خورشید عرفان

پیر گیلان



«شامل آراء ـ افکار و زبدهٔ اشعار»

(حضرت غوث الاعظم سیّد محیّ الدّین عبدالقادر گیلانی)

نگارش: سیّد علی اشرف صادقی

تهران دیماه ۱۳۶۱

دکتر زیدی

* نام کتاب : پیر گیلان
* نگارش : سیدعلی اشرف صادقی
* تیراژ : ۵۰۰۰
* زمان : زمستان ۱۳۶۱
* لیتوگرافی : تیموری
* چاپ وصحافی : طاهری

دکتر سرور عالم زیدی
دکتر در ادبیات فارسی (تهران)

خوا هشمندا ست قبل ا زمطا لعه‌کتا ب غلط ها ی بشرح‌زیررا تصحیح‌نما ئید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۹	صبا ذت	صبا وت
۲	۱۱	کلیه	کلید
۸	۵	مرگ	رگ
۲۰	۲	هرکسی	هرکس
۲۷	۱۴	عبا در	عبدا لقا در
۲۷	۲۲	وولتشا ه	دولتشا ه
۲۹	۱۸	بشا ئرا لخا رت	بشا ئرا لخیرات
۳۱	۱۸	ا ندرونم	ا ندرحرم
۳۴	۱۲	جمیل	جمیع
۳۵	۱۴	سلم	سلمه
۴۶	۱۳	شهطیا ت	شحطیا ت
۴۶	۱۵	میمیرم	می پریدم
۴۸	۱۶	زمین	دنیی
۴۹	۵	بیحقیق	بتحقیق
۵۰	۲	مدتی	قدمی
۵۲	۱۱	مطا یف	مطا ف
۵۴	۹	قلمر	قلمرو
۵۶	۹	مشهود	شهود
۶۴	۵	جا ئی	جا می
۶۵	۱۶	همه	همت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۶	۱	سوا دی	سودا ی
۷۰	۱۲	رحمن	رحمی
۷۳	۱	شکری	سکری
۷۳	۱۱	ا سهبم	ا شهبم
۷۳	۱۳	بتجا ن	بتیجا ن
۷۳	۱۶	وا طلفی	وا طلعینی
۷۶	۱۵	همت	هست
۸۲	۱	ا سپشنا د	اوپانیشاد
۹۱	۱	برزم	بزم
۹۲	۷	شما عی	شعا عی
۹۵	۲	لحا ظ	لحظا ت
۱۱۳	۱۸	مسقطی	سقطی
۱۱۳	۲۰	علیم	علیهم
۱۱۴	۱۴	حقله	حلقه
۱۲۳	۱	جنب	جنت
۱۳۱	۱۷	مرسع	مربع

لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون



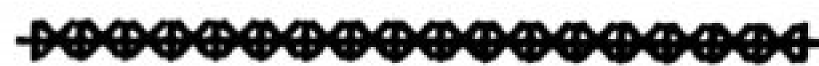
وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا حتى اذا جاءوها وفتحت





موسی عشق طورم در وادی تجلـی
مجروح لن ترانی چون محو هزار دارم
شستم بآب غربت نقش ونگار ظاهر
کاندر سراچه دل نقش نگار دارم

مقـــــدمـــــه



باآنکه مسقط الراس پیرگیلانی درکرانه های سرسبز وروبائی دریای خزر است وتا سن ۱۸ سالگی درایران بسر می برده ومادرش اهل صومعه سرای رشت است همچنین دیوان شورانگیزی که قریحه آسمانیش را نشان میدهد بزبان شیرین فارسی سروده است متاسفانه قدراین عارف ومتاله بزرگ قرن پنجم برای مردم این آب وخاک نامعلوم وشرحال نویسان هم به طوراجمال درباره اش وکیفیت سفرش به بغداد قلمفرسایی کرده اند، درصورتیکه درادبیات فارسی وعرفانی آثار جاویدان وفنا ناپذیرازخود بیادگار گذاشته است .

دیـوان حضرت غوث پیرگیلانی شوریده وادی عرفان که خلاصه وشاید منتخبی بیش نیست دوبار بخط حاج محمد طالبانی قادری بحلیـه طبـع آراسته شده است . این دیوان چون موردتوجه صاحبدلان وصاحبنظران قرار گرفت درمدت کوتاهی نایاب شد. آثار فاضلانه وعارفانه پیرگیلان بکرات

درمصروهندوستان ودیگربلادعربی حتی آفریقا چاپ ومنتشرگردیدولی‌در ایران باآنکه مریدان وعلاقمندان فراوانی بویژه درغرب‌کشوردارد، بطبع نرسیده‌است رجاء واثق دارد بکمک مشتاقانی که‌بدنبال گنجینه ذخارودرربار حضرت غوث هستند نگارنده‌ناچیزاین سطوربتواندرآینده بسیارنزدیک ابتداکتابهایی راکه‌دارای عناصرقابل ملاحظه ـ دینی ـ تعلیمی ـ تربیتی وعرفانی هستندیکی بعدازدیگری چاپ ومنتشرنمایم وچاپ بقیه‌رابعهده‌دیگران ودوستداران قراردهم .پیرگیلانی ازجمله محدودمشایخی است که‌تصمیم گرفت برای ایجادذوق وشوق هرچه‌بیشتردر دل سالکان غزلهایی وجدآور بگویدوعطش روزافزون علاقمندان راپاسخ دهدانگیزه‌اش ،وهنرش درسرودن اشعارعشق است وجذبه‌های معنوی غزلهایش هرشنونده‌ای‌رابرای ادراک وپذیرش تعلیمات دلنشین پیر قادری آماده میکندوباتعبیراتش احساسات سلوکی سالک رابه‌غلیان وجوشش می آورد.

اگرنگارنده‌ناچیزاین سطورقلم دردست گرفتم‌که‌شرح حال وفضائل ومناقب وکرامات قطب الاقطاب رابرشته‌تحریردرآورم‌بخاطرآنستکه‌قریب ۲۵ سال ازعمرم رابخوشه‌چینی ازجهان معرفت قادریه‌صرف کردم‌وازنو جوانی عاشق دلباخته‌پیرگیلانی بودم ودلپسندترین مباحث عرفانی‌را درآثاراومیدیدم یامی شنیدم .پس ازتحصیلات مقدماتی بعلت اشتیاق وعطش وصف ناپذیربدرک حقیقت ولحن شورانگیزوآتشین وتغزلی پیر گیلانی مراوادارمیکردبدنبال پیرباشم تاباچراغ وراه‌راازچاه‌تمیز دهم . شبی دریکی ازرویاهای صادقه‌که‌خودمیدانم ولازم نیست‌آنرا

توصیف‌کنم مرابه‌پیروقطب وقت حضرت شیخ عبدالکریم برزنجه که‌از

سادات جلیل القدرحواله‌ام دادند پگاه که ازخواب برخاستم پس ازآنکه دوگانه بدرگاه یگانه گزاردم بدنبال پیربمرزا یران وعراق رفتم وبه محضرش شرفیاب شدم درآنجا جلوه‌ای ازمظاهرالاهی‌دیدم‌اوفقط میتوانند انسان عاشق وسالکرا بسوی حقیقت رهبری نماید .سعی کردم‌باندیشه‌های پراکنده‌ام سروسامان بدهم مختصربگویم ومفیدنداهای وجدآمیزی بمن می گفتندخواسته‌ات رابیان کن . بنظرمیرسیدشیخ‌درانتظارم‌بودخوب بچهره‌آرام اونگریستم وبیاداین شعرافتادم:

صدقیامت گشت هردم آشکار تاجمالش پرده‌ازرخ‌برگشاد
چون نقاب زلف ازرخ‌برگرفت جان عاشق گشت واصل برمراد
تابه‌زلفش سرفرازی میکنم سایه‌اوازسرماکم‌مباد

خواسته‌ام راگفتم ازکلامم مشتاقی وبی قراری وبی تابی‌بخوبی آشکاربودبادقت شگفت انگیزی مرانگریست وفرمودراه‌طریقت‌برای جوانان اندکی مشکل است ولی تراشایسته‌آن می بینم. دیگردرهم ریختگی و پریشانیم کناررفته‌بودتوافق کامل نظری انجام شد،باندیشه‌دیگر فرورفتم که‌صدای نافذ شیخ بگوش رسیدوازنسبم سوال فرمودند. کرسی نامه‌ام رابرایشان قرائت‌کردم که‌حقیرسیدعلی اشرف ابن سید محمدرشیدبن سیدمحمدامین بن سیدمحمدصادق بن سیدابراهیم بن سیدمحمد بن سیدابراهیم بن سیدعبدالکریم بن سیدمحمدبن سیدحمزه بن سیدمحمد بن سیدطاهربن سیدمحمد بن بن نشاه‌بن بیلادبن نائل بن طاهربن صالح بن بلهیج بن امت‌بن رستم بن مصطفی بن معروف بن پانل " برادرسیدغازی مکی" ابن سیدمسعودبن سیدسلیمان بن سیدفصل الله بن سیدمحمدبن سیدمحمدبن سیدحسین بن سیداحمدبن

سیدحسین بن سیداحمدبن سیدعلی عریضی بن الامام الهمام جعفرصادق ابن الامام محمدالباقربن الامام زین العابدین بن الامام المظلوم الشهیدالحسین بن الامام الهمام الشجاع الضرغام حیدرالکرار اسدالله المختار لیث بنی غالب مطهرالعجائب وغالب کل غالب وسالب کل سالب علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب (ع).

پس از استماع کرسی نامه لبخندی زد وبارشاد(۱) ایشان به طریقه قادریه مشرف شدم " یک نظر پیر به از صد چله " . وهمیشه از روح پرفتوح پیرگیلانی استمداد میکردم که مرا آن قدرت معنوی عنایت فرماید که بتوانم آثار جاویدان عارف بزرگوار گیلان را منتشر کنم . بعداز مدتها بدینمنظور برنامه ای ترتیب دادم براساس این برنامه ابتدا لازم بودکتابی درباره شرح حال ومناقب وفضایل ایشان ترتیب دهم تا نوجوانان ودانش - پژوهان وطلاب ازعظمت اندیشه وافکار وآرای حضرت غوث آگاه شوند پس از آن درآینده نزدیک کتاب مستطاب فتوح الغیب ودیوان کامل اشعار پیرگیلانی بحلیه طبع آراسته خواهدشد ودراختیار علاقمندان به توحید وطریقت وادب قرار خواهدگرفت .

برای آنکه خوانندگان ازعظمت این کهکشان وادی طریقت آگاه گردند مناسب است دراینجا مقدمه شیخ عبدالحق محدث دهلوی را که بر فتوح الغیب پیرگیلانی نوشته است نقل کنم وسخن بپایان برم .

عبدالحق دهلوی وقتیکه میخواهد کتاب فتوح الغیب را معرفی کند چنین مینویسد :

هذا کتاب فتوح الغیب لسیدنا ومولینا العلامه الاوحد الشیخ الامام العارف الکامل امام الطریق وشیخ شیوخ الاسلام علی التحقیق زینه

الوجودومراة الشهود الباز الاشهب والطراز المذهب قطب الاقطاب وفرد الاحباب القطب الاكمل الاشرف والغوث الاعظم لأرفع غوث الثقلين امام الفريقين العالم الرباني القطب الفرداني والغوث الصمداني محي الدين ابي محمدعبدالقادر الحسني الحسيني الجيلاني قدس الله سره ونورروحه واوصل الينا بركاته وفتوحه ورضي الله عنه وارضاه عنا وجامعه ولده الشيخ الامام الاواحد الشرف الدين ابومحمدويكني بابي عبدالرحمن عيسى اشرف الاسلام جلال العلما سراج العراق ومصر ذواللسانين والبيانين لسان المتكلمين وترجمان العارفين رحمه الله عليه وعلي والده واولاده واخوانه وسائر الصالحين .

گفتا كه كيست محيي ؟ گفتم همان كه داني

گفتا نشان چه داري ؟ گفتم كه صدعلامت

گفتا چه پيشه داري ؟ گفتم كه عشقبازي

گفتا كه حالتچيست ؟ گفتم غم وملامت

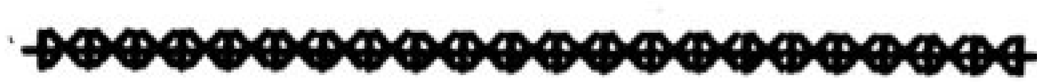
صادقي

پاورقي صفحه (ب ـ د)

۱ ـ شجره قطب العارفين طريقه قادري حضرت سيدشيخ عبدالكريم قادريزاده بشرح زيراست :

سيدشيخ عبدالكريم ثاني قدس سره بن سيدعبدالقادربن كريم بن سيدحسين بوي خوش ابن حسين ابن عبدالكريم ابن اسماعيل ابن محمد ابن سيدبابا علي ابن سيدبابا رسول ابن باباسيدا بن بابا رسول بزرگ ابن قلندرابن عبدالسيدابن سيدعيسى احداب ابن بايزيدابن سيد عبدالكريم ابن قطب العارفين سيدعيسى ابن علي همداني ابن سيد بابا يوسف همداني ابن سيدشيخ محمدمنصوردرزرندابن سيدعبدالعزيز ابن سيدسلطان عبداله ابن سيداسماعيل محدس ابن امام موسى كاظم (ع) بن جعفرصادق (ع) بن امام محمدباقربن امام زين العابدين بن امام حسين بن امام علي بن ابيطالب عليهم السلام .

خورشید عرفان



(پیرگیلانی)

شیخ عبدالقادر جیلانی پیرگیلان کانون فروزان عرفان ایرانی وپایگاه وتجلی گاه بزرگ عشق سرمدی والهی درقرن پنجم هجری استکه همه شوق ها وهیجانهای پاک بشری را توحیدوایمان وپرستش باریتعالی میدانند. ایمان عظیم شیخ به خداوندلایزال ازیک روحیه خاص وباطراوت شرقی برخاسته است که ورای بحث وجدل واستدلال بود.

شرق اصولا مهبط الهامالهی است واوازکودکی چنانکه خواهیم دید باضمیری روشن وقطع علایق ازطواهردنیوی وقیل ومقالهای عادی باطنش را مستعدجلوه گری انوارحقایق میساخت وافکاروعقایدش درهمان زمان صیادت عالی ترازاقران وهمسالانش بود. شیخ ما، پیرمایاشعله آسمانی عشق وشوروشوق ومستی به خداوندمتعال عشق می ورزیدواین عشق پاک برایش وبرای همه دوستان شیخ مظهرامیدومحبت وکمال وزیبایی مطلق بودوهست.

احساسات پرشور عرفانی شیخ هنگام جذبه، شورها وشعله ها بر-افروخته است واین احساس عمیق آسمانی را درکلامش درشطحیاتش میتوان مشاهده کرد.

شیخ بانیروی اعجازآمیزعرفان تاثیرعمیقی دراجتماع ومردم

سرگردان قرن پنجم برجای گذاشت ، ذوق سلیم ودرک حقیقی شیخ همراه با الهامات غیبی اورا بجایی یا بمقامی سوق داده که مریدانش دردها وناراحتیهای روحی متاثر اززندگی وحوادث روزمره را خالصانه نزداو طرح میکردندوبرای رفع آن عاجزانه ازمیدراهنمایی داشتند .این سخنور عارف سراینده ومدیحه سرای محمدی باگرمی آفتاب وجودش دردها و آلام دردمندان راتسکین میدادگویی پناهگاه مستمندان ومستضعفان بودچه بسا صاحب دردی وصاحب دلی که به نزدشیخ میرسیدغمش را ناگهان درمحضر شیخ فراموش میکردواگررنج والم باقی بودبه نیروی اعجازآمیزتوکل ودم گرمش بالفوردرمان مینمود به آنها میگفت :

با من دعا کنیدهمه سعادتها واقبال ورفع ناراحتیها ودردهادرپرتو دعای بندگان است . دعا کلیدوداروی تمام مشکلات وآلام بیدرمان جهانیان است . نیایش ها همچون موجی خروشان سالکان را بسوی دریای ابدیت سوق میدهدوبناگاه مشتاقان موحدرا باقدرت ابدی پیوندمیدهد ولحظات پیوندچه باشکوه وزیباست . انسان سالک بویژه آنهاکه مشرب قادریه دارند درهمه حال نباید خداوندرا فراموش کنند ، حتی زمانیکه میخواهندچهره درنقاب خاک کشندباید قلبشان آهنگ آسمانی ونفی و اثبات را زمزمه کنند اصولا تارک الصلوه را درجهان قادریه نه راهی است نه مقامی .

قدرت روحی پیرما عبدالقادر جیلانی موجب میشدکه ارواح نیایش کنندگان برشهپرجبریل عشق نشسته وبسوی افق اعلی توحیدپروازکنند. زندگی شیخ سراسرایمان وتوکل وایثار ومحبت خالصانه به پیامبراکرم واهلبیت بود. شیخ ازگهواره تاگورازهزاران کانون فروغ وآسمانهای

عشق گذشت این نورها برسرراه او روشنایی می پاشیدندتا درپرتو انوار آسمانی بیشتربتوانددرقلب شیفتگان جمال محبوب ووارستگان پاک‌نهاد نفوذکندوآنها را مجذوب قراردهد. شیخ روحی بزرگ وشجاعتی‌کم‌نظیر داشت‌گویی دستورداشت تا رازخدایی افلاک وکهکشانهاراتاآنجا که مقدور بودبرای جویندگان مستعدوپویندگان تشنه‌وادی طریقت وسلوک ولاهوت آشکارکند. سوزعشق وتب وتاب آن شیخ را وادارمیکندکه بی تابانه بسراید:

بی حجابانه درآ ازدرکاشانه ما　　که‌کسی نیست‌بجزدردتودرخانه ما
مرغ‌باغ‌ملکوتیم دراین دیرخراب　　میشودنورتجلای خدا دانه ما
منکرنعره ماگوکه‌یما عربده‌کرد　　تابمحشرشنودناله مستانه ما
شکرلله‌که نمردیم‌رسیدیم‌بدوست　　آفرین(۱)بادبرین همت مردانه ما

این گفتار یک شاعریا یک انسان متعارف نیست این نیایش دلی است‌که ازفروغ ذات سرمدی غرق شوروهیجان واشتیاق شده است فروغ مرموزکهکشانهای عشق است‌که‌آسمان دل پیرما شیخ‌عبدالقادرجیلانی را روشن کرده است دراین لحظات مقدس نیروی عشق فرمانروا وحاکم است وشیخ بی تابانه عنان اختیاردل بدست قدرت جادوئی عشق سپرده است.

درغم‌عشق‌توزان‌بگذشت‌کاردل‌مرا　　گروفایت کم‌شودیک لحظه‌کاردل‌مرا
آنکه‌روزم‌شدسیه‌باشدزبی صبری‌دل　　تیره‌ترباداززروزم‌روزگاردل مرا

شیخ بخاطرارزشهای والای انسانی، مذهبی واخلاقی والهامات آسمانی موردستایش ایرانیان ومسلمانان ماوراء قفقازوشبه‌قاره‌هند واعراب است، رازشهرت عظیم دراشعارش نیست بلکه درمشرب اصیل و عمیق عرفان‌عملی اونهفته است. شیخ دین راچون مردمک چشمش‌گرامی

میدارد و برای همه مسلمانان بویژه سالکان اهل بیت و خاندان رسالت احترام خاصی قایل است مادرش ام الخیر یا ام النسا نیز از مردمان و اهالی گیلان مقیم صومعه سرای رشت بود که در آن زمان صومعی نامداشت و هم اکنون مرقد پاکش نیز در صومعه سرا مطاف اهل دل است. اساس افکار و آرا و معتقدات شیخ محبت رسول اکرم و خاصان و صحابه او و تا دقرار دارد و این عشق بزرگ به اشعارش ارزش فراوان میدهد و گاهی در مستی و جذبه عرفانی یعنی همان حالت خلسه عارفانه به وجد می آید مانند بلبلی در گلستان عرفان بر گلبنی می نشیند غم را جا و دانه فراموش میکند و به ستایش مظهر عشق می پردازد، سالکان وادی طریقت با قرائت این شعر انگیزه های درونی شیخ را شاید در یابند:

وقت تجلای خدا	در رقص آمد کوه طور
اندر دل سنگین سنگ	از بسکه پیدا شد طرب
در بتکده با این بتان	با آنکه هستم هم عنان
نور خدا بینم عیان	حیران اویم روز و شب

شیخ معتقد است برای رسیدن و وصول به آسمانها و چرخ و فلک عشق باید از خود برون شد و در ورای جهان خاکی قدم گذاشت. شیخ نیز بخود توجه نداشته و از خود برون شدن دوست داشتن خلق الله را که دارای هر مذهبی باشند و نیایش کردن و نغمه سرودن را لازم میدانست او به کمک قدرت پا رسا یانه ایمان از تاریکیها عبور کرد و بر وشنایی پیوست و نیرویی بدست آورد که میتوانست صادقانه اقرار نماید که من " یعنی پیر گیلان " نه حور میخواهم نه بهشت، او از جمال لایزالی مسالت دارد که نقاب از چهره بردارد و عاشقان لاابالی و پاکباز را از سرگردانی قرن او عصار نجات دهد.

شیخ حسرت هیچ چیزرا ندا ردا وفقط میخوا هدنغمه ا شتیا ق وبی نیا زی سر دهدوجا مطهورراکه درپرتوآ ن ظهورا ست لاجرعه بنوشدگرچه منصوروا رسربباد دهـــد :

ا زا ین سودا ی عـشق آ خرسرت بربا دخوا هی دا د

سرت چون میرودخواجه چه جای فکردستاراست

جا ن برسرعشق گذا شتن ا زآ روزها ی مقدس وا سرا رآ میزعشا ق ا ست زیرا در عشق من وما یی نیست هرچه هست معشوق ا ست را یحه لطیف عشق را هیچکس ما نندشیخ درا شعا رش ندمیده ا ست :

عشق ورزیدم نها ن ا ی وا ی برمن کا ین زما ن

نقل هرمجلس حدیث عشق پنها ن من ا ست

گویی شیخ برشهپرعشق می نشیند وبرقله عر ش وا دی محبـــت و ا ستغنا پروا زوسیرمیکند ،وبا سا کنا ن حرم سروعفا ف ملکوت مانندحافظ همنشین میگرددودررا هها ی شیری رنگ کهکشا نها ا زره شوق وجذبه وشورو زیبا یی پرده ها را،حجا بها را بیکسو میزندوعین عیا ن را آ شکارا مشا هـده می کنـــد :

چگونه سربسا یی برفلک کزغا یت عـزت

بهرجا پا نهی سرها تــرا زیرقـدم‌با شـــد

شیخ درسیرها آ شکا را می بیندکه همه جا خا نه عشق وسلوک ا ســت و عرفا ن وشوروآ وا ی تسبیح ونیا یش درسرا سرکا ئنا ت بگوش میرسد همـه موجودا ت با زبا نی خا ص درحا ل تحمیدخدا ی متعا لند ا ین عشق درذا ت خودا نسا ن رامحـر م حریم کبریا یی مینما یـد :

ما که‌سرمست صبغـه‌ا لــه‌ا یـم جا ی ما با غ لامکـا ن با شـد

عاشقان درجهان نمی‌گنجند   این قفس چون ترا مکان باشد؟

شیخ عبدالقادر عارف بزرگواری است که در وادی طریقت سرگردان وحیران نبوده وچون بقدرت الهی ازشراب عشق سرمدی سیراب شده است لحظاتی راکه مایه پیوندش با حقیقت است مقدس ومغتنم میشمارد. وگاهی بنحوی اسرارمگوراباز گومینماید. فنادرهستی مطلق وگم شدن دربحر کل وغرق گردیدن دردریای محبت تجلی موجب میشودکه بخوانیم:

درتجلی این ندا آمدکه خواهد دیدنم

هرکه برمن خاطرخودکردشب روزی حضور

کلماتم دروصف حال وجذبه خاص شیخ قاصرونارساست، همه چیزدر شیخ وجدوشوروجذبه ایجادمیکندا وهزاران ستاره وماه وخورشیدازعشق ومحبت وحضوررا می بیندکه هرکدام خوددنیاهایی بیکران وبیشمارند من نمیتوانم کیفیت روحی شیخ راهنگام سرودن این شعربگویم که:

مست خدائیم ما   کی بخودآئیم ما

ساقی‌ماچون خداست   باده شراب طهور

این رازونیازتحسین آمیز شیخ راکمترعارفی بخودجراتیاجازه داده که بگویدواعتراف کند. آنچه خوانندهوسالکان طریقه قادریه رابه سوی دنیاهای ناشناخته عرفان می بردارزش استعاری کلمات وابهام سایه روشن پرمعنای غزلها وشطحیات شورانگیزشیخ است.

ساقی شیخ وجام شیخ ونورباده شیخ راکه میتواندتقریروتفسیر کند. آثارعشق درزندگی شاعریاعارف بزرگ ایرانی رابطوروضوح در آثارش میتوان دیدعشق آرامش روحی شیخ رابهم زده است گرچه آرامش واقعی درزندگی پس ازمرگ نهفته است اما سنگینی بارعشق رابردلش برروحش

بخوبی درغزل زیرمیتوان احساس نمود. شیخ مانندعشاق بزرگ جهان از منتهای خوش وعیش وعشرت می نالد واز فرط نشاط بناله درمی آید وقلندرانه میگوید:

ازجان وجان آواره ام ‌‌‌‌‌‌‌‌ ازدست عشق، ازدست عشق
سرگشته وبیچاره ام ‌‌‌‌‌‌‌‌ ازدست عشق، ازدست عشق
ای کاشکی بودی عدم ‌‌‌‌‌‌‌‌ تا بازرستی ازعدم
می سوزم ازسرتا قدم ‌‌‌‌‌‌‌‌ ازدست عشق ، ازدست عشق
هرروزشب دیوانه ای ‌‌‌‌‌‌‌‌ درگوشه ویرانه ای
گویم بخودا فسانه ای ‌‌‌‌‌‌‌‌ ازدست عشق ، ازدست عشق
محیی خدا راخوان وبس ‌‌‌‌‌‌‌‌ این غم‌نگوبا هیچ کس
نعره مزن توزین سپس ‌‌‌‌‌‌‌‌ ازدست عشق، ازدست عشق

من شاهدپیچ وتاب موج عشق دروجودمطهروپاکیزه شیخ بوده ام. آه عاشقانه اش را شنیده ام چه دلنشین است نغمه ها ودردها وآه هایی‌که از جذبه عشق عرفانی برخاسته شود.

شیخ‌گویی وقتی که خودرا شناخته وبه عظمت کاینات وگردانندهٔ آن پی برده سوگند یادکرده است که دریچه دل را بروی امواج کوه پیکرعشق بازگشاید تا شوروا شتیاق عاشقانه را با تمام وجود وبا تمام نا راحتی های موجودآن دریابد عشق درلحظات زندگی شیخ میهمان مهربان دل شیخ است این میزبان با چنین میهمانی درزندگی همنشین بوده است گاه از کلامش وازخامه سحرانگیزش معجزه ها دیده میشود وروحهای مرده راچون حضرت عیسی(ع) جان تازه می بخشد.

شیخ با فراست وکیاست ودرایت وحالاتی که داشت با زهم خاضعانه

دربرابرهستی هستیها خودرا چون ذره‌ای دردریای کاینات وعظمت آن محو میداندا وبموقع دریافت که باید برای سیروعبورا زنردبان معرفت وتشرف بآستان قرب عقل وخردرا بسویی نهدوبا احساسی مقدسی که دردل جوشان وفروزان است اوراکه دراطرافش همچون هاله مقدسی قرار دارد وحتی نزدیکترازمرگ یا وریدگردنش است احساس ولمس کند.

اشک سرخ وروی زردمن گواهست ای کریم

برکمال عشق دیدارتوباللّه العظیم

بی لقای توهوای دارتوکی حرم شود

درهوای غرفهای قصرجنات النعیم

دیده مشتاق شیخ درهیجان وسرمستی بهشت جاودئیش را می بیندوبادلی پرازشوق وگرمی بااوسخن میگوید تا آنجاکه ندا درمیدهد:

آتش عشق ترا ای دوست نتواندنشاند

تا ابددردل اگرشعله زندنارجحیم

بهرحال ولادت باسعادت پیرما درگیلان یا جیلان ایران واقع شده است وبعضی میگویندکه جیل موضعی است به کناررود دجله وگروهی نظر داده اندکه جیل محلی است نزدیک مداین وبرج عجمی واقع دربغداد محل سکونت شیخ بودامااکثرازتذکره نویسان معتقدندشیخ بسال ۴۷۱ درگیلان متولدشده است وبسال ۵۶۱ هجری دربغدا ددعوت حق را لبیک گفته است. درسن ۱۸ سالگی یعنی بسال ۴۸۸ هجری ازگیلان هجرت کرده وبه بغداد رفته است. درباره شیخ نوشته اند:

که قرآن مجیدرا باروایت ودرایت سراوعلنا بنعت اتقان تجوید نموده وازاعلام محدثین واعظم سندین وعلمای متقن استماع حدیث

کرده وتحصیل علوم وتکمیل آن فرموده ودرجمیع علوم زمان اصولاوفروعا ومذهبا ازجمیع اعلام بغدادبلکه کافه علمای بلاددرگذشت سپس ازطرف باریتعالی بمرتبه قطبیت کبری وولایت مخصوص عظمی مفتخرگردید و چشمه های حکمت ازقلب اوبرساحل آسمان جاری ساخت وآهنگ لطیف وپر جلال اوهمه رادرخضوع وخشوع فروبردواگرتمام موجودات رامانندآفتاب درپرتوانوارش گرفت بخاطرآنستکه اولامادرش ازاحفادامام جعفرصادق علیه السلام بودودیگرآنکه روزولادتش مصادف بااول ماه مبارک رمضان بودمادرش ام الخیرگفته چون فرزندم دراین ماه متولدشددرماه رمضان هرگزدرروزشیرنخوردی این همان عبدالقادراست که سعدی علیه الرحمه درگلستان یکبارازاونام می برد. این همان پیرگیلانی است که سعدی روایت کرده است که عبدالقادرگیلانی رادرحرم کعبه دیدند روی بر حصبانهاده همی گفت ای خداوندببخشای وگرهرآینه مستوجب عقوبتم در روزقیامتم نابینابرانگیزتادرروی نیکان شرمسارنشوم.

این همان عالم ربانی موردنظرسعدی است که میگوید:

طاعت آن نیست که برخاک نهی پیشانی

صدق پیش آرکه اخلاص به پیشانی نیست

عالم وعابدو صوفی همه طفلان رهند

مرداگرهست بجزعارف ربانی نیست

وشاه بیت تصوف وسلوک پیرگیلانی اعتقادبوحدت وجود ، عشق وشورو بی نیازی ورهایی ازقوای مادی وعبادت ونیایش وتسبیح است.

بطورکلی قادریه یعنی مریدان حضرت غوث الاعظم بصفای باطن از راه تزکیه نفس وبجای آوردن نمازاهمیت فراوان قائلندومعتقدند

چنانچه آینه دل را از زنگار انانیت وکبروبهیمیت نفسانی پاک سازیم وبزیور فضایل آرایش دهیم انوار حقیقت درآن متجلی می شود.

وجود حالتی که درمریدان قادریه مشاهده میشود ناشی ازمنبع توحید وعرفانی است که درکلام وآثار پیرگیلانی تتق میزند همه تذکره نویسان معتقدندکه شیخ بزرگوار پرورش یافته مکتب علوم دینی والهی بوده و درمعارف قرآنیه غوطه وروبکشف وشهود مشهورمن نمی توانم بگویم بحق واصل گردیده ولی مطالعه آثارش مبین آنست که قرب کلی درسیرها پیدا کرده وماموره شده است که چراغ سعادت را برای کمال آدمی درمسیرراهش قراردهد. شیخ ماکوه ودریا ودرختان را همه درتسبیح میدیدودرس خداشناسی راازکتاب آفرینش بمددا ستادش شیخ ابوسعیدمخزومی عارف بزرگ فراگرفت ونسبت خرقه شیخ مخزومی به معروف کرخی وازکرخی بحضرت امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) میرسد وپیرصحبت شیخ ،حضرت حماد دباس است بکمک مخزومی ودباس توانست مراحل سیروسلوک را گام بگام بپیمایدوبعالم جذبه وفنا برسدوماموراشادخلق گردد.

نسب پیر گیلانی

حضرت پیرگیلانی سید عبدالقادر رضی الله عنه تعالی کنیت آنجناب
درطریقت امام ائمه ودرشریعت سبحانی ابوامحمد ومحی الدین و
نام نامی واسم گرامیش قطب ربانی وغوث صمدانی سید عبدالله جیلانی
الحسنین ، الحسین ابن سید ابی صالح نورالدین موسی جنگی دوز
ابن سیدابی عبدالله گیلانی بن سید عمر یحیی زاهد بن سید محمد روحی
بن سیدداود بن سید موسی ثانی بن سید عبدالله ثانی به سید حسن الجان
بن سید عبدالله محسن بن سید حسن المثنی (۱) بن حضرت امام حسن المجتبی
(ع) ابن حضرت امیرالموء منین علی المرتضی کرم الله ووجهه و
رضی الله تعالی نوراومن فلق الصباح عمودا وتربیت آنحضرت
عبدالقادر رضی الله عنه بی واسطه ازروحانیت حضرت شاه رسالت مآبی
حس است وپیرفرقه آن جناب شیخ ابوسعید مخزومی است وشیخ ابوسعید
به ترتیب نسبت خرقه او به شیخ معروف کرخی رسیده وبحضرت امام علی
رضا بن موسی رضی الله عنهم میرسد وپیرصحبت آن حضرت شیخ حماد دباس
است رحمه الله علیه ازجانب مادرکنیت والده ماجده معظمه حضرت غوثیه

---

(۱) ـ بطوریکه درنسب نامه حضرت غوث خوانده ایم غوث اعظم ازاحفاد
حسن مثنی است وحسن مثنی فرزند امام دوم حضرت امام حسن مجتبی
علیه السلام است . حسن مثنی مردمذهب وزهدوشمشیر بودودرطول عمرش
با عباسیان بسختی مبارزه کرد . درحاشیه کتاب شدالازار آورده اندکه
حسن مثنی ازعم خودحضرت امام حسین(ع) یکی ازدخترانش راخواستگاری
نمود ، آن حضرت فاطمه وسکینه هردورا باو نموده فرمودازاین دوهرکدام
راخواهی اختیارکن حسن سربزیرانداخت چیزی نگفت حضرت فرمودند :

من فاطمه را که اشبه ناس است بمادرم دختر رسول الله (ص) بتوتزویج نمودم.

محمدبن عبدالله بن حسن بمناسبت زهدخود ملقب به نفس زکیه بود درمدینه به همراهی ۲۵۰ نفر پنهانی برمنصورخلیفه عباسی خروج کرد. امیرمدینه را دستگیرساخت . مردم به خلافت اوگردن نهادند آنگاه بر مکه و یمن دست یافت . منصورچهارهزار نفرسواره به جنگ او فرستاد عیسی بسال ۱۴۵ هجری درمدینه بقتل رسید .

هندوشاه بن سنجرنخجوانی درکتاب تجارب السلف تحت عنوان " خروج محمدبن عبدالله المحض معروف بالنفس الزکیه " نوشته است :

او از بزرگان بنی هاشم بودوبفضل وشرف ودین وعلم وفصاحت و شجاعت وکرم وهمه ابواب فضائل سرآمدجهان وچون شنیدکه پدرش بااقربا ونسبا درحبس است درمدینه خروج کردوامیرمدینه را براندوعامل وقاضی مرتب گردانید ودرهای زندان بشکست ومحبوسان را خلاصی داد وسپس منصورعباسی برادرزاده خودعیسی بن موسی را با لشکرعظیمی بفرستاد ودرمحلی که آن را حجارالزیت میگویندنزدیک مدینه بهم رسیدند وعباسیان غالب آمدندومحمدالنفس الزکیه کشته شدوسراوپیش منصور بردند سنه خمس واربعین ومأیه

بقول نویسنده تجارب السلف منصورعباسی برای براندا ختن آخرین بازماندهای ابتدا باحسن مثنی بیعت کردولی بعدازپیروزی قدبر افراشت وعلیه حسن مثنی مبارزه راآغازکردحسن مردی کریم وشجاع بود نامه ای که حسن دراوج قدرت منصورعباسی باونوشت ازهرحیث جالب و خواندنی است حسن نوشت :

اعلمانی لست من اولادالطلقا والا ولادا للعنا ولا عرفت فی الایاء و لاحضتنی امهات الاولاد

من فرزندکنیزنیستم .درآغوش برده پرورش نیافته ام بعبارت دیگریعنی " منصور" توفرزندکنیزی ودرآغوش برده پرورش یافته ای .

محبوب سبحانی رضی الله عنه ام الخیر ولقب امه الخیار ونام او فاطمه (۱) بنت سید ابوعبدالله الصومعی سید ابوجمال بن سید محمد بن سید طاهر بن سید عطاءالله بن سید علاء (۲) الدین بن سید محمد بن علی عریضی بن حضرت امام جعفر الصادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن حضرت الامام حسین بن امیرالموءمنین علی کرم الله وجهه ورضی الله عنهم اجمعین .

---

(۱) ـ بسال ۱۳۶۱ که نگارنده باتفاق انیس العارفین حاج میرطاهر برای شرکت در میلاد با سعادت حضرت رسول اکرم به لاهیجان رفتیم باشاره ایشان جهت دیدار درویش حاج عزت خاکسار پس از پایان مراسم به صومعه سرا سفر کردیم آقای حاج میرطاهر مرا به درویش مذکور بعنوان یکی از خلفای سلسله شریفه قادریه معرفی کرد آقای حاج عزت اظهار داشت مرقد مطهر والده حضرت غوث باسم سیدالنساء پس از گذشت قرون واعصار هنوز در صومعه سرا باقی و مشهور است وهم اکنون زیارتگاه زنان ودختران معتقد این محل است چندی قبل بانوی فاضله ای بنام فیروزه شیرسوار در روءیای صادقه اش ام الخیر مادر حضرت غوث را بخواب دید پس از این روءیا ایشان بکمک وهمت بانوان آن سامان مخصوصا بانو مونس خوش ـ پسند به تجدید بنای مقبره همت گماشتند و برای این کار شماره حسابی در بانک تجارت شعبه صومعه سرا بشماره ۶۲۸ افتتاح نمودند هیئت امنایی تشکیل دادند که آقای غلامحسین خوش پسند از زمره آنهاست . مرقد ام الخیر یا ام النساء در صومعه سرا همیشه زیارتگاه زنان متقی و پرهیزکار بوده ومیباشد .

(۲) ـ نسب نگارنده فقیر برحسب کرسی نامه موجود به عریضی میرسد .

ویژگیهای عرفانی غوث الاعظم شیخ عبدالقادرگیلانی

ازویژگیهای جهان عرفان شیخ عبدالقادرگیلانی اینستکه او از روزی که خودرا شناخت خودرا پاسدار شرف وفضیلت انسانها معرفی کرد ومامور بودکه ازارزشهای بزرگ بشری دفاع کند خمیرمایه زندگی او عرفان وسلوک بود عرفان شیخ قابل درک ووصف است وسعیش براین است که بتواند به نحوی مقدوروميسور پرده از رازها بردارد وعشق را با تمام جلال وجذبه ای که دارددرمرحله تمام معرفی میکند .

سالکان وادی طریقت میدانندکه درسلوک دومفهوم یا دوکلمه وجود داردکه ازهرحیث قابل بحث است شیخ محمدتقی جعفری این دورادرتفسیر چنین بیان وتحلیل کرده است .

حال عبارتست از آن هیجان ووجدروحی که به عارف دست میدهدو این حال زودگذراست درصورتیکه مقام ثابت وغیرقابل تغییروزوال .

مولانا بلخی چه خوب درکتاب مستطاب مثنوی این دوحال را بیان کرده است .

حال چون جلوه است زان زیبا عروس وین مقام آن خلوت آمدبا عروس
جلوه بیندشاه وغیرشاه نیز وقت خلوت نیست جزشاه عزیز
جلوه کرده عام وخاصان را عروس خلوت اندرشاه باشدبا عروس
هست بسیار اهل حال ازصوفیان نادراست اهل مقام اندرمیان
وززمانی گرزمان خالی بدست وزمقام قدس کاجلالی بدست
وزهوایی کاندروسیمرغ روح پیش ازین دیده است پروازفتوح
هریکی پروازش ازآفاق بیش وزامیدونهمت مشتاق بیش

با توجه به گفتار و کردار و حالات شیخ عبدالقادر گیلانی میتوان گفت که شیخ آنقدر ریاضت کشید تا آنجا که هرچه مطلوبش بود بدست آورد و این مرتبه همان مرحله عالی مقام است که عرفا میگویند در این مرحله سالک گاهی بحق و گاهی بخودمی نگرد و آنچه در کانون سلوکی شیخ قرار گرفته بود حقیقت یا معرفت خدا بود مقام را علامه جعفری اینطور بیان میکند:

مقام مرحله ای است که انسان از علوم محدود نسبی پا فراتر گذاشته میتواند زمان و گذشت آنرا و مکان و فضا و گسترش آنها را درهم به پیچد. این است همان مطلق که نفوس عالیه انسانی از آغاز تمدن و علم در جستجوی آنست.

بزعم شیخ، عرفای واقعی بعقیده نگارنده مانند غوث الاعظم حتی حال را آفت مقام دانسته اند.

کاشکی هستی زبانی داشتی | تا زهستان پرده ها برداشتی
هرچه گویی ای دم هستی از آن | پرده دیگر برا و بستی بدان
آفت ادراک آن قال است و حال | خون بخون شستن محالست و محال

غوث مقام را براساس عشق که به منزله یکی از محکم ترین اصول تکوین عالم است قرار داد و آن را بمنزله واسطه میان دوجهان دانست این عشق با جذبه مذهبی مخلوط شد و در نتیجه به غوث احساسی کیهانی دست داد که همان شهود است بعبارت دیگر متحد شدن با روح جهان این احساس کیهانی را با داستانی از حضرت شیخ برای خوانندگان نقل میکنم.

اصولا اگر مستقیما داستان را بدون مقدمه شرح میدادم ممکن بود محل ایراد و انتقاد باشد ولی با توجه به مقامی که شیخ داشت و دریافت نور مطلق پدیده هایی برای شیخ دست داد که گفتنی است میدانیم برای وصول

با ین نیروی لایزال وشگرف سالک احتیاج به تزکیه روح وجسم دارد به ویژه تسلیم ساختن نفس اماره برنفس مطمئنه .

شیخ عبدالقا درگیلانی اعتراف میکندکه یازده سال دریک برج بنشستم وباخدای خودعهدکرده بودم که نخورم تا نخورانندولقمه دردهان من نرود تا مرانیاشامند یکبارچهل روزهیچ نخوردم بعدازچهل روز شخصی آمد وقدری طعام آوردوبنها دوبرفت ونزدیک بودکه نفس من بر بالای طعام افتدازبس گرسنگی گفتم واللهکه ازعهدی که باخدای تعالی بسته ام برنگردم میشنیدم که ازباطن من شخصی فریادمیکندوبه آواز بلندمی گوید الجوع، الجوع . ناگاه شیخ ابوسعیدمحزومی رحمه الله تعالی بمن گذشت وآن آوازبشنیدوگفت عبدالقادراین چیست ؟ گفتم این قلق واضطراب نفس است واماروح برقرارخوداست ودرمشاهده خداوندخودگفت برخیزوبخانه ما بیا این بگفت وبرفت من درنفس خود گفتم بیرون نخواهم رفت ناگاه ابوالعباس خضرعلیه السلام درآمدوگفت برخیزوپیش ابوسعیدروآنوقت من برخاستم ورفتم دیدم که ابوسعیدبر درخانه خودایستاده است وانتظارمن میبرد . گفت ای عبدالقادرآنچه من تراگفته بودم بس نه بودکه حضرترا نیزمی بایست گفت ، پس مرابخانه درآوردوطعامی که مهیاکرده بودلقمه لقمه دردهان من نهادتا سیرشدم بعدازآن مراخرقه پوشانیدوصحبت ویرالازم گفتم .

شیخ ما ، پیرگیلانی اعتراف میکندکه تا بیست وپنج سالدربیابانها بقدوم تجریدوتفریدریاضت نمودم وتا چهل سال بوضوی عشاء نمازبامداد گزارده بودم وپانزده سال بعدازنمازعشاء به یک پاایستاده ختم قرآن میکردم. شبی نفس من آرزوی خواب کرد ، گفتماورانشنیدم ودرآن حال

زهدوریاضت روزه چهل روزه میداشتم وبعداز چهل روزافطار به برگ درختان کردم. شیخ محمدتقی جعفری درجلداول تفسیرمثنوی مینویسد:

هنگامیکه ریاضت بیشترطول بکشد، دیگرانگیزه ها حالت موقت بودن راازدست داده، بمرحله ای میرسدکه اوقات یاحال بآرامش مبدل میگردد، بارقه های زودگذرونا چیز بروشنائی آشکاری تبدیل میشود. معرفت ثابتی براودست میدهد، گویی ازیک صحبت دائمی باحق بهره مند گشته است بقول حافظ:

بعدازاین روی من وآینه وصف جمال که درآنجاخبراز جلوه ذاتم دادند

دراینجا انسان نموداری ازبشریت درجوهراصلی آن ومثل اعلای انسان است شیخ همان انسانی است که مثنوی درباره اش سروده است:

این چنین آدم که نامش می برم گرستایم تاقیامت قاصرم

واین همان عارفی است که شیخ حماددباس رحمه الله علیه که از جمله مشایخ شیخ عبدالقادراست درباره اش گفته است:

این عجمی را " یعنی شیخ عبدالقادررا " قدمی است که دروقت وی برگردن همه اولیا خواهدبود، هرآینه ما مورشودبه اینکه بگویدقدمی هذه علی رقبه کل ولی الله وهرآینه آنرا بگویدوهمه اولیاء گردن نهند. شیخ حماد دباس بسال ۵۲۵ جهانرا بدرودگفت.

چندسال بعداز درگذشت حماد نقل است که روزی حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادرگیلانی برروزجمعه درربا ط خودبالای منبرمعلی تشریف شریف داشت مجلس وعظ میگفت ومیفرمودوعامه مشایخ قریب دوصدتن از اولیاالله حاضربودند ازآن جمله مثل شیخ علی هیئتی بودوبقابن بطو وشیخ ابوسعیدقیلوی وشیخ نجیب عبدالقاهر سهروردی وشیخ صدقه بغدادی و

شیخ مبارک بن علی وشیخ شهاب الدین سهروردی ازمشایخ کبار حاضر بودنددرهمین حال تجلی انوار حقانی برقلب محبوب سبحانی حضرت شیخ عبدالقادرگیلانی متجلی شدوسرمست باده محبت گردیدسخن میگفت ناگهان گرم شد، کلام ازدرون جان می جوشیدوبرزبان جاری میشدگویی ناگهان نوری که افلاک را می شکافدتمام وجودشیخ را روشن کردوبطن حیات اشیاء را برایش نمودارساخت وگفت : قدمی هذه علی رقبه کل ولی الله درهمین وقت که شنوندگان مسحورکلامش بودنددیدندشیخ علی هیئتی اول ازهمه بمنبررفت وپای شیخ را برگردن خودنهادوبزیردامن شیخ درآمدوبعد ازآن سایرمشایخ حاضردرجلسه برخاستندگردنهای خودرا زیرپای شیخ گذاشتند. این است تصویریک انسان ویک عارف کامل عرفا معتقدند درروح انسان کامل عالیترین واقعیت ودرجسم اوذاتی ترین نوع آن جای دارد قلب عارف عرش خدا ، عقل اوقلم تقدیروجانش لوح محفوظ است وهردوجهان جلوه ومظهرانسان کامل است .

شیخ عبدالقادرمعتقدبودکه اگرخصیصه روشن بینی وپیش گویی بمن ارزانی شده باشداگراعتقادم چنان استواربا شدکه کوه را بتوانم ازجای برکنم چون عشق ندارم ؛ هیچ ندارم وشیخ مظهرکامل عشق الهی بود .

هرکرا باشدزسینه فتح باب　　　اوزهرذره به بیندآفتاب

این چنین آدم که نامش می‌برم　　　گرستایم تاقیامت حاضرم

واین عشق است همه ارزشها را درخودمستحیل می کند وحقیقت ترکیبی است ازمذهب وعشق . مولانا چون بآن مقام که امثال غوث الاعظم رسیده اند نرسیده درشرح عشق نمیتواندپرده برگیردوچیزی روشن بیان

کندبدینجهت میگوید :

پس چه باشد عشق ؟دریای عدم درشکسته عقل را آنجا قدم
کاشکی هستی زبانی‌داشتی تا زهستان پرده‌ها برداشتی
هرچه‌گویی ای‌دم‌هستی ازآن پرده‌دیگربروبستی بدان

ولی شیخ عبدالقا درپیرگیلانی که‌بکمک تزکیه‌روح ونفس‌و کوشش وتلاش وریاضت راهی یا روزنه‌ای دردرونش ایجادشده‌وبا جهش های عرفانی رازهایکی بعدازدیگری ازبرابرش‌برداشته‌شده میسراید :

گفتا کئی توبا ما گفتم کمین غلامت
گفتا مگرتومستی گفتم بلی، زجامت
گفتا چه‌پیشه‌داری؟ گفتم که‌عشقبازی!
گفتا که‌حالتت چیست؟ گفتم غم وملامت
گفتا زمن چه‌خواهی ؟ گفتم که دردبی‌حد
گفتا که‌دردناکی ؟ گفتم که‌تاقیامت
گفتا چه‌می‌پرستی ؟ گفتم جمال رویت
گفتا چه‌داری‌با من ؟ گفتم بسی ندامت

غزلهای شورانگیزشیخ گیلانی برعشق وجمال ودردتکیه‌داردشیخ استادعشق الهی است ومیداندچگونه‌عاشقان رادردام زیبای سلوک‌و عرفان مسحورومدهوش‌کند وازخودبی خبرسازد .

کرامات ومناقب وغزلهای شیخ برای تشنگان وادی عشق،اکسیری است‌که‌تشنگی‌وعطش‌قرون واعصارانسانهارا معجزه‌آسا رفع میکند .

شیخ به‌پرسش میلونها تن انسان سرگردان که‌آیا میتوان برای سرگردانی وگرفتاریهای روزانه‌بشری دارویی پیداکرد ،پاسخ میدهد :

درخدمت حق گرتو مردانه کمربندی بخشدبتوهرلحظه تاج وکمری دیگر
هرکسی‌که درحق زد،رواز همه درهاتافت زان درنتوان رفتن هرگزبدری دیگر

برای آنکه‌سالکان وادی طریقت ازفراحنای جهان وجدوشورودردوعشق و نشاط پیرگیلانی آگاهی یابند بایدبه‌تحلیل دقیق آثارشیخ‌بپردازند آراء وافکارشیخ مولودسالها ریاضت وعبادت وکف نفس وایثاروعوالم گوناگون مذهبی وعرفانی است . شیخ داروی دردهای روحانی رادرسیر های خودبدست آورده‌است چون اوازمکانهایی عبورکرده‌که معرفت نمی تواند بکنه آنها پی بردبدینجهت کلام‌نغزش مبین اندیشه‌ژرف وی است و بحقیقت درقرون واعصارافکاروآرای اوتوانسته‌است میلیونها آواره و سرگردانرا درآسیا وآفریقا مجذوب ومسحورخودکند .آنان که‌خواسته‌اند از عرفان حقیقی چیزی بدست آورندریزه‌خوارخوان سلسله‌قادریه‌بوده‌اند مشرب قادری دشمن‌ترین دشمنان نفس انسانی است اجرای‌عبادات وتزکیه روح ازمختصات این مکتب وکثرت ذکردرخلوت وجلوت وصبردرشداید‌جزء وظایف یک درویش قادری است . شاهزاده‌دارا شکوه‌پسرشاه‌جهان‌پادشاه هندمیگویدباتفاق پدرم نزدمرشدبزرگ سلسله قادریه‌هندرفتیم" میر محمد میانجیو"(۱)پدرم به‌حضرت میانجوهمیرمحمدمیانجو (درزبان هندو بمعنی صاحب تعظیم) گفتندکه‌اگرتوجه‌نمائیددل ما ازدنیا سردشود ایشان فرمودند:

ـ هرگاه شما عمل نیکی بکنیدکه‌دل مسلمانی‌ازآن شادشود ،درآن

(۱) ـ میرمحمدملقب به‌میان میریا میا نجیوازمشایخ بزرگ سلسله قادریه‌است پدراورا سائین بابا میگفتندسائین واژه‌سانسکریت است وبمعنی بابا ، ارباب ،وپدربزرگ میباشدوجی لفظ هندی است که‌برای احترام استعمال میشود، مانندجناب ، صاحب، جیوواژه سانسکریت است وبمعنی زنده‌بودن است.

وقت برای خوددعا کنیدکه از غیرخدا ، غیرخدا نخواهیدواین بیت را خواندند:

همخدا خواهي وهم دنیای دون   این جنون باشد ،جنون باشدجنون

این است افکاروآرای پیروان مکتب عرفان قادری که هدف آنها وواضع این مکتب پرورش دادن انسانهای کامل است . انسانی که شیخ گیلانی سعی میکردجوهرش را برایش تحلیل کندوبگویدا گرچه بظاهر عالم صغری ولی بمعنی عالم اکبری.

ازویژگیهای مکتب عرفانی شیخ گیلانی "علیکم بالجماعه" است یعنی لازم است برای سالکان نماز جماعت وذکرگفتن بهیئت اجتماع که آثارش یکی دوستی فوق العاده بین مریدومرادست واتحادوصمیمیت مریدان بیکدیگر. درا ین انجمنهاست که دلها پایگاه وجایگاه نوراسلامی شودومومنان بنظر بنورالله خواهندشدودراین اجتماعات است که نفس انسانی حقایقی رادرک خواهدکردوبقول مولانا :

با زغیرازعقل وجان آدمی   هست جانی درنبی ودرولی

روح وحی ازعقل پنهان تربود   زانکه او غیبست اوزان سربود

نه نجوم ست ونه رملست ونه خواب   وحی حق والله اعلم بالصواب

ازپی روپوش عامه دربیان   وحی دل گویندآن راصوفیان

روی این اصل است که داراشکوه درکتاب سکینه الاولیاء مشایخ صوفیه قادریه رامصون ازآفت میداندومینویسد:

" بحمدالله که مقامات وبزرگی این طایفه متبرکه ،برمن ظاهرو هویداست ودرباب "،"ایشان ازهیچ شک وخطری دردل من نمانده وایشان راازهمه چیزدوست تردارم وخدمت ایشان راسعادت کونین دانم واین

معنی برمن هویدا گشته که همه طوایف عالم، جزاین طایفه علیه، آفت دارند و برآفتهای خود مطلع نیستند".

درپایان این مقال ذکر این نکته لازم است که پس ازبررسی و مطالعه بوستان وبرخی ازداستانهای سعدی میتوان اعلام کرد که سعدی علاقه فراوان به مشرب عرفانی داشته است سعدی ازداستانی، در بوستان نام میبرد که ازبزرگان صوفیه هستند که در راس آنها شیخ عبدالقادرگیلانی وشیخ کرخی است. آرای شیخ عبدالقادرگیلانی را میتوان درحکایات واشعارش بخوبی دید:

اگرلذت ترک لذت بدانی   دگرشهوت نفس لذت ندانی

سفرهای علوی کند مرغ جانت   گرازچنبرآز بازش رهانی

همچنین مواعظ عرفانی غوث اعظم را درکتاب مستطاب فتوح الغیب میتوان درک نمود. این کتاب بعلت علاقه فراوان مشتاقان سه بار در مصر وهندوستان با شرح فارسی شیخ عبدالحق دهلوی چاپ شده است و آخرین بار بسال ۱۳۱۳هجری بطبع رسیده است. عبدالحق دهلوی مواعظ حضرت غوث را در ۷۸ مقاله ترجمه کرده است، درمقاله السابعه والسابعون فرموده است: قال رضی الله عنه وارضا کن مع الله عزوجل کان لا خلق باش با خدای یگانه وباخلاص وحضورگویا که نیست خلق موجود ومع الخلق کان لانفس باش با خلق برعایت حق وحفظ حدود شرع گویا که نفس موجود نیست، فاذا کنت مع الخلق بلانفس وچون باشی با خلق بی مداخلت نفس عدلت واتقیت عدل میکنی واستقامت میورزی برحق وتقوی وپرهیز می کنی ازخلاف حق ومن التبعات سلمت وازعاقبت بدانچه تابع ولازم می آید زکردارهای بد ازآلام سلامت می مانی واترک الکل علی باب

خلوتگ وبما ن همه را ا زخلق ونفس بردرخلوت خودوا دخل وحدک ودرآ یی درخلوت تنها تری مونسک فی‌خلوتک بعین سرک تا به‌بینی توا نس دهنده وآرا م بخشنده خودرا درخلوت وتنها یی بچشم با طن وتشا هدما وراء ا لعیان ومشا هده‌کنی بعین‌ا لیقین چیزیرا که‌ورا ی ا عیا ن وا شخا ص موجودا ست که بچشم سرمی نما یدونزول ا لنفس ویا تی مکا نها ا نزا لله‌قربه‌دورگردد نفس وا حکا م ا ووگرفتا ری بدا ن وبیا یدبجا ی آ ن کا رخدا ونزدیکی‌ا و فا ذن‌جهلک علم ، پس آ ن هنگا م نا دا نی تودا نش ا ست وبعدک قرب و دوری تونزدیکی ا ست وصمتک ذکر وخا موشی تویا دا ست ووحشتک ا نس و پژما نی وا ندوه توآرا م وشا دی ا ست یعنی چون نفس وظلمت‌ا وبدررفت ونورمعرفت وقرب درآ ید ا ین صفا ت که‌ظا هرموجب نقصا ن ا ست حکم‌کما ل میگیردا لبته درآ نجا معرفتی وحا لتی خوا هدبودچنا نکه‌درا ضدا دآ نها‌زیرا که‌فا نی هرچه میکندبرا ی خدا بلکه‌بخدا میکندونفسا نی هرچه‌کندبنفس میکندوچون نفس درمیا ن ا ست کما لات هم درحکم‌نقصا ن ا ست وچون‌نفس هدررفت وبا طن ا زآ لایش شرک پا ک شد همه‌کما لات ا ست .

هرچه‌گیردعلتی علت شود   کفرگیردکا هل ملت شود

بیما رهرچه‌خوردزیا ن دا ردا گرچه‌شیرین بودوتندرست هرچه‌تنا ول کند سودمندا فتدا گرچه‌تلخ با شد . . . . . .

ودرمقا له بیست ویکم آ ورده‌ا ست قا ل رضی ا لله‌عنه‌ا ذا وجدت فی قلبک بعض متحض ا حبه ، چون بیا بی تودردل تودشمن یکی‌را با دوستی ا ورا فا عرض ا عما له علی ا لکتا ب وا لسنه‌پس ظا هرکن کردا رها ی ا ورا بکتا ب خدا وسنت رسول فا ن کا نت فیهما مبغوضه ، پس ا گربا شدکردارهای ا ودرکتا ب وسنت دشمن دا شته شدویعنی مخا لف فا بشربموافقک ا لله

ورسوله ، پس شادشودبسازگاری تومرخدا وپیغمبرخدا را دربغض وعداوت آن شخص وان کانت اعماله فیها محبوبه واگربا شدکرداری اودرکتاب وسنت ودوست داشته شده یعنی موافق ومرضی وانت تبغضه بهواک،دشمن میداری اورا بهوای نفس توظالم وما بغضک ستم کننده اورا بدشمن داشتن تواورا ونهنده دشمنی را درغیرجای اووعاص لله عزوجل ورسوله نافرمانی کند مرخدا ورسول خدا را نا سازگاری کننده مرایشانرا بدشمن داشتن کسی‌را که دوست میدارند ایشان اورا فتب الی الله من بغضک پس توبه کن وبازگرد بسوی خدا ازین گناه که دشمن داشتن تست آن شخص را واساله وبخواه ازخدای عزوجل محبه ذالک الشخص دوستی شخص را ودوستی غیرا ورا من احباب الله واولیائه ازدوست داشته شدگان خدا ودوست دارندگان وی را ...

ودرمقاله بیست ودوم درباره عشق ومحبت فرموده ،ما اکثرما تقول چه عجب بسیارا ست که میگویی توکل من احبه تدوم محبتی له هرکسی که دوست میدارم من اورا دایم همیشه نمی ماند باری من مر اورا فیحال بینت پس درآورده میشودمانعی درمیان ما اما بالغیبه یا بغائب شدن ونا پدیدگشتن محبوب اوبالموت یا بمردن وی اوالعداوه یا بواقع شدن دشمن بیکدیگروا ین درآدمیانست ودرمیان وقوع حیلولت درانواع مال میفرمایندکه‌وانواع الاموال وگوناگون مالها واقع میشودو حیلولت دروی بالتلف والفرات من الیدبهلاک شدن ودرگذشتن وگم‌شدن ازدست فیقال پس گفته شوددربیان سبب وباعث برآن امانعلم‌یامحبوب الحق آیانمیدانی ایدوست داشته شده خدا باخواهش وعنایت کرده شده بوی المنظورالیه نظرعنایت کرده شده بوی ...

اما سمعت قوله آیا نشنیدی توقول خدا را عزوجل درشان قومی‌که جهادمیکنند درراه‌خدا ونمی ترسند ملامت کنندگان را یحیهم‌ویحبونه دوست میدارد‌خدا ایشان را ودوست میدارند ایشان خدا را ، وقوله‌و نشنیدی قول اورا وما خلقت الجن والانس الالیعبدون وپیدا نکردم پری وآدمی را مگربرای آنکه‌پرستش کنندمرا وبشناسند مرا ومشغول باشند بمن ما سمعت قول الرسول آیا نشنیدی قول پیغمبر (ص) راکه‌نیزناظر است درآنکه‌هرکه‌راحق دوست میدارد . بغیرخودنمیگذاردوفرمود اذا احب الله عبدا ابتلاه چون دوست داردخدا بنده‌را مبتلی‌می‌گرداند واورا آزمایش میکند اورا فان صبرا قتناه .پس اگرصبرکردمی‌آرونگاه میداردوذخیره میگرداندواورا برای خودونمیگذاردواورا بغیرخود .

صحابه‌گفتندیا رسول الله حس را قتناه‌چیست‌معنی‌قول تواقتناه‌و احتمال داردکه‌بلفظ مصدرباشدیعنی چیست اقتنای‌خدای تعالی بنده‌را وبچه طریق میباشد ، گفت‌حضرت اقتنای حق مربنده‌را آن چنان باشد که‌لم یدرله‌نمیگذاردمربنده‌را ما لاولولدا نه‌مال ونه‌اولادوهمسر را زوی بازمی ستاند وفقیرومجردمیگرداند . ذالک له‌اذاکان له .

نظر مولف طرایق الحقایق وریحانة الادب درباره سلسله قادریه

نایب الصدرشیرازی مولف کتاب طرایق الحقایق تحت عنوان سلسله قادریه از سلاسل معروفیه نوشته است :

سلسله قادریه که منسوب بسیدعبدالقادرجیلانی است کنیت وی ابو محمدولقبش محی الدین ومولدش گیلان بوده واز سادات رفیع الدرجات حسنی است مادروی ام الخیرامة الخیارفاطمه بنت ابوعبدالله صومعی است که از بزرگان مشایخ گیلان بوده ولادت شیخ درسنه چهارصدوهشتادو هشت ببغداد رسیده وبجدتمام بعلوم ادبیه وفقه وحدیث مشغول گردیده وبعدازتکمیل علوم ظاهربتحصیل مقامات باطن پرداخت وبمجاهدت وریاضت اشتغال نمودوبالاخره الباس خرقه وی باین نحوبمعروف وسید الشیخ ابومحمدعبدالقادربن ابی صالح بن عبدالله الجیلی لبس الخرقه من یدالشیخ ابی سعیدالمبارک بن علی المخزومی وهولبسها من یدالشیخ الحسن علی بن محمد بن یوسف القرشی الهکاری وهولبسه من یدالشیخ ابی الفرج الطرطوسی وهومن یدالشیخ ابی الفضل عبدالواحدبن عبدالعزیز تمیمی وهومن یدالشیخ ابی بکرالشبلی و هومن ید سیدالطایفه الکرخی بغدادی وهومن یدالسری السقطی وهو من یدمعروف الجنیدوامام یافعی رحمه الله علیه درتاریخ خود فرموده واماکراماته یعنی الشیخ عبدالقادرمخارجه عن الحصرالی آخرورسایل مفیده وقصایدواشعارعربیه دارندازآن جمله قصیده غوثیه است بیست وهشت فردمشتمل برمقامات خودودراواخرآن نسب شریفش را

بیان نموده ذکرمیشود بعضی از آنها :

بنی هاشمی مکی حجازی وهوجدی بەنلت المعالی
انا الجیلی‌محی‌الدین اسمی واعلامی علی راس الجبالی
انا الحسنی ولمخدع مقامی واقوامی علی عنق الرجال
وعبدالقادرمشهوراسمی وجدی صاحب العین الکمال

وشیخ را خلیفه بسیار وتربیت یافتگان بیشمار است واورا شیخ مشرق میگفته اند وابومدین را شیخ مغرب وازاصحاب اویکی محمدالاوانی است که با بن قاید معروف صاحب فتوحات میفرماید ،عبدالقادر درویرامویدالحضره میگفت ومیگفت که محمدبن‌قایدمن المفردین وصاحب فتوحات میفرماید مفردون جماعتی اندکه ازدایره قطب خارجندبعضی فیض ازحق میگیرند بیواسطه قطب وحضرا زایشانست ویکی دیگرازاصحاب شیخ عبدالقادرابوالسادین الشبل ودرفصوص‌ازوی حکایت نموده ودیگراز مشایخ وخلفای وی شیخ شهاب الدین سهروردی است ودرحق وی گفته‌است عبادرالقادرانت آخرالمشهورین بالعراق ودربلادهندوستان وعراق عرب وسایرممالک عربستان این طریقه جاریست وبسیاری ازآنها راقم ملاقات نموده " یعنی نویسنده‌کتاب طرایق " ومخصوصا درسراندیب هنددرسیلان درحلقه‌آنها چندی بودومخفی نماناکه درباب دوم‌ازگلستان شیخ شرف الدین مصلح سعدی شیرازی میفرمایدعبدالقادرگیلانی‌را دیدم درحرم کعبه که‌روی برحصبا نهاده میگفت ، ای خداوندبرمن ببخشای واگرهرآینه مستوجب عقوبتم بقیامت نابینا برانگیزتا برروی نیکان شرمسارنگردم‌واین سخن دلیل برملاقات شیخ سعدی است عبدالقادر را ودرتذکره وولتشاه مذکوراست که‌سنین عمرشیخ سعدی یکصدوده‌سال

بوده ودرسنیه ۶۹۱ فوت نموده باین بیان ولادت شیخ سعدی بیست سال بعدازفوت عبدالقادر میشود. بعضی شیخ را از جیل بغداد دانسته اند نه جیلان معرب گیلان که ازسواحل بحرخزراست چنانچه محمدقاسم فرشته درمقاله دوازدهم تاریخ خوددرضمن ترجمه شرحال شیخ معین الدین چشتی بمناسبتی گفته واین جیل جائیست پرفیض وهوایش درنهایت اعتدال ودرتحت کوه جودی واقع شده وکشتی نوح درآنجا قرارگرفته واز بغدادهفت روزه راه هست وشیخ عبدالقادرقدس سره ازآنجاست .

مدرس تبریزی درجلدسوم کتاب ریحانه الادب درشرحال حضرت غوث نوشته است : محی الدین عبدالقادربن ابی صالح موسی بن عبداله بن یحیی گیلانی " جیلانی" المولدبغدادی المنشاء والدفن ابومحمد الکنیه ومحی الدین وغوث وغوث اعظم وغوث الثقلین وسلسله قادریه ازسلاسل عرفا وصوفیه که دراغلب بلاداسلامیه خصوصا درهندوممالک عثمانیه انتشاردارد، بدومنسوبست ونسب شریفش بنوشته قاموس الاعلام وطبقات شعرانی وبعضی دیگربحضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می پیوندد بنوشته شعرانی سیدعبدالقادربن موسی عبدالله بن یحیی زاهد بن محمد بن داوودبن موسی بن عبدالله موسی بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن امام حسن (ع) مجتبی بوده وازاکابرعرفای صوفیه ومشایخ پیران طریقت وموءسس طریقه قادریه می باشدکه قادریه گفتن آن طریقت بجهت انتساب باومیباشدودربدایت حال مدتی بوعظ وتدریس پرداخته ومجلس وعظ اوازدحام تمام خاص وعام بوده وآوازه شهرت اوعالمگیر شده ورئیس مذهبی وقت خودبوده ودرتمامی اوقات تحصیل بادسترنج خودامرارمعاش مینموده وسپس بنای تجریدوتفردگذاشته وبازهدوعبادت

بسر برده وبا شیخ احمددباس ملاقات وازوی کسب فنون طریقت نموده واز فاطمه مادرش نقل شده است که فرزندش میگفت که من ما فوق عقول هستم وهفتاد باب از علم لدنی بروی من گشاده شده است تا مبرده سیزده علم از علوم زمان تدریس مینموده ودرفروع واصول فقه تالیفاتی دارد مهم‌ترین آثارش بشرح زیراست :

۱ ـ بشائرالخیرات ۲ ـ دیوان اشعار ۳ ـ ملفوظات قادریه .

نویسنده عالیقدرودانشمندمحقق آقای محمدرئوف توکلی درکتاب تاریخ تصوف درکردستان نوشته است غوث گیلانی آثارگرانبهایی در مواعظ ونصایح داردکه مشهورترین آنها ازاین قراراست :

۱ ـ الغنیه الطالب طریق الحق"چاپ قاهره ۱۲۸۸ ه .ق"

۲ ـ الفتح الربانی (۶۲ موعظه که بین سالهای ۵۴۵ و ۵۴۶ نوشته) چاپ قاهره ۱۳۰۲ قمری

۳ ـ فتوح الغیب (۷۸ موعظه) درپاره‌ای موضوعات که فرزندش شیخ عبدالرزاق بعدازوی گردآوری نموده ونسب نامه‌ی پدرش را به‌آن ضمیمه کرده است ودرآن بحث مفیدی ازاینده واشعارش وجوددارد .

این اثردرسال ۱۳۰۴ وباردوم درسال ۱۳۹۲ ه ۱۹۷۲م درقاهره بچاپ رسیده است .

۴ ـ حزب بشائرالحزاب دردعا واورادچاپ اسکندریه ۱۳۰۴ه .ق

۵ ـ جلال الظاهر" مجموعه‌ای ازمواعظ "

۶ ـ المواهب الرحمانیه والفتوح الربانیه درمراتب اخلاق پسندیده ومقامات عرفانی .

۷ ـ یواقیت الحکم

۸ ـ الفیوضات الربانیه " مجموعه‌ای از مناجات " چاپ قاهره ۱۳۰۲ هـ . ق

نگارنده امیدوار است در آینده بسیار نزدیک آثار حضرت غوث اعظم را در ایران که مسقط الراس حضرت پیر است بحلیه طبع بیارایم و برای انجام این منظور فتوح الغیب آماده چاپ است و پس از آن دیوان کامل گیلانی را منتشر خواهم نمود امیداست مشتاقان و علاقمندان اگر غزل یا اشعاری که در دیوان چاپ شده . حضرت غوث دیده نشده و در اختیار دارند بذل عنایت فرموده و برای اینجانب ارسال نمایند .

دکتر عبدالحکیم طبیبی نویسنده عالیقدر افغانی در کتاب مستطاب " نگاهی به سیر تصوف در افغانستان " آورده است .

نظر به گفته شیخ الاسلام هرات علوم عبارت از ده میباشد اول، علم توحید و دوم فقه و دین، سوم علم راجع به وعظ، چهارم علم تعبیر، پنجم علم طب، ششم علم نجوم، هفتم علم کلام، هشتم علم معاش ، نهم علم حکمت و دهم علم حقیقت که تصوف مقصد است به عقیده پیر انصار تصوف یک علم برای شناسایی و رسیدن به حقیقت است غزالی و هجویری کسانی هستند که ضرورت تصوف را علما شرح کرده‌اند سپس نویسنده افزوده است مانند غزالی هجویری و خواجه انصاری و حضرت عبدالقادر گیلانی که در وقت مرگ غزالی ۳۳ ساله بوده صوفی های بزرگ این طریقه بشمار میروند . آنگاه در مورد جلال و شکوه تصوف در قرن عبدالقادر گیلانی نوشته است . ابومدین شعیب و ابن عربی از صوفی های بزرگ این قرن اند ابن عربی در ساویل متولد شده و در زمان حیات عبدالقادر جیلانی و مولانا جلال الدین رومی به بغداد و دمشق رفت این مرشدان یعنی " ابن عربی، جیلانی و مولانا "صوفی‌های

بزرگ ازیک دوره مربوط به عصرجلال تصوف میباشند درهمین دوره بودکه بغداد وبلخ ونیشابور مرکز بزرگ تدریس وتعلیم وتصوف قرارگرفت ، در بغداد حضرت غوث فکروعقیده طریقت را با بهترین کلام ونافذترین گفتار بگوش عاشقان میرسانند ودرتکامل جامعه اسلامی میکوشید ، تاآنجاکه محضردرسش ازمشتاقان وطلاب ایران ، هند ومصروچین بهره می جستندو انسان دوستی واخوت وبرادری را بعنوان اساس تصوف عملی بررسی میکردند . غوث اعظم درهمه بلاداسلامی مورداحترام بودوبه اخلاص نام مبارکش را علاقمندان برزبان میآوردند . عارف بزرگوارپیرجام درکتاب شواهدالنبوه نقل کرده است که فضایل وکمالات اهل بیت را مختصردرین دوازده تن ننمایی زیراکه اهل فضیلت ازاهل بیت بسیاربوده‌اندچنانچه حضرت سلطان الاولیاء غوث اعظم محبوب یزدانی وبرگزیده یزدانی شیخ محی الدین سیدعبدالقادرگیلانی رضی الله عنه بوده است . ذالک فضل الله یوء تیه من یشاء :

چون محمدانبیا راسروراست غوث اعظم اولیاء را قادراست

غوث اعظم تصوف واصول آنرا داروی دردهای معنوی وروحی انسانها میدانست وعظمت تصوف را درخلال مواعظی که ازاوباقیمانده وغزلهای پرسوزوگدازش بخوبی عرضه کرده است پیرگیلانی سرود :

محرم اندرونم خاص خدا درویش است

مخزن سرالهی بخدا درویش است

هست درصورت انسان ولی مظهرذات

جامع جمله صفتهابه صفادرویش است

خضر راه جهلا، هادی ارباب ضلال
گمرهان را ،بخدا راهنما درویش است
وصف درویش بگفتن نتوانم کردن
زانکه درویش خدا نیست ،خدا درویش است
خاک راه فقرا محیی بی‌نا مونشان
سرقدم ساخته در راه خدا درویش است

پیرگیلانی عاشق طریقت بود. به علاقمندانش توصیه میکرد که دل را از زنگارهای نفسانی بزدایند او هم مانند دیگر عرفا معتقد بود که مسجد و کعبه حقیقی دل است وراه درویشی راهی است که سالک را بمقصود و هدف غائیش میرساند.

تعلیمات ونظرات ساده و موثر حضرت غوث چنان دلنشین وکراماتش بحدی شایع شده بود که قادریه در مدت کوتاهی درهندوستان نیز به والا ترین جایگاه دست یافت. احترامی که حضرت غوث درهندوستان کسب کرد موجب شد که گرایش طبقات مردم برای معرفت زندگی باین سلسله بیشترشود. درآن سامان بیشترکسانی که خودرا پاسدار گنجینه عرفان می دانستند با بهره‌گیری از موقعیت خویش متوجه شدند که تعلیمات سلوکی گیلانی سهل وآسان وبا طبایع مردم آهنگی دارد ،بدینجهت با فروتنی وخاکساری این طریقت را استقبال کردند. اسناد منتشر شده وموجودنشان میدهد که سلسله قادریه در اواخر قرن نهم وقرن دهم در هندوستان میلیونها تن را بسوی خودهمچون آهن ربائی جلب وجذب کرده بود.

باآنکه چشتیه فرقه ای بلامنازع درآن سامان بود ،مع الوصف

قادریه بکمک پیران طریقت وخلفایش توانست موفقیتهای فراوان و - چشمگیری کسب کند. هندیهای مسلمان می دیدندحضرت غوث تنها قطبی است که فعالیتهای عرفانیش با داستانها وحکایات افسانه ای پوشیده نشده است. هیجانات روحی وتحولی که دروی درسنین نوجوانی بدست آمده واورا وادارکرده که خانه وزندگی ومادررا درگیلان بگذارد وبه بغداد برود چنان ساده وبدون پیرایه است که بردل می نشیند. واقعه توبه رئیس دزدان وپیروانش که به راهزنی مشغول بودندوسپس درویش شدندهر خواننده یا شنونده ای را تحت تاثیرقرارمیدهد. شعشعه روحانیت درآثار ومواعظ حضرت غوث دراثناء سلوک عاشقان را به طی منازل تشویق میکرد وهندیهای سالک میگفتندروش قادریه نزدیک شدن انسانهاست بتقریب وعنایت سرمدی ووصول بمقام انس وحظایرقدس بی ارتکاب مشقت وتحمل شداید محنت فقط با عبادت وذکرومبارزه با نفس تا آنجا که دارا شکوه با آنکه مقام بزرگی دردربار هندوستان داشت بسوی این طریقت گرویده شدواز گرم روان سلسله قادریه گردید. دارا شکوه دررساله حق نما آورده است که بسال ۱۰۴۳ هجری دچار بیماری سختی شددراثرنوشیدن آبی که میان میرمرشدقطب قادریه همراه با اورا دبآن دمیده بودمدت یک هفته شفا یافت وکسالتی که اورا دربسترخوابانده وعلیل کرده بود ناگهان از بین رفت ودیگربازنگشت.

دارا شکوه اعتراف میکندکه درآغازشباب شبی درواقعه ای دیدکه هاتفی ندا درداد وچهار بار تکرار کرد: که بهترین سلاسل اولیای خدا، سلسله علیه وطریقه قادریه است. داراشکوه درکتاب سفینه الاولیاء شرح حال قطب بزرگ قادریه درهندوستان را نقل کرده وملاقاتش رابا ونوشته است.

وا ین فقیر دوبار بملازمت شریف ایشان رسیده بودوحضرت ایشان کمال مهربانی وعنایت خاص بمن داشتندچنانچه درسن بیست ویکسالگی مرا بیماری روی دادکه اطباء را ازمعالجه آن درماندندچون پادشاه بخانه ایشان رفته است دست مراگرفته گفتند: این پسرکلان ماست واطباءازمعالجه آن درمانده اندتوجه فرمایندکه حق تعالی این را ببخشد.ایشان کاسه آب را طلب داشته دعا برآن خوانده دمیدندوبفقیردادندچون آنراآشامیدم درآن هفته صحت کامل یافتم وبالکل آن آزار برطرف شد.

دارا شکوه درباره کیفیت علاقه اش به سلسله قادریه نوشته است:

" ونسبت ارادت این فقیراگرچه ازابتدا درزمره بندگان آستان قدس نشان حضرت " غوث الثقلین ، ابومحمد، شاه محی الدین ، سید عبدالقادرجیلانی داخل است وازاوان طفولیت تا امروزکه به بیست سالگی رسیده درجمیل احوال وهمه اوقات باطنا ازروح مقدس منورآن حضرت تربیت یافته ودرهمه جا وهمه وقت مدد ومعاونت نموده اند ودرواقعه ها این بنده شرمنده خودرا بزانونشانیده تربیت فرموده اندوامیدوار است که بعدازین نیزدردنیا وآخرت دستگیراین فقیرباشد".

دارا شکوه درکتاب سفینه الاولیاء احوال ومناقب شیخ عبدالقادر گیلانی وجمعی ازمشایخ وشاگردانش را نقل کرده است خوانندگان دراین کتاب درباره ملاشاه یکی ازخلفای قادریه میخوانندکه:

ازجمله ریاضتهای ایشان یکی آنست که تاحال که سال یکهزارو پنجاه ودوهجری است زیاده برسی سال است که شب وروزیک لحظه ویک لمحه نخفته اند.

دارا شکوه درکتاب سفینه الاولیاء قادریه را مصون ازآفات میداند

ونوشته است : بحمدالله که مقامات وبزرگی این طایفه علیه متبرکه ،که برمن ظاهروهویداست ودرباب ایشان ازهیچ شک وخطری دردل من نمانده وایشان راازهمه چیزدوست تردارم وخدمت ایشان راسعادت کونین دانم وپیش من هیچ چیزچون همراه ایشان نیست :

هرجاکه بودشیخی دیوانه اوباشم هرجاکه بودشمعی پروانه اوباشم

من ازخداوندخوددرخواهم که اگربزیم به ایشان باشم واگربمیرم با یشان باشم وروزحشربه ایشان محشورشوم . هرکه ایشان رایافت ، خدارا یافت وهرکه ایشان راادب کرد ، خدا راادب کرد . امیدکه جمله مریدان بلکه عالمیان سعادت خودرادرخدمت ایشان دانندانشاالله .

داراشکوه که عاشق دلباخته ومجذوب بیقراررفرقه قادریه بود در رساله حق نمااعلام میداردکه درسلسه قادریه به خلاف سلاسل دیگررنج و مشقت نیست. دراین رساله درباره حبس دم نوشته است .

" چهاربهررا بچهاردم میگذرانند . امامرشداین فقیرحضرت آخوند ملاشاه سلمه الله تعالی وابقاء بمرتبه ای رسانیده بودکه بعدازادای نماز عشاء حبس میفرمودندووقت نمازبامداد ، خواهی شب دراز ، خواهی کوتاه نفس را میگذاشتندتامدت پانزده سال بدینمنوال بودتاازاثراین شغل فتح عظیمی روی دادودرهای دولت گشود . یکی ازفوایداین شغل آنستکه خواب تمام وکمال دورمیشود . چنانچه سی سال است که حضرت آخوند ملا شاه خواب نفرمودنداین شغل شریف که دورکننده زنگهای آئینه دل وصفا دهنده کدورات آب وگل است ازحضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادرگیلانی به این فقیرازروی تحقیق رسیده ونام این شغل راحضرت غوث آوردو- بردفرمودندوپیردستگیرحضرت میانجیواین قدرافزودکه بعدازحبس کردن

نفس تا گذاشتن آن نفس لا اله را گاهگاهی برزبان دل صنوبری میگفته باشندکه درخالی نشستن خطرات روی میدهدوچون متوجه بهگفتن لا الله شدرفع خطرات میشودوازتوجه نمودن بجانب دیگری بازمیمانند. واین شغل رفع خطرات رامیانجیوزد وبرنامنهاده اندچه هرکسیاین اسم شریف رابرداردگویی به مقصودپی برد. درسفینه الاولیاء داراشکوه توانسته است شرححال عده زیادی ازعرفا را دقیقاً شرحدهد داراشکوه مشایخسلسله جنیدیه ـ قادریه را درابتدای کتاب بشرحزیروباترتیب حساب شده یاد کرده است.

معروف کرخی ـ ابوالحسن سری سقطی ـ ابوالقاسم جنیدفراز نهاوندی ـ ابوبکر شبلی ـ عبدالواحدتمیمی ـ ابوالفرج طرطوسی ـ ابوالحسن علی بن محمدهکاری ـ ابوسعیدمخزومی ـ حمادبن مسلمدباس شیخ عبدالقادرگیلانی ـ سیف الدین عبدالوهاب ـ شرف الدین عیسی ـ شمس الدین عبدالعزیزـ سراج الدین عبدالجبارـ ابواسحق ابراهیم ـ ابوالفضل محمدـ ابوعبدالرحمن عبدالله ـ ابوزکریا یحیی ـ ابو نصرموسی "ده تن اخیرپسران شیخ عبدالقادرگیلانی هستند"(۱) ـ علی بن هیتی ـ ابوعمروصریفینی ـ ابوسعیدقیلوی ـ قضیب البان موصلی ـ احمدبن مبارک ـ صدقه بغدادی ـ بقاء بن بطو ـ محمدوانیمعروف به ابن قائد ـ ابوالسعودبن شبل ـ ابوعمروعثمان بن مرزوق بن حمید سلامه قرشی ـ موفق الدین مقدسی ـ محمدبن احمدجوینی ـ ابومدین مغربی ـ محی الدین محمدبن علی معروف به ابن عربی ـ صدرالدین محمدبن اسحق قونوی ـ ابوالسعادات عفیف الدین عبدالهبن اسعد یافعی ـ عبدالقادرثانی ـ عبداللهبهتی ـ میرمحمدمعروفبهمیانمیر

(میانجیو)، مطالعه تذکره‌ها وکتاب‌های خطی وچاپی درهندنشانگر قدرت معنوی سلسله‌قادریه درشبه‌قاره‌هندبوده‌است درهمه‌طبقات وقشرهای اجتماع اقطاب وخلفای قادریه‌نفوذ قابل توجهی داشتند.

پاورقی صفحه‌های ۳۷،۳۶

(۱) ـ گذشته‌ازده‌تن ازپسران حضرت غوث که‌دارا شکوه‌نام برده‌است براساس مطلبی است که‌حسن شمس گیلانی درکشکول شمس آورده‌است حضرت غوث فرزنددیگری بنام عبدالسلام داشته‌است احتمالاکوچکترین فرزندان آن حضرت بشمارمیرود. شمس نوشته‌است: عبدالسلام بن عبدالقادربن ابی صالح چنگی دوست بن ابی عبدالله‌جیلی معروف برکن ازحکماء ودانشمندان برجسته بوده‌است واین مرداز کتب پیشینیان بسیاراستفاده‌کرده‌وشهرتی درجهان دانش پیداکرده‌حسودان بدکیش او رابه‌تعطیل نسبت دادند" معطله‌چندین فرقه‌هستندگروهی خالق را منکرندودسته‌ای پیامبران راوفرقه‌ای معادرا منکرشده‌اند) دولت امامیه ناصریه‌گیلان قدرتی داشت اورا ببغدادفرستادودستوردادندکه کتابهای این دانشمندبزرگ رادرحضورمردم بسوزانند. عبدالله‌تمیمی بکری معروف باین مارستانه‌بالای منبررفت وخطبه‌ای خواندفلاسفه‌را لعن کردوعبدالله‌جیلی رابزشتی نام بردوکتابهای اورادرمیان آتش افکندوسوزانید.

یوسف بن سبستی به‌حکیم گفت من درآن بغداددرآن روزگار بازرگان بودم درآن اجتماع حاضربودم وخطابه‌این مارستانه‌راشنیدم وکتاب هیئت ابن هیشم‌دردستش دیدم وبه‌آن کتاب اشارت کردوگفت مصیبت بزرگی ودردی درمان‌ناپذیرا ینست وآنرا درمیان آتش افکندیوسف بن سبستی حکیم میگوید بعدازمشاهده‌این عمل باخودچنین گفتم که نادانی وعصبیت رابه‌بین کاررا بکجا کشانیده‌که‌کتاب هیئت مذکورکه قدرت خدای توانا رانمایش میدهدمردم‌اوراکفرمیگویندوهم‌عبدالسلام بن‌عبدالقادرجیلی رابزندان افکندتاسال ۵۸۲ درزندان بماندآنگاه آزادگردیدوعمری درازکرد.

نظرایرانشناسان درباره جیلانی

درکتاب " تصوف وادبیات تصوف "نوشته برتلس که دانشمند عالیقدر آقای سیروس ایزدی آنرا ترجمه وبچاپ رسانده اند سه جا ازعبدالقادر جیلانی نامبرده است .درفصل تحت عنوان " تجلی سیمای ماهها "نوشته است :

اینها داستانهای کوچکی هستند درزندگی نامه شیخ مشهورعبدالقادر الجیلانی یا گیلانی زیرعنوان " بهجه الاسرار ومعدن الانوار"نگارش شخصی بنام نورالدین ابوالحسن علی بن یوسف بن الجریرا اللخمی الشطانونی که درسال ۶۴۴ هجری درقاهره به دنیا آمدرئیس القارئین مسجدالازهربود ودرسال ۷۱۳ هجری وفات یافت دراین زندگینامه با آن که انباشته از اسنادهای جامع واشاره به شهودوگواهان ناظروجزئیات رویدادهای گوناگون است اما دربیشتربخشها تنها افسانه های مربوط به نام شیخ بزرگ آمده است ازروی این اثرتعیین سیمای تاریخی عبدالقادربسی دشوار است . اطلاعات مثبت بسیار اندک است وبرای جدا کردن آنها از قشرهای افسانه ای ، تحلیل بسیاردقیق انتقادی درکار ،امااین اثر مطالب دیگری به دست می دهدکه ارزش بیشتری دارند . این اثربه روشنی نشان میدهدکه صوفیان سده هفتم هجری چه تصوری ازسلف بزرگ خود داشته اند بی شک سیمایی که آنها پرداخته اندجای شخصیت واقعی شیخ را تنگ کرده است . زیرا حکایات مربوط به این صاحب کرامت سختگیر و معظم ، بیش ازواقعیات پراکنده وکوچک تاریخی دربین مریدان تاثیر

می گذارد. یادآوری این مطالب جالب است که تاثیر ایران در بسیاری از این روایات محسوس است بسیار احتمال دارد که این امر را باید بحساب نسبت ایرانی عبدالقادر محسوب داشت که در بعضی حکایات دقیقا روی آن تاکید می شود. چنانچه بارها اشاره شده است که برخی از فقیهان بغداد در آغاز فعالیت شیخ به او بی اعتنایی زیاد کرده و او را هذا العجمی" ابن عجمی، یعنی ایرانی" نامیده اند.

این مساله باید مورد پژوهش قرار گیرد و ضمنا از بررسی و مطالعه آثار نسبتا فراوان منظوم و منثور شیخ که تا روزگار ما رسیده است ممکن است نتایج بسیار پرارزشی بدست آید. بویژه روشساختن این نکته دارای اهمیت فراوانی است که آیا دیوانی که به فارسی به او نسبت میدهند واقعا از او ست یا نه خبری که از شطنوفی دریافت میکنیم چنین است.

ابوالقاسم دلف حکایت میکند من و ابومسعود ابوبکر الهودی و شیخ ابوالخیر بشر بن محفوظ بن عنیم و شیخ ابوحفص عمر الدین عبدالوهاب و پسر شیخ عبدالقادر، نزد شیخ خود محی الدین عبدالقادر الجلی رحمه الله (۱)

---

(۱) ـ برتلس ضمن بیان این داستان نوشته است کتاب بهجه الاسرار اثر رئیس القاریین مسجد الازهر بود در این زندگی نامه با آن که انباشته از اسنادهای جامع و اشاره به شهود و گواهان و ناظر جزئیات رویدادهای گوناگون است اما در بیشتر بخشها تنها افسانه های مربوط به نام شیخ بزرگ آمده است. از روی این تعیین سیمای تاریخی عبدالقادر بسی دشوار است. اطلاعات مثبت بسیار اندک است و برای جدا کردن آنها از نشرهای افسانه ای تحلیل بسیار دقیق انتقادی در کار، اما این اثر مطالب دیگری به دست می دهد که ارزش بیشتری دارند. این اثر به روشنی نشان میدهد که صوفیان سده هفتم هجری چه تصوری از سلف بزرگ خود داشته اند. بی شک سیمایی که آنها پرداخته اند جای شخصیت واقعی شیخ را تنگ کرده است زیرا حکایات مربوط به این صاحب کرامت سختگیر و معظم، بیش از واقعیات پراکنده و کوچک تاریخی در بین مریدان تاثیر می گذارد. یادآوری این مطلب جالب است که تاثیر ایران در بسیاری از این روایات محسوس است. بسیار احتمال دارد که این امر را باید به حساب نسب عبدالقادر محسوب داشت که در بعضی حکایات روی آن تاکید می شود بطوریکه بعضی از فقیهان بغداد در آغاز فعالیت شیخ، به او بی اعتنائی زیادی کرده و او را هذا العجمی نامیده اند.

علیه عصر پنجشنبه روز آخر جمادی الثانی ۵۶۰ هجری ۱۳ ماه مه ۱۱۶۴ میلادی نشسته بودیم و او با ما گفتگو می کرد. ناگهان جوان زیبا رویی وارد شد و نزد شیخ نشست و گفت :

درود بر تو ای دوست خدا ، من ماه رجبم آمده ام بر تو سلام کنم و خبر بدهم که در جریان ماه چه روی خواهد داد ماه من همراه با رفاه همگان است و مردم در این ماه رجب چیزی جز رفاه ندیدند. همین که جمعه آخرین روز آن ماه فرا رسید (۱۲ ژوئن ۱۱۶۴) مرد کریه المنظری وارد شد و ما دوباره در حضور شیخ بودیم و گفت السلام علیکم یا حبیب الله من ماه شعبانم آمده ام ترا خبر کنم که در روزهای من چه روی خواهد داد رخدادهای من عبارتند از مرگ و میر در بغداد ، عدم زاد و ورود درحجاز و شمشیر و آشوب در خراسان . راوی میگوید در این ماه مرگ و میر بزرگی در بغداد درخ داد . فقدان زاد و ورود در حجاز بسیار شدید بود و شمشیر در خراسان به جنبش درآمد وشیخ چندروز در ماه رمضان بیمار شد و همین که سه شنبه ۲۹ بیست و نهم آن ماه (۹ اوت ۱۱۶۴) فرا رسید و ما دوباره نزد او بودیم ودر آن روز شیخ علی بن الهیتی وشیخ نجیب الدین عبدالقادر سهروردی وشیخ ابوالحسن الجوسکی حضور داشتند ، مردی سپیدروی و با لابلند وارد شد و گفت السلام علیکم یا حبیب الله من ماه رمضانم و آمده ام از آنچه که می بایست در ماه من بر تو رود پوزش بخواهم و ترا بدرود کنم و این آخرین دیدار من با توست و پیش رفت و راوی میگوید و مرگ شیخ رحمه الله و علیه در ربیع الثانی سال بعد ۵۶۲ هجری فوریه - مارس ۱۱۶۶ میلادی و تا رمضان دیگر زنده نماند و از پسرا و شیخ سیف الدین عبدالوهاب شنیدیم :

نبود ماهی که پیش از آغاز شدن نزد او نیاید و اگر الله تعالی مقدر

کرده‌بودکه درآن ماه‌بدی ویابدبختی روی دهداوبه‌شکل نفرت‌آوری ـ میآمد واگرالله‌تعالی مقدرکرده‌بودکه‌درآن ماه‌رفاه‌ونعمت‌وامانی‌باشد درسیمای بسیارزیبایی نمودار می شد. برتلس که‌سخت‌تحت‌تاثیرافکار وعقایدشیخ واقع شده‌معتقداست‌که‌درموردماهها بدون‌تردیدشیخ‌تحت تاثیررسوم باستانی ایران والهیات زرتشتی قرارگرفته‌است.

برتلس‌داستان دیگری ازبهجه‌الاسراربااین شرح نقل کرده‌است در این داستان سبب پیداشدن لقب محی الدین رابرای شیخ‌عبدالقادر چنین نقل میکند:

محی الدین یعنی زنده‌کننده‌دین وحکایت میشودکه‌شیخ‌روزی‌در ـ کوچه‌های بغدادفقیری رادیدکه‌ازگرسنگی درحال نزع بودشیخ‌به‌اوکمک کردکه‌برخیزدووی دربرابرچشمان شیخ جان گرفت وبه‌شیخ گفت ،نام وی محمداست‌وچون شیخ اورازنده‌کرده‌است‌لقب‌شیخ‌محی‌الدین خواهدبود.

داستان دیگری ازبهجه‌الاسرارنقل مینمایدکه‌باهمین ویژگی‌در باره وسوسه‌هایی‌که درراه‌معرفت‌به‌شیخ دست میداده‌است‌وشیخ خبر میدهدکه‌دنیاوشیاطین آن درچهره‌های زیباووسوسه‌کننده‌ای دربرابراو پدیدارمیشده‌اندولی شیخ همه‌راطردمیکرده‌است.

سرجان ملکم‌مستشرق معروف‌انگلیسی درتاریخ خودچاپ هنددرباره شیخ عبدالقادرگیلانی آورده‌است‌که:

دریکی ازکتب متصوفه‌تاریخ تولدشیخ‌عبدالقادررادرسنه‌چهارصد وهفتادویک هجری وفوت اورادر۵۶۱ نوشتند وازمادروی نقل کرده‌اند که‌چون شیرخواره بوددرماه‌رمضان پستان بدهن‌نمی‌گرفت وخودعبدالقادر دریکی ازرسائل خویش می نویسدکه‌درروزقبل ازعرفه‌بصحرارفتم‌ودم ـ

گاوی راگرفتم گاوروی بمن آوردوگفت :

ای عبدالقادرمن آن نیستم ، که تومرا خلق کردی من بخانه مراجعت کرده ، بربام رفتم جمیع زوار حج را دیدم که برکوه عرفات ایستاده اند پس بجانب ما دررفتم وگفتم اجازه دارم که عمرخودرا درعبادت الهی صرف کنم ومیخواهم بجهت تحصیل علم به بغداد سفرکنم وآنچه دیده بودم بوی گفتم مادرم ناگهان گریست سپس هشتاد دینار بیرون آورده گفت نصف آن مبلغ ازمیراث برادری که داشتم بمن رسیده وچون آنرا بمن داد قسم دادکه هرگزدروغ نگویم پس از آن بمن گفت ای فرزندترا بخدا می سپارم دیدارما بقیامت افتادمن براه افتادم چون نزدیک همدان رسیدم شصت سوار بقافله حمله کرده وقافله را یغما نمودندیکی ازدزدان ازمن پرسیدچه داری ؟ گفتم چهل دینار درزیرجامه دوخته دارم آن مردچنان دانست که مزاح میکنم بخنده درآمددیگری همان سئوال کردوهمان جواب شنیدوقتی که اموال را تقسیم میکردندمرا به بلندی که امیرایشان درآنجا ایستاده بودبردندواو ازمن پرسیدچه داری ؟ من گفتم که دونفرشماازمن پرسیدندوبایشان گفتم که چهل دینار درزیرجامه دوخته دارم ،حکم کردکه بیرون آرم ، چون بوی نمودم تعجب کردوپرسیدچگونه مال مخفی خود را بروزدادی گفتم بدین سبب که بمادرم وعده کردم هرگزدروغ نگویم امیردزدان گفت : ای پسرتودراین سن حق مادررا مراعات میکنی ومن حق خدا را فراموش کرده ام . پس دست درازکرده گفت دست خودرا بمن ده تا دردست توتوبه کنم من چنان کردم واو ازکرده خوداظهارندامت نمود. پیروان وی وقتی چنان دیدندمتابعت کردندهمگی بردست من استغفار وتوبه کردند . پس امیرحکم کردتا اموال قافله را که بیغما برده بودند

ردکنند .

پطروشفسکی مستشرق ودانشمند مشهور روسی درکتاب "اسلام درایران" که بوسیله آقای کریم کشاورز ترجمه شده است درباره قادریه نوشته است :

قادریه که قدیمترین طریقت وتوسط شیخ عبدالقادرگیلانی معرب آن جیلانی است واصلا زگیلان بوده متوفی به سال ۵۶۲ هجری دربغداد ملقب به قطب الاعظم تاسیس گردیده است .

قطب این طریقت نگهبان مرقدشیخ مقدس مزبوراست وزاویه اصلی طریقت نیزدرجنب همان مرقداست اکنون درهمه سرزمینهای اسلامی پیروان این طریقت دیده میشوندتا قرن نهم هجری شمار ایشان درایران بسیار بوده ولی پس ازپیروزی تشیع درعهدصفویه پیروان قادریه کم‌شدند . طریقت قادریه وحدت وجودی است وافراداین طریقت به طورپنهانی عبدالقادر گیلانی راخدا میدانند .

رنگ سبزنشانه این سلسله است . این سلسله درقدیم باصنف ماهی‌گیران مربوط بوده‌واعضای آن صنف درویشان این طریقت شمرده می‌شدند . پطروشفسکی باآنکه تحقیقات قابل توجهی دراسلام شناسی وعرفان داشته است متاسفانه درباره‌سلسله قادریه به مسموعات بیشترتوجه داشته تا به اسنادوکتابهای معروف ومنتشرشده وقتی که پژوهشی درباره آئین صوفیان کهن انجام نشده است گمان نمی رودهیچ‌موءلفی بخودا جازه دهدبعضی از اتهامات راواردآوردوبگویدافراداین‌طریقت به طورپنهانی‌عبدالقادر گیلانی راخدا میدانند .

به‌گواهی همه‌زندگینامه‌نویسان چنین ادعایی دراین‌سلسله نیست وهیچ سالکی درپنهانی وعلن نیزچنین مطلبی رابزبان نیاورده‌است .

نگارنده بر این باور است که پطروشفسکی با بهره‌گیری از مسموعات آنهم از ناآگاهان و احتمالاً مخالفان این مطلب را عنوان کرده است حضرت پیر گیلانی از بهترین زهاد و عباد اسلام است و سرتاسر زندگیش با وضوح و روشنائی کامل مردم را بخدا پرستی و وحدانیت دعوت کرده است. کتابها و اطلاعات و آثاری که در دسترس است با زتابی از فعالیتهای عارفانه و عابدانه او است.

نظر دیگر این است که پطروشفسکی مفاهیم عرفان را نمیدانسته یا بخوبی درک نکرده است مبحث تجلی صفات و ذات و سیر الی الله و حالات سالک مجذوب و شطحیات علم است و باید آنرا فرا گرفت و سپس با اطمینان کامل وارد مسائل عرفانی گردید.

دوستی خدای و شناختن خدای تعالی از وظایف اولیه درا ویش قادریه است اینها با بهره‌گیری از عبادت و پرستش خداوند و نیایش و مناجات و اذکار بمقاماتی که مورد نظر است رسیده اند و هرچه دارند از خداوند متعال و پیامبر اکرم و اولیاء الله و مشایخ بزرگ دارند و بس.

حاشا که دلم از تو جدا خواهد شد | یا با کس دیگر آشنا خواهد شد
از مهر تو بگذرد که را دارد دوست ؟ | وز کوی تو بگذرد کجا خواهد شد ؟

هرمان اته خاورشناس نامی آلمانی در کتاب تاریخ ادبیات فارسی که بوسیله دکتر رضا زاده شفق ترجمه شده است، در فصل شعر عرفانی و مواعظ نوشته است از طرف دیگر آثار دو شیخ صوفی معاصر منحصرا عرفانی است و آن دو عبارتند از بونصر احمد بن ابوالحسن جامی که ژنده پیل نامیده میشود و محی الدین عبدالقادر جیلانی موءسس سلسله کثیرالانشعاب معروف درویشان قادریه که بسال ۴۷۰ یا ۴۷۱ هجری تولد یافت و قرآن و حدیث و فقه را در بغداد بیاموخت و در ۵۲۱ در معانی تصوف بوعظ پرداخت و در ربیع الثانی ۵۶۱ درگذشت. تالیفات عمده وی عربیست و غزلیات فارسی او در دیوان کوچکی جمع شده که نسخه منحصر در اینديا نا افیس به نشانه ۱۴۳۰ به ثبت رسیده است.

اته درمورد طریقتهای مشهور درویشان اسامی زیر را ذکر میکند: جنیدیان که موءسس آن جنیدیه است، قادریان که موءسس آن شیخ عبدالقادر جیلانی است.

خیزتا خرفه صوفی بخرا بات بریم
شطح وطامات بیازا رخرا بات بریم

مروری برشطح وشطحیات حضرت غوث

اصطلاح شطح از فعل شطح مشتق میشود ودرمعنی خارج شدن ازکرانه رودخانه است ، بعبارت دیگرشطح پرده ازرازها برداشتن بدون داشتن اراده واختیار است که تحت فشار احساسات شدیدوتندغیرقابل مهار درعرفا دست میدهد .

برتلس مستشرق روسی درکتاب " ادبیات تصوف " نوشته است یک اثربسیارجالب ادبی بنام شطحیات " سخنان حکیمانه دروجد" بانام بایزیدبسطامی وابستگی داردکه درمعرض شدیدترین حملات مخالفان قرار گرفته بودوآقای دکترسیدجعفرسجادی استاددانشگاه درکتاب فرهنگ لغات واصطلاحات عرفانی درباره کلمه شطح نوشته است :

شطح سخنی است که زبان ازگفتن آن تنفرداشته باشدوگوش ازشنیدن آن کراهت داردوبمعنی حرکت است وآن بیان امورورموزاست دروصف وجدوعباراتی که وصف حال شدت وجدرا کندشطح گویندوگفته شده است که شطح کلمه ای است که از آن بوی خودپسندی بمشام آیدوادعا از آن بگوش رسدوآن دربین محققان نادردیده شده است .

جرجانی درتعریفات گویدشطح اززلات محققان است زیرادعوی بحق است که عارف بدون اذن الهی اظهار وبرملاکند .

دراصطلاحات است که وجددرلغت بمعنی حرکت است وحرکت شدیدآسیا را " شطح " گویند ودرعرف عرفا حرکت اسرا روجدی را شطح گویند .

گفته شده است " شطحیات " کلامی را گویند که ظاهر آن بظاهر شرع راست نیاید و بعضی گویند سخنانی است که در حال شدت وجد اداشود و شنیدن آنرا برا رباب ظاهر سخت و ناخوش باشد و موجب ظن وانکار گردد. در شطحیات است، خانه ای راکه آرد خورد کنند، مشطاح گویند. از بسیاری حرکات که درا و باشد پس درسخن، شطح عبارت از حرکات اسرار ایشانست. چون وجدی قوی شود و نور تجلی درصمیم سر ایشان عالی شود بنعت مباشرت و مکاشفت و استحکام ارواح درانوار الهام که عقول ایشان راحادث شود برانگیزانند، آتش شوق ایشان بمعشوق ازلی تا برسد بعیان سرا پرده کبریا و درعالم بهاء جولان کنند، چون به بینند نظایرات و مغمرات غیب، بی اختیار مستی درایشان آید، جان به جنبش درآید، سر بجوش درآید زبان بگفتن درآید، از صاحب وجد کلامی صادر شود که از تلهف احوال وارتفاع روح، درعلو مقامات واصول متشابه.

بایزید درشطحیات گفته است، در وحدانیت مرغی شدم جسم از احدیت وجناح از دیمومیت. درهوای بی کیفیت چندسال پریدم تاهوایی شدم بعد از آن هوا که من بودم، صدهزار بار درآن هوا می میریم تا درمیادین ازلیت رفتم. درخت احدیت دیدم. بیخ درزمین داشت وفروغ درهوای ابد. ثمرات آن درخت جلال وجمال بود. از آن درخت ثمرات بخوردم. چون نیک بنگریستم آن همه فریبندی درفریبندی بود. (۱)

نظر شیخ روزبهان قدس سره معروف به شطاح فارس درباره شطح چنین است:

سخن مستان معرفت است، درسکر با معشوق جز خود کسی را نی بیند از غیرت سر عشق برنه بینی که مرغ سلیمان از مستی با یار خود میگفت که

---

(۱)ـ از کتاب روزبهان نام صفحه ۹۲ و ۹۳

سردرآر ، واگرنه ملک سلیمان را به منقار بردارم ودردریای قلزم اندازم.
(۱)
شیخ روزبهان درکتاب "روح الجنان " درفصل فی شطح مرتضی علی علیه السلام نوشته است :

اما شطحیات مرتضی علی(ع) بیشترآمد ، نبینی که درغلبات سکر شقشقه انبساط چون درحلق جانش مرتفع گشتی یاساکن شدی همه شطح گفتی پذیری که گفت درصحو بعداز سکر " هیهات یا بن عباس ! تلک شقشقه هدرت ثم استقرت " جون دربحرقدم غوطه خوردی از اصداف جان لآلی شطح برانداختی ، گفتی من درشبهتی نه ام ، حق را دیدم ودرحق شک نکردم که که می بینم چون می بینم....

شطحی دیگرگفت :نپرستم خدایی که نه بینم. درست شدکه عبودیت به روءیت مقرون است "تعبدالله کانک تراه" می دید ، تا می پرستید. دکترغنی درکتاب " تاریخ تصوف " آورده است که دربین طیفوریه یعنی پیروان طریقه سکرشطحیات فراوان است زیرا صوفی خودرا مظهرکامل اسماء وصفات حق میشمارددرعالم بیخودی وفنا واتصال بحق بنام این مظهریت هردعوی را صحیح وبجا میدانندسپس اضافه میکنددرزمانهای بعددراشعار صوفیه اعم ازطیفوریه یا غیرآنها شطحیات بحدوفوردیده میشودوبهمان اندازه که فخریات درشعرای غیرصوفی رایج ومعمول بوده شطحات دراشعار صوفیانه ازقبیل غزلیات جلال الدین رومی ودیوان شاه نعمت اله ولی شیوع ورواج یافته است . دیوان شمس تبریزی مملوبانواع شطحات است که برای نمونه غزل ذیل نقل میشود:

---

(۱) صفحه ۳۰۲ روح الجنان .

من آن جانم که همچون جان نهانم — که نور ماه و مهر آسمانم
من آن گیرم که ایمان زاید از من — من آن کفرم ولی ایمن و امانم
من آن نفخم که در مریم دمیدم — من آن روحم که عیسی را روانم
من آن اصلم که مخلوفات فرعم — من آن فرعم که اصل جسم و جانم
همی دانم که غیرازمن کسی نیست — درون جان وبیرون ازجهانم
سجودم میکند منصور شبلی — بمعنی درمیان این وآنم
هزاران قرن بگذشته است تا من — درون پرده های انس وجانم
اگر برچشم خود روپوش پوشم — ولی برچشم اهل دل عیانم
خمش گردم با مرشمس تبریز — که من درکام خاموشان زبانم

وشاه نعمت الله ولی درشطحاتش گفته است :

عشق جانان من غذای من است — این چنین خوش غذا که برای من است
هرکسی را غذا بود چیزی — نعمه الله من غذای من است
با توگویم غذای من چه بود؟ — این غذا دیدن خدای من است
عقل بیگانه شدزما وبرفت — شاه عشق آمد آشنای من است
گرکسی درهوای جنت هست — جنت وحور درهوای من است
زمین وآخرت بوددوسرا — دوسرای چنین نه جای من است
وصل وهجران که عاشقان گویند — ازفنای من وبقای من است
نورمن عالمی منورکرد — این همه روشن ازضیای من است

حضرت غوث الاعظم که خودازتربیت یافتگان مکتب وحی والهام و اشراق است ودرمکاشفاتش جمال بیچون وتجلی حق رادم بدم ولمحه به لمحه می دیددرعالم شطح ومعنی مقامی بالاتر ورفیع ترازدیگران به دست آورد. سرعشق واقعی شطحیات روحانی شیخ جیلانی استواراست

او همیشه میگفت مذهبی که از عشق جوشش نداشته باشد بیهوده و با واقعیت تطبیق ندارد.

شطحیات شیخ حاکی از بررسیها وریاضتهای عمیقش درمباحث عرفانی است.

شیخ فرمود" من اراد العباده بعد الوصول فقد اشترک بالله" یعنی هرکسی که بعد از شناخت و معرفت عبادت کند به تحقیق شرک آورده به خدای و این قول موافق آیه کریمه است که "واعبد ربک حتی یاتیک الیقین". یعنی عبادت کن پروردگار خود را تا وقتی که ترا یقین حاصل شود. بعد از یقین مکلف نیستی. با وجود آنکه گروهی از علما از یقین موت را اراده کرده اند وا ین چنین مسلم داریم. اما اهل الله را موتی هست قبل از ین موت بموجب حدیث " موتوا قبل ان تموتوا ". ایشان پیش از مرگ بمیرند وزنده شوند به هستی حق.

ابوبکر واسطی در تفسیر این آیه گفته است که مرتبه یقین دانستن خوبیها وبدیها را از وست وهم حضرت غوث اعظم فرموده که او سبحانه رابگوید ای عزیز من تو یگانه ای در آسمان ویگانه ای درزمین ونیست خدایی غیر از تو وهم می فرماید الزهد عمل الساعه، یعنی زهدکار یک ساعت است چه زهد ترک دنیا وما فیها ست و مدت دنیا در نظر اهل تحقیق یک ساعت بیش نیست چنانکه گفته اند الدنیا ساعه فاجعلها طاعه، مراد از ساعت زمان قلیل است. الدنیا یوم ولنا فیها صوم نیز درست آید والورع عمل ساعتین پرهیزکاری کار دو ساعت است. یک ساعت که در آن ترک دنیا کنی ویکساعت برای ترک نفس ومقصود آن است (والله اعلم). که این کارها نزد عالی همتان توفیق تیسیر الهی آسان است همچو کاری که آن را یکساعت دوساعت کنند والموقته عمل الابد وشناخت خدای متعال کار ابد است که شناسا ندن

وصول به عالم لانهایه ومعرفت پیوسته درعمل بودن است .یعنی معرفت عمل نامتناهی است . وهم آن حضرت فرمودکه مدتی هذا علی رقبه کل ولی الله یعنی قدم من بردوش جمیع اوتادوعرفااست این شطح بسیار بزرگ وعجیب است چنانچه حضرت شیخ میرقدس سره می فرمودندکه مراد از قدم طریقت است وبه تحقیق طریقت شیخ گیلانی مافوق همه طریقتها ست .

نگارنده شطحیات حضرت غوث را عینا ازکتاب " سکینه الاولیاء " که دارا شکوه جمع آوری ودرتهران چاپ شده است نقل کرده؛ اما در غزلیات غوث اعظم نیزجا بجا شطحیات مشاهده میشودازجمله :

ما که سرمست صبغه الله ایم　　جای ما باغ لامکان باشد
باش تا من بنالم ای بلبل　　کاین همه خلق درفغان باشد
عاشقان درجهان نمی گنجند　　این قفس چون ترا مکان باشد
دم مزن پیش ما که ناله تست　　ناله ای گرسرزبان باشد

یا درغزل دیگرفرموده :

جام مالامال دردهای خداخمرطهور　　اندرونی لغوباشدنی صداع ونی خمار
گربیفتددرجهنم یک تجلی جمال　　بشکفدگلهای رنگارنگ دروی صدهزار
اندرآن خلوتکه آنجاره نیابدجبرئیل　　میرودازفارس سلمان وبلال اززنگبار

یا درغزلی سروده :

بی تماشای جمالت روضه راهامون کنم
حورعین راازدرون قصرهابیرون کنم
حورزیبا روی راخواهیم دادن سه طلاق
گرنه رودرنورروی حضرت بیچون کنم

روضه را جلوه مده رضوان که بالله العظیم
ما بیک آهش بسوزیم وترا مجنون کنم
آب دارد این بهشتی کوثر طوبی او
ما بیکدم کار وباری هردورا یکسو کنم
ایها العاشق اگر معشوق بردارد نقاب
دیده ما درخورا ونیست آیا چون کنم
محیی با ما دار خودرا بی ریاضت تا ترا
چون جنید وبایزید وشبلی وذوالنون کنم

ویا درتجلی گفته است :

بشنو توهای وهوی من — بنگر تورنگ وبوی من
بشکاف یک یک موی من — می بین تو ور درروز وشب
وقت تجلای خدا — دررقص آمد کوه طور
اندردل سنگین سنگ — ازبسکه پیدا شد طرب
دربتکده با این بتان — با آنکه هستم هم عنان
نورخدا بینم عیان — حیران اویم روزوشب

ویا درغزل دیگری مستانه فرموده :

از سجود ست مرا کافر مگو دیوانه ام
سجده میکردم ندانستم که کعبه است یا کنشت
کی مشام جان مشتاقان معطر میشود
گر نبا شد بوی او درجنت عنبر سرشت

وقتیکه سالک گفتار واشعار شورانگیز شیخ را مطالعه میکند آن
وقت متوجه عظمت وروح انسان کامل میشود وبیاد گفته ابن فارض میافتد

که ما ه من ، هرگز غروب نمی کند ، خورشید من هرگز پنها ن نمیشودوتما م کوا کب و ستا رگا ن مسیرخویش را ا زمن میگیرند یعنی ا زمنی که بمقا م ا نسا ن کا مل رسیده ا م . وبی شک غوث ا عظم نیزخورشیدبی غروب ا ست و کا ئنا ت را میتوا ن ا زطریق سلوک وطریقتش شنا خت چون غوث ا نسان کامل بودوروحش با روح کلی درا رتبا ط وجلال عشق ا لهی درقلبش جلوه گربدین جهت درهمه جا ی کا ئنا ت جما ل ا زلی وزیبا یی مطلق میدیدا ومدیحه سرا ی خدا ی متعا ل ـ پیا مبرا کرم وخلفا ست ا وا سرا رحق راازطریق رمزواستعار ه شطح بیا ن کرده ا ست زیرا میدا ندکه :

خوشترآ ن با شدکه ســـر دلبرا ن　　گفته آ یددرحدیـث دیگـــرا ن

گفتمش پوشیده خوشتر سـریـا ر　　خودتودرضمن حکا یت گـوش دا ر

فتنه وآ شوب وخون ریزی مجـو　　بیش ا زین ا زشمس تبریزی مگو

بدینجهت غوث ا عظم هنگا م رحلت به فرزندبزرگ خودشیخ عبدالوهاب وصیت کردندکه خذا لتوحید ـ ا لتوحیدا جما عا لکل . مرا دا زتـوحیـد توحیدخا ص ا ست وتکرا ربه جهت تا کیدومرا دا زا جما ع کل ا بنیاواولیاا ند که برتوحیدوعرفا ن ا تفا ق دا رند . دیگرچیزی نگفت چون حضرت غوث به خطرا فشا ء ا سرا ربه نا ا هلان آ گا ه بود لب فروبست .

آ فتا بی کزوی ا ین عا لم فروخت　　ا ندکی گرپیش آ یدجملـــه سوخت

وبرا ی آ نکه مقا م ا ولیا ء ومرا تبشا ن معلوم شـود درا ین جا برا ی حسن ختا م شعرمولانا را نقل میکنم .

پس بهردوری ولی قا یمســت　　تا قیا مت آ زما یش دا یمســت

هرکــرا خوی نکوبا شـدبـرست　　هرکسی کوشیشه دل باشد ،شکست

پس امامِ حی قا یم آ ن ولی ا ست　　خوا ه ا زنسل عمرخواه ازعلی ا ست

مهدی وسدی وی است ای راه‌جو　　　همنهان وهمنشسته پیش رو
اوچونورست وخردجبریل اوست　　　وان ولی کم ازو، قندیل اوست

عرفان درقرن پنجم وششم

ازاکابرمشایخ وعرفای نیمه‌دوم قرن پنجم هجری که‌برای بسط مبادی وگسترش عرفان درایران وممالک عربی به‌فعالیت سرگرم‌بودند عبارتنداز:

شیخ حمادِدباس که ازجمله‌مشایخ شیخ عبدالقادرگیلانی است.

شیخ عدی بن مسافرهکاری که‌درتوابع موصل زندگی میکردودرسنه ۵۵۷ رحلت کرد.

شیخ عبدالقادرگیلانی که‌بسال ۴۷۱ درگیلان متولدودرسنه ۵۶۱ در بغداددرگذشت ومرقدش درآن سامان مطاف وزیارتگاه اهل دل است شیخ واضع وبانی وموءسس سلسله‌قادریه‌است. درکنارمرقدشیخ مضیف خانه باشکوهی برای علاقمندان وزایرانش ساخته‌شده‌است که‌قادراست دهها نفراززائران راپذیرایی کند.

ابومدین بغدادی که‌اوراشیخ مغرب نامند همانطورکه‌عبدالقادر گیلانی راشیخ مشرق لقب داده‌اند.

شیخ مجدالدین بغدادی که‌بسال ۶۱۶ هجری بدستورمحمدخوارزمشاه برودجیحون افکنده‌شدوغرق گردید. مجدالدین ازستارگان درخشان و قدراول آسمان عرفان وازمعروف‌ترین اصحاب وازخلفای نجم الدین کبری است.

نجم الدین کبری ملقب به طامه الکبری که لقب دیگرا وشیخ ولی تراش بوده موءسس سلسله معروف کبرویه که درزمان حمله مغول فرمان جهاد علیه آنان داد و شهید شد.

از ویژگیهای این قرن توجه عرفا بشعروشاعری دراین قرن است غزلهای شورانگیزورباعیات وقصایداشان می عرفا درخانقاهها قرائت می شودومورداستقبال جوانان وعلاقمندان به تصوف قرارمی‌گیرد. صوفیان نام آورقرن ششم که ازنیاکان عشق ومحبت رابارث گرفته بودندخانقاه ها راپایگاههای عشق ومحبت قراردادەوبرای اعتلای روحی سالکان وزیر سلطه‌آوردن هیجانات نفسانی افراد ادبیات صوفیانه‌رادرقلمرو مکاشفات والهامات وارد کرده‌ازشعروغزل استمداد جستند. ذوقیات نقش موثری‌در پیشرفت وگسترش تصوف دراین قرن داشت. عرفا سعی بلیغ‌داشتندکه‌در رساله‌وجزوه‌های خوداز آیات قرآن مجیدواحادیث استفاده‌کرده به‌عرفان جنبه دینی بدهند درسلسله‌قادریه‌که تحت نظر مستقیم‌حضرت غوث الاعظم اداره میشد به‌فضایل اخلاقی وعبادت وامربمعروف ونهی ازمنکرتوجه فراوان مبذول میگردید. روی این اصل مردم علاقه‌زیادی به‌شرکت درخانقاهها، یاتکیه‌ها داشتند. مشایخ صوفیه موردا حترام بودند افکاروتمایلات صوفیانه دربیشترخانواده‌ها حتی درمیان امراوصاحبان مقام نفوذ پیداکرده‌بود. مذهب عشق ومحبت واخوت وبرادری وصلح و صفا موردتوجه همه طبقات بودبویژه که‌دراین قرن جنگهای صلیبی خاورمیانه‌رافراگرفته‌بود وروزانه‌صدها جوان ازمسلمان ومسیحی به ـاک وخون غلطیده میشدند بدینجهت عرفان بعنوان پیام‌آورصلح درهمه جا مطرح بود. مشایخ واکابرتصوف درقرن پنجم وششم ـِای تقویت

استعدادروحی سالکان طریقت به وجدوحال توجه کردندوگرایش اقطاب به غزلسرایی وتوزیع غزلهای شورانگیزمیان علاقمندان وبحث وفحص فلسفی و کلامی درزمینه کاینات وروح، حلقه های درویشی راطراوت تازه ای داد. غوث اعظم که منبع الهام بود، نبوغ وقریحه صوفیانه اش رابه بهترین وجهی در غزلهایش نمودارساخت. غزلیات ورباعیات غوث ازبغدادبسوی ایران وهندومصروحتی مرزهای چین طنین حقیقی الهامات عرفانی شدوعلت روی آوردن مردم به سلسله قادریه بویژه درهندوستان این بودکه تصوف قادریه عشق بزندگی وآفریدگارراساس میدانست دل ومحبت وایثاروا خوت باعبادت همراه بود، قادریه مبلغ اصول اسلامی بودوهرکس میخواست واردطریقت شود می بایست ابتدا شریعت را با تمام وجودقبول داشته باشدتا بسوی سعادت دنیوی واخروی هدایت شود.

طریقت قادری ازنوع طریقت خشک نبود. غزلهای وجدآورغوث اعظم مبین روشن ساختن افکارمبتدیان ورودبطریقت است درمصرعها وبیتهای آن شوروجدهمراه باتحیرصوفیانه بذهن میرسد. دراین قرن اکابرعرفا نشان داده اندکه دربرابرستمکاران واپلغاران وجباران مانندبلای مغول شمشیرونیزه دردست گرفته مردانه وشجاعانه عارفانه می جنگندوحتی برابرکوکبه محمدخوارزمشاه میایستندومبارزه میکنند.

قرن ششم فقط قرن شکوفایی تصوف وشعرونشرعارفانه نیست بلکه قرن جنگ وستیزومبارزه ومقاومت علیه ستمکاران نیزهست.

شیخ مشرق، خورشیدآسمان طریقت شیخ عبدالقادرگیلانی سروش عالم غیب همه مردم ومومنان رابسوی روشنایی توحیدوطریقت دعوت میکند توصیه هایش شاق ومشکل نیست اوبااشراق والهام محض وبرکت شریعت

وطریقت چنا ن قدرتی بهم میزندکه خودرا دررا هبری ونجا ت ا فرا دا ز مها لک نفسا نی وبیما ریها ی روحی کم نظیرمیدا ند

حضرت غوث با موا عظش که هزا را ن تن عا شق ودلبا خته مستمع دا شت به عرفا ن ومعرفت زما ن روح تا زه ای دمیده بودوسعی میکردکه نزاع ومبا حثه ومجا دله فریقین ومسا لک مختلف بتدریج کم شودوا نسا نیت و توحیدنصب ا لعین قرا رگیرد . درا ین موردمشهوربه پیامبرصلح وصفاگردید عرفا ی قرق پنجم وششم موجب شدندکه صوفیا ن شا عریا عا رفا ن نغمه پردا زی ما نند سنا یی ، عطا ر ، مولانا رومی وشمس مغربی وبا با طا هر مشهودووحدت وجودرا مبنا ی طریقت شمرده ودرآ ثا رجا ویدا ن وفنانا پذیر خودآ ن را با کلما تی ولغا تی ظریف وبا ا ستعا ره ها ی دلنشین بیا ن کنند.

ا ینها هستندکه با بی ا عتنا یی به موا هب دنیوی وقدرتها ی آ ن روز جها ن نشا ن دا دندکه مذهب عا شق زمذ هبها جدا ست .

دکتر غنی درکتا ب تا ریخ تصوف درعلل توجه عرفا وشعرا ی صوفی مشرب به غزلها وربا عیا ت وقصا یدعا رفا نه نوشته ا ست :

" شا یدصوفیه زبا ن غزل وعشق ورزی با تعبیرا ت سا یرشعرارا برا ی آ ن ا ختیا رکرده با شندکه ا سرا رخودرا درتحت نقا ب ا ین ا لفا ظ محفوظ دا رندزیرا بزرگا ن صوفیه نمیخوا سته اندجوا هرمعا نی وحقا یق را بهرخا م نا لایق عرضه بدا رند با ضا فه ا زبیم ظا هرپرستا ن نمیتوا نسته ا ندعقاید خودرا بصرا حت بیا ن کنندزیرا ممکن بودجا ن آ نها را بخطربیا ندا زد .

قطع نظرا زا ینها بیا ن ا حسا سا ت عا رفا نه بوسیله ا لفا ظ ولغا ت کا ربسیا رمشکلی ا ست وگوینده نا چا ربوده که ا زرموزوا شارات ا ستعا نت بجویدوبآ ن طریق ا حسا سا ت خودرا ا ظها روتعبیرنما یدومقصودا زرموزو

اشارات این است که صوفی برای بیان محبت وعشق عارفانه وابراز احوالی که درعالم جذبه ومکاشفه صوفیانه برایش حاصل شده دست بهمان لغاتی زده که برای بیان اوضاع واحوال عالم ماده ودنیای محسوس وعشق مجازی وصوری بکاربرده میشود.

درقرن هشتم عارفی بنام امیرحسینی پرسشهایی ازشیخ محمود شبستری عارف باحال وخالق کتاب " گلشن راز " بشرح زیرمینماید:

شراب وشمع وشاهدرا چه معنی است؟
خراباتی شدن آخرچه دعوی است؟

ودرجواب شیخ شبستری فرموده:

شراب وشمع وشاهدعین معنی است
که درهرصورتی اورا تجلی است

شراب وشمع وذوق نورعرفان
ببین شاهدکه ازکس نیست پنهان

شراب این جازجاجه شمع ومصباح
بودشاهد فروغ نورارواح

زشاهدبردل موسی شررشد
شرابش آتش و شمعش شجرشد

شراب وشمع وشاهدجمله حاضر
مشوغافل زشاهد بازی آخر

شراب بیخودی درکش زمانی
مگرازدست خودیابی امانی

بخورمی تازخویشت وارهاند
وجودقطره بادریارساند

وغوث اعظم الهامات آسمانی را برحسب ذوق وحال با اصطلاحات دنیای محسوس درقالب غزلها آورده تا دلها را روشن وبطرف اصل خودطیران کنند .

می صافی طلب جانان که دردی کش گرانخوار است
تو ازساقی نشانی گو که اینجا مست بسیار است
از این سودای عشق آخر سرت بربادخواهی داد
سرت چون میرودخواجه چه جای فکردستار است

برای درک ادبیات حضرت غوث میگویندبهتر است درحلقه های ذکری عرفانی این سلسله جلیله شرکت کردتا درهنگام غلبه جلال وحضور معجزه های کلام‌را علاینه احساس نمود .

این قدرگفتیم باقی فکرکن فکراگرجامدبود روذکرکن
ذکرآردفکررا دراهتزاز ذکررا خورشیداین افسرده ساز
اصل‌خودجذبه است لیک‌ای‌خواجه‌تاش کارکن موقوف آن جذبه مباش
زانکه ترک کارچون نازی بود نازکی درخوردجانبازی بود

بطوریکه میدانیم درسلوک قادریه بیشترکاربا حضورذهن ودل است ودرگفتارحضرت غوث خوانده ایم که‌کاردل درذکربجایی رسدکه آوازدل با آنکه درپنهان است تمام وجودرا دربرگیردوچون منقطع گرددنوردل خویش بچشم سربه‌بیندددیگربیش ازین دراین باره‌نتوانم‌گفت چون در طریقت قادریه قلوب الرجال قبورالاسرار است ومانمی توانیم‌دراعماق دل سالک قادریه‌واردشویم السرماغیبه الحق ولم‌یشرف علیه‌الخلق رازآنست که‌پروردگارپنهانش نکرده ومخلوق را برآن دسترسی نیست تنها باین نکته میتوان اکتفاکردکه‌درحلقه های سلوکی قادریه دل سالک ازصورکثرات وهمی‌بشهودتجلیات جلالی متمایل میگرددومقام وحدت

که مقصد دل همه عارفان و قبله طالبان راه حق است ایجاد میشود واما کیفیت احوال درونی آن با سالک است نه با نگارنده .

آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم
اگر از خمر بهشت است وگر از باده مست

کرامات شیخ

هجویری در کتاب کشف المحجوب در باب کرامات نوشته است :

بدانکه ظهور کرامات جایز است بر ولی اندر حال صحت تکلیف بر وی و فریقین از اهل سنت وجماعت برین متفقند و اندر عقل تیز مستجیل نیست از آنچه این نوع مقدور خداوند است تعالی وتقدس و اظهار آن متنافی هیچ اصل نیست از اصول شرع وکرامت علامت صدق ولی بود ظهور آن بر کاذب روا نباشد . هجویری بدنبال آن در فرق بین معجزات وکرامات عقیده دارد که سر معجزات اظهار است و از آن کرامات کتمان و ثمره معجزه بغیر باز گردد و کرامت خاص مر صاحب کرامت را بود .

حال باید دید که کرامت بر ولی اندر چه حال ظاهر شود ؟ اندر حال صحو یا در حال سکر . بایزید و ذوالنون مصری و محمد بن خفیف و حسین منصور حلاج و یحیی بن معاذ بر آنند که اظهار کرامت بر ولی بجز اندر حال سکر روی نباشد و آنچه اندر حال صحو باشد آن معجزه انبیا بود و این فرق واضح است میان معجزه و کرامات .

نفحات الانس جامی و مقامات ژنده پیل و زندگانی ابوسعید مهنی پر است از کرامات اولیا . بزرگان اهل طریقت معتقدند اعمال و افعال اوتاد و اقطاب حقیقی را نباید با موازین معمولی سنجید بقول دکتر

غنی درکتاب تاریخ تصوف ، صوفیان قرن اول اهمیت بسیار بمعجزات وکرامات نمیدادند ولی بعدها که پرستش اولیا دربین اهل سلوک شایع شد موضوع کرامات اهمیت یافت .

شیخ ابوالحسن خرقانی گفته هزار منزل است بنده را بخدا اولین منزلش کرامات است اگر بنده مختصر همت بود بهیچ مقامات دیگر نرسد .

درکتاب اسرار التوحید نوشته است که زنی را درمجلس شیخ در میهنه حالتی پدید آمد خویشتن را از بام بینداخت . شیخ اشارت کرد در هوا معلق بماند باز دست فروکردند واو را بربام کشیدند بنگریستند دامن او درمیخی آویخته بود .

نقل است از ابراهیم ادهم که روزی برلب دجله نشسته بودم وخرقه ژنده خود پاره میدوخت سوزنش در دجله افتاد کسی از او پرسید که ملکی چنان از دست بدادی چه یافتی ؟ اشارت کرد بدریا که سوزنم بدهید ماهیها از دریا برآمدند وهریک سوزنی زرین بدهان گرفته بودند . آنگاه ابراهیم گفت سوزن خویش بخواهم ماهی کوچکی سوزن او بدهان گرفته گفت کمترین چیزی که یافتم بماندن ملک بلخ این است دیگرها را توندانی . مولانا چه خوب سروده است .

معجزاتی وکراماتی خفی برزند بردل زپیران صفی
که درونشان صدقیامت نقد هست کمترین آنک شود همسایه مست
معجزه کان برجمادی زدا ثر یا عصا یا بحر یا شق القمر
گر اثر برجان زند بی واسطه متصل گردد به پنهان رابطه
برجمادات آن اثرها عاریه است آن پی روح خوش متواریه است
حبذا خوان مسیحی بی کمی حبذا بی باغ ، میوه مریمی

درکتاب سلسله العارفین نوشته شده است :

درکنار رودنیل شاه نعمت الله را با سیدحسین اخلاطی صحبت افتاد . بعداز آن سیدحسین ازخلوت بیرون آمده اول بآن حضرت معانقه نموده پس ازآن یاران را دریافت وهمگی جلوس نمودند سیدحسین بحضرت کرامت مرتبت گفت نعمت الله میخواهم ازعلوم غریبه مثل کیمیا ولیمیا و سیمیا رمزی برایشان ظاهرکرد حضرت شاه بسیدحسین گفت که مدعای ما کیمیای فقر محمدی است .

جان میدهند بهرجوی سیم اغنیا آکه نینند ازعمل کیمیای فقر

درروزدیگرشاه یاران را وداع نموده متوجه کعبه معظمه شدوبعدازقطع چند منزل حقه سربسته مهرنموده بدست درویشی داده بخدمت سیدحسین فرستاد وسیدحسین سرحقه راگشوده وقدری پنبه ومقداری آتش سوزنده درا ندرون حقه یافت تعجب نمودگفت دریغ که صحبت نعمه الله درنیافتم . درویشی که حقه مزبوررا برای سیدحسین می برددرراه بخاطرگذرانیدکه کاش حضرت سیدنعمت الله روزی چنددرصحبت سیدحسین توقف میفرمودتاازعمل کیمیا بهره ورگردیده ازصعوبت فقروفاقه خلاص میگشتیم . چون بخدمت آن حضرت بازگشت برضمیرمنیرحضرت ولایت منزلت آنچه بخاطردرویش رسیده بود هویدا گشت سنگ پاره ای اززمین برداشته پیش درویش انداخت و فرمودکه این سنگ را نزدجوهری برده بپرس که قیمت این سنگ چنداست ؟ چون قیمت معلوم کنی ازجوهری گرفته آن را بازآوروچون درویش آن سنگ را بنظرجوهری بردجوهری پاره ای لعل دیدکه درعمرخودمثل آن لعل ندیده بودقیمت آن لعل را هزاردرم گفت . درویش معلوم کرده سنگ را بازگرفته بخدمت سیدنعمت الله بازآوردآن حضرت فرمودتاآن سنگ لعل

شده را صلایه نموده شربت ساخت وهردرویشی را قطره ای چشانیدوفرمود :

ما خاک راه را بنظرکیمیا کنیم صددردرا بگوشه چشمی دوا کنیم

درحبس صورتیم وچنین شادوخرمیم بنگرکه درسراچه معناچها کنیم ؟

رندان لاابالی ومستان سرخوشیم هشیاررابمجلس‌خودکی رهاکنیم ؟

موج محیط وگوهردریای‌عزتیم مامیل دل بآب‌وگل آخرچرا کنیم ؟

دردیده روی ساقی‌دردست جام‌می باری بگوکگوش‌بعاقل‌چراکنیم؟

ما را نفس چوازدم‌عشق‌است لاجرم بیگانه را بیک نفسی آشناکنیم

ازخودبرآ ودرصف اصحاب ماخرام تا سیدانه روی دلت‌باخدا کنیم

کرامت برای عارف وارسته‌حالی است که‌ازماسوی اله منقطع‌گشته وازحدود یقینات معمولی وعادی خارج میشودوابوابهایکی بعداز دیگری برایش بازمیگرددتاآنجاکه‌آنچه‌سالک درآینه بعیان مشاهده کندعارف اندرخشت بیند بیش‌ازآن . حاصل آنکه‌کراست خاص عرفائی است که‌قلبشان منبع معرفت است وجمیع صفات حقیقت درآن جلوه‌گر است . ازجمله‌کسانیکه درطریقت کراماتی داشتند وببرکت اشراق وجذبه بدرجه‌اعلی رسیدند وبرغیب وعالم غیب آگاهی یافتندحضرت غوث الاعظم است .

یکی ازمشایخ بزرگ نقل میکندکه من وشیخ علی هیئتی درمدرسه شیخ عبدالقادربودیم که‌یکی ازاکابربغدادپیش شیخ آمدوگفت‌یاسیدی قال جدک رسول الله صلی الله علیه‌وسلم من‌دعی فلیجب وهاانا ادعوک الی منزلی " ای سید من جدت رسول اکرم فرمودآنکه‌وی رابخوانند بایدکه‌قبول کنندا کنون دعوت‌کردم ترا بمنزل خویش " .

درپاسخ فرموداگربمن اجازه دهندبیایم سپس اندکی بفکرفرو

فت وگفت می آیم وبرا شترسوا رشدوشیخ علی هیئتی رکا ب را ست وی را
بگرفت ومن رکا ب چپ تا بسرا ی آ ن شخص رسیدیم وهمه مشا یخ بغدا د و
علما وا عیا ن آ نجا بودندوسما طی کشیدند ، برروی سما ط ا نوا ع نعمته
بودوهم سله سرپوشیده دوکس بردا شته پیش آ وردندودرآ خرسماط نهادند
سپس دعوت کنندد گفت ا لصلا شیخ سربزیرا نداخت وهیچ نخوردوا ذن خوردن
نیزبکس ندا دوا هل ا لمجلس کا ن رئوسهم ا لطیر من هیبته .پس حضرت
شیخ عبدا لقا دربمن وشیخ علی هیئتی ا شا رت کردکه آ ن سله را پیش آرید
برخاستیم وآ نرا بردا شتیم وبس گرا ن بودودرپیش حضرت شیخ نها دیم
فرمودتا سرآ نرا بگشا ییم دیدیم که فرزندآ ن شخص بودکه نا بینا وفلج و
جذا م تما م چهره ا ش را فرا گرفته بود . شیخ گفت قم با ذن ا لله معا فا
فرزندصا حبخا نه با لفوربرخا ست چشمها یش میدیدوبخوبی را ه میرفت .

منتخبی از غزلیات حضرت غوث

((درحـــق))

ای ذکرترا دردل هردم اثری دیگر وی ازتوبملک جان دارم خبری دیگر
از تیر ملامتها داریـم دل مجروح جز لطف تو ما را نیست والله سری دیگر
سلطان جمال تو تا جلوه دهد خود را برساخته از بر دل آئینه گری دیگر
در معرکه محشر آهی نزند عاشق هردم اگرش سوی تو در مقری دیگر
زان می که باو دادی در روز الست ای دوست لطفی کن و ما داده جایی قدری دیگر
درخدمت حق گر تو مردانه کمر بندی بخشد بتو هر لحظه تاج و کمری دیگر
درخانه بی روزن یعنی لحد تاریک برجان تو خواهد تافت شمس و قمری دیگر
یارب تو بمشتی خاک ازبس که نظرداری پیدا شده هر لحظه صاحب نظری دیگر
عیش و تن و جان و دل از رهگذر عشقت عشرت نتوان کردن از رهگذری دیگر
بردوخت دل و دیده از دیدن غیر حق نبود دل مجنون را جز این هنری دیگر
هرکس که درحق زد روا زهمه درها تافت زان در نتوان رفتن هرگز بدری دیگر
درآئینه دل دیده محیی رخ یار وگفت ای ذکرترا در دل هردم اثری دیگر

****

گومباش

گرمرا جان در بدن نبود بدن گو هم مباش
چونکه یوسف نیست با من پیرهن گو هم مباش
گر بمیرم لاشه من همچنان درافکنند
چاک شد چون جامه جانم کفن گو هم مباش

در چمن گر خشک وترسوزد دیگرآن هم بسوز
چون نباشد یارمن سروسمن گوهم مباش
چون مرا رانی زکوی خود مخوان یاررقیب
ازگلستان گررود بلبل زغن گوهم مباش
یک سرمویت مباد! کم شود هم گفته ای
که نباشد محیی را افکار من گوهم مباش

(۱)
نعره مستانه

بی حجابانه درآ ازدرکاشانه ما ... که کسی نیست بجزوردتو درخانه ما
گربیایی بسرتربت ویرانه ما ... بینی ازخون جگرآب شده خانه ما
فتنه انگیزمشو کاکل مشکین مگشای ... تا بزنجیرنداردد دل دیوانه ما
مرغ باغ ملکوتیم درین دیرخراب ... میشود نورتجلای خدا دانه ما
با احد درلحد تنگ بگوئیم که دوست ... آشنا ئیم تویی غیرتو بیگانه ما
گرنکیرآید و پرسد که بگو رب توکیست ... گویم آنکس که ربوداین دل دیوانه ما
منکرنعره ما گو که بما عربده کرد ... تا بمحشرشنود نعره مستانه ما
شکرلله که نمردیم رسیدیم بدوست ... آفرین بادبراین همت مردانه ما
محیی برشمع تجلای جمالش میسوخت ... دوست میگفت زهی همه مردانه ما

oooooooooooooo

سرت بربادخواهی داد

می صافی طلب جانان که دردی کش گرانخوار است .
توازساقی نشانی کوکه اینجامست بسیاراست

(۱) ـ آقای دکترعلی مقدم درکتاب آموزنده " دیباچه ای برعرفان مولانا " نوشته است ، پیرما شادروان شیخ زنبیل مرشدنقشبندیه اغلب این شعر حضرت عبدالقادرگیلانی را زمزمه میکرد .

از این سوادی عشق آخر سرت بر باد خواهی داد
سرت چون میرود خواجه چه جای فکر دستار است
ز پر کیسه ترا نقدی برون می باید آوردن
چنین کار آید از دزدی سبکدستی که طرار است
در دکان هر مردی منادی کرد شبگردی
که شب غافل مشو خواجه عسس با دزد همیار است
چو سلطان یار دادن شد بشارت ده تو دزدان را
نه دست و پای میبرند نه زندان نه دار است
بشارت داد آن سلطان مترسید از تهی دستان
کسی واقف شود زین سر که او شبگرد عیار است
به محشر چون شوی حاضر گناهانت شود ظاهر
نترسی زان تو ای عاصی خداوندتو ستار است
چرا یی بنده غمگین چو از لطف و کرم آخر
ترا با عیبهای تو خدای تو خریدار است
خدا می گوید ای بنده من آن سلطان با لطفم
که بر درگاه من هرگه که می آیی ترا بار است
برخ گر زرد شد عاشق نه یرقان باشد و نی دق
طبیب عاشقان داند که از بهر چه بیمار است
شراب عشق چندان خور که سر از پای نشناسی
که سرمستان حضرت را ز هشیاری بسی عار است
شتر چون مست میگردد دهانش از علف بندد
اگر مست خدایی تو چرا حرص تو با خار است

اگرمستی توپاکوبان همی بوی بیابان را
اگرهشیارمیترسی که راه کعبه پرخاراست
مرا یک حج بودسالی ولی درکوی یارما
گذاردهرزمان حجی کسی کوعاشق راراست
طواف کعبه کن حاجی مرا بگذارو درکویش
که حج اکبرعاشق طواف کوی دلداراست
شهیدان رانمی شویند شهید دون شومحیی
که اندرمذهب رندان کسی کومرد ،مرداراست

درحق

ای ذکرترا دردل هردم اثری دیگر — وی ازتوبملک جان دارم خبری دیگر
ازتیر ملامتها داریم دلی مجروح — جزلطف تومارانیست واللّه سری دیگر
سلطان جمال تو تا جلوه دهدخودرا — برساخته ازبردل آئینه گری دیگر
درمعرکه محشرآهی نزند عاشق — هردم اگرش باشی تو درمقری دیگر
زان می کماوداری درروزالست ای دوست — لطفی کن ومارا ده جامی قدری دیگر
درخدمت حق گرتومردانه کمربندی — بخشد بتوهرلحظه تاج وکمری دیگر
درخانه بی روزن یعنی لحدتاریک — برجان توخواهدتافت شمس وقمری دیگر
یارب توبمشتی خاک ازبس که نظرداری — پیدا شده هرلحظه صاحب نظری دیگر
عیش وتن وجان ودل ازرهگذرعشقت — عشرت نتوان کردن ازرهگذری دیگر
بردوختدل ودیده ازدیدن غیرحق — نبود دل مجنون را جزاین هنری دیگر
هرکس که درحق زدروازهمه سرهاتافت — زان درنتوان رفتن هرگزبدری دیگر
درآئینه دل دیدمحبی رخ یاروگفت — ای ذکرترا دردل هردم اثری دیگر

دلم زحبّ محمدپراست

غلام‌حلقه بگوش رسول ساداتم / زهی نجات نمودن حبیب آیاتم

کفایت‌است زروح رسول واولادش / همیشه دردوجهان جمله مهماتم

زغیرآل نبی حاجتی اگرطلبم / روامدار یکی ازهزارحاجاتم

دلم‌زحب محمدپراست وآل محمد / گواه‌حال مست این همه‌حکایاتم

چوذره ذره شودا ین‌تنم‌بخاک‌لحد / توبشنوی صلوات ازجمیع‌ذراتم

کمینه‌خادم‌خدام‌خاندان توام / زخادمی تودائم بودمباهاتم

سلام گویم‌وصلوات با توهرنفسی / قبول کن بکرم این سلام‌وصلواتم

گناه‌بیحدمن‌بین توبارسول‌الله / شفاعتی بکن ومحوکن خیالاتم

نه‌هرکه‌بدترازونیست من‌ازوبترم / ندانم اینکه بتوچون‌شودملاقاتم

زنیک‌وبدهمه‌دانندکه من‌محمدیم / خلایقی که‌کندگوش برمقالاتم

بگومحی‌که بهرنجات میگویند / درودسرورکونین درمناجاتم

بادصبا

هرچه‌ازسنگین دلان برجان ماآیدخوشست

گروفاآیدخوش وگرهم جفاآیدخوشست

بشنوم تاچندبوی گل زبادصبحدم

بوی اوگرهمره بادصباآیدخوشست

راضیم‌ازهرچه‌پیش‌آمدبدردعشق تو

گرهمه‌برجان من دردوبلاآیدخوشست

روزرابراین چنین داری چوسردرکاسه‌ای

گربجای قطره‌هاسنگ ازهوا آیدخوشست

عشق زیبا مینماید محیبیاهرکس که هست
بوی گل گرزانکه ازبادصبا آیدخوشست

روضه‌را هامون کنم

بی تماشای جمالت روضه‌را هامون کنم
حورعین را ازدرون قصرها بیرون کنم
حورزیبا روی راخواهیم دادن سه طلاق
گرنه رودرنورروی حضرت بی چون کنم
روضه راجلوه مده رضوان‌که باللهالعظیم
ما بیک آهش بسوزیم وترا مجنون کنم
آب داردای بهشتی کوثرو طوبی تو
ما بیکدم کاروباری هردورا یکسوکنم
گرنه درفردوس باشددیدن بیماردوست
زاویه درهاویه‌کردیم ودیده‌خون کنم
ایهاالعاشق اگرمعشوق بردارد نقاب
چون‌جنیدوبایزیدوشبلی وذوالنون کنم

حدیث طره

هرگزمبادآنکه بهشت آرزوکنم
خودرا بهیچ بهرچه‌بی آبروکنم
چندین هزارجان‌گرامی شودبباد
گرمن حدیث طره اوموبموکنم
چون دست من بجام مرصع‌نمیرسد
قلاش واردرمی ازاوآرزوکنم
آن سال ومه مبادکه‌بی‌ماه‌روی تو
یک لحظه زندگانی‌خودآرزوکنم

خودرا بدار برکشم از دست جور او وز آه جان گداز رسن درگلو کنم
محیی اگر به کعبه کنم روی در نماز شرمم شود که روی دگر سوی او کنم

نرگس بیمار

دوچشم از بهر آن خواهم که در رخسار او بینم
وگر آن دولتم نبود در و دیوار او بینم
کند جان در تنم آمد شد و یابد ضیا چشمم
چو بالای بلند و شیوه رفتار او بینم
نخواهم دیده ای روشن که بر غیری فتد ناگه
همان بهتر که از نور رخش دیدار او بینم
چو مجنون آهوی صحرا از آن رو دوست میدارم
که با وی حالتی از نرگس بیمار او بینم
زرشک آنکه بخواندی از سگان کوی خود محیی
همه کس سنگ کین برکف بی آزار او بینم

بخت بیدار

بخواب مرگ خواهم شد مکن ای بخت بیدارم
که من دور از در ش امشب ز عمر خویش بیزارم
خلاف است آنکه میگویند باشد آرزو در دل
مرا در دل بر د بدخوی و چندین آرزو دارم
نه آخر عاشقان باری ز خوبان رحمتی بینند
تو هم رحمی بکن با من که در عشقت گرفتارم

بروز وعده از هرجا که آوازی زدر آید

زشادی برجهم از جا که باز آمد زدر یارم

بیا دمجلس عیش تو برگ عشرتم این بس

که افتد لختی خون دل از چشم خونبارم

چه حالست اینکه هرگه وعده وصلش رسد محیی

همان دم مانعی پیش آید از بخت نگونسارم

ترک شهر آشوب من

من کیم رسوای شهر و عاشق دیوانه ای

آشنا با هرغمی وز خویشتن بیگانه ای

همشوم شاد از غمش گر در دلم منزل گرفت

همشوم غمگین که او جا کرد در ویرانه ای

ترک شهرآشوب من درکشوری منزل نکرد

تا نکرد اول غمش صد رخنه درهر خانه ای

گه گیاه در درویدا ز دلم گه خار غم

من بحیرت کاین همه گل چون دمد از دانه ای

میخورم خون دل و خودرا بمستی میدهم

تا کنم گستاخ پیش ناله مستانه ای

گفته ای محیی که با شد تا دم از عشقم زند

در طلب فرزانه و در عاشقی مردانه ای

قصیده حضرت غوث گیلانی
درحال جذبه ربانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سقانی الحب کاسات الوصال — فقلت لخمرتی نحوی تعالی
عشق نوشانیدما را برملا — کاسهای می وصال دلربا
پس بگفتم مرشراب خویش را — بی حجابانه بسوی من بیا

ooooooooooooooo

سعت ومشت لنحوی فی کئوس — فهمت بسکرتی بین الموالی
سعی کرده شد روان سوی ما — جلوه گرمی شدمیان کاسها
پس شدم حیران بمعنی خویشتن — درمیان دوستان ذوالمنن

ooooooooooooooo

وقلت لسائرالاقطاب لموا — بحالی وادخلوا انتم رجالی
پس بگفتم مرهمه اقطاب را — مژده دادم جمله احباب را
که بحالم جمع داخل میشوید — چه شما درراه حق مردانه اید

ooooooooooooooo

وهمووا شربوا انتم جنودی — فساقی القوم بالوافی ملالی
همتی کرده می رنگین خورید — چه که من شاه شما لشکرمن اید
بهرما ساقی دمادم صبح وشام — ازمی رنگین لبالب کرده جام

شربتم فضلتی من بعد شکری ولانتم علوی واتصالی
می بنوشیدند بعد از سکر ما آن شراب باقی پس خورده ما
با جناب حق علو و اتصال آن قدردانم که پرسیدند حال

ooooooooooooo

مشاکم العلی جمعا ولکن مقامی فوقکم ما زال عالی
ای مقام من مقامات رضا بالیقین برتر مقامات شما
لیک جای من بود فوق شما آن مقام من همیشه در علا

ooooooooooooo

ان فی حضره التقریب وحدی یصرفنی وحسبی ذوالجلالی
من بدرگاه خدای لایزال قرب یکتایی بدارم ای رجال
می بگرداند زعالم سوی حال کافیم باشد خدای ذوالجلال

ooooooooooooo

انا البازی الاشهب کل شیخ ومن ذا فی الرجال اعطی مثالی
نسبت هر شیخ باز اسهبم زین جهت گیرنده پیرو مرشدم
کیست آن کس درمیان اولیا داده شد مانند من رتبه ورا

ooooooooooooo

کسانی خلقه بطراز غزم وتوجنی بتجان الکمال
دربر من کرد خلعت را خدا کان منقش نقش عزم کبریا
تاج درکرده مرا آن ذوالجلال تاج من بوده ز تیجان الکمال

ooooooooooooo

واطلفی علی سر قدیم وقلدنی واعطانی سئوالی
از تلطف داد درجات عظیم واقفم برکرده اسرار قدیم

بسته درگردن قلاده عزتم دادما راآنچه ازوی خواستم

oooooooooooo

وولانی علی الاقطاب جمعا فحلمی نافذ فی کل حال
والی عالم مراکرده خدای برهمه اقطاب وجمله اولیای
حکم من جاری است اندرکائنات درهمه احوال ای فرخ صفات

oooooooooooo

ولو القیت سری فی حالی لدلت واختفت بین الرمالی
پس اگرمن افکنم بی قیل وقال رازخودرا برملاا ندرجبال
پاره پاره میشوددروقت حال مختفی گرددجبلها دررمال

oooooooooooo

ولوا لقیت سری فوق نار لخمدت وانطفت فی سرحالی
سرخودگرافکنم برفوق نار سردومرده میشوداوزان شرار

oooooooooooo

ولوالقیت سری فوق میت لقام بقدره المولی تعالی
رازخودگرافکنم برمرده ای یاکنم آگه بدل افسرده ای
ایستدمرده بقدرت ذوالجلال زنده ماندد رحیات بی زوال

oooooooooooo

هیچ ماهی نیست ازدنیای دون هیچ دهری نیست ازچرخ نگون
گرفروزدانقضا دارد مگر پیش من آیدواز پای سر

oooooooooooo

وتخبرنی بمایاتی ویجری وتعلمنی فاقصرعن جدالی
میدهدمارا به آن چیزی خبر کامده جاری شده باخیروشر

میکند آگاه مرا از جمله حال | پس بکن کوتاه دست آز جدال

ooooooooooooo

مریدی هم وطب وشطح وغن | وافعل ما تشاء فالاسم عالی
شیفته شو ای مرید پاکباز | با منت خوش باش بی ترس ونیاز
آنچه میخواهی بکن تو درضمیر | زانکه اسم عالیم تاجی است بس

ooooooooooooo

مریدی لاتخف الله ربی | عطانی رقعه نلت المنال
ای مرید من مترس از هیچ رنج | که ترا بخشید ربم گنج گنج
دادمارا حق مقامی بس بلند | مقصد اقصی رسیدم زین کمند

ooooooooooooo

طبولی فی السماء والارض دقت | وشاوش السعاده قد بدالی
کوفته شد در زمین وآسمان | طبلهای قدرت من بی گمان
چاوشهای نیکبختی ای مرید | بهر من تحقیق ظاهر شد پدید

ooooooooooooo

بلاد الله ملکی تحت حکمی | ووقتی قبل قلبی قد صفالی
شهرهای حق تعالی ملک من | زیر حکم من بحکم ذوالمنن
پیش از آنکه قلب ما را آفرید | وقت من شد صاف بهرم ای مرید

ooooooooooooo

نظرت الی بلاد الله جمعا | کخردله علی حکم اتصالی
چون نظر کردم سوی جمله بلاد | چشم مرا از شرق تا غرب اوفتاد
یافتم اورا بحکم اتصال | چون وجود خردلی بی قیل وقال

ooooooooooooo

وکل ولی له قدم وانی — علی قدم النبی بدر الکمال
اولیا ها برقدم ها میروند — زین وسیله یار خودرا بنگرند
من روم تحقیق راهی ذولجلال — برقدمهای نبی حق بدر الکمال

oooooooooooo

مریدی لاتخف واس فانی — عزوم قاتل عند القتال
ای مریدم از سخن چین تو مترس — زانکه من هستم بهین فریادرس
عزم جزمی دارم محکم آشکار — قاتل کفریم اندکارزار

oooooooooooo

درست العلم حتی صرت قطبا — ونلت السعد من مولی الموالی
درس خواندم درس شرع وعلم راز — تا شدم قطب ولایت شاهباز
هم تعالی یافتم درسیرها — ازخدای رب به جمله خلق ها

oooooooooooo

انا الحسنی والمجدع مقامی — واقدامی علی عنق الرجال
سیدحسنی نسب هستم بدان — هم مقام مجدع است ای تابعان
هست اقدامم برتبه بس علا — فوق گردنهای جمله اولیاء

oooooooooooo

وعبدالقادر المشهور اسمی — وجدی صاحبی عین ومقتدا
هست اسم قادرعالی مقام — نام من مشهور بین خاص وعام
همت جدم مصطفی ومرتضی ع — صاحب عین الکمال ومقتدا

oooooooooooo

انالجیلی محی الدین اسمی — واعلامی عل راس الجبال
مولدم جیلان ومحی الدین نام — یعنی زنده میکنم دین رامدام
نیزه های کبریایم پرکرام — برجبلهای بزرگی تاقیام

پیرگیلانی ازنظر مولف کتاب

((سرچشمه تصوف درایران))

مرحوم سعیدنفیسی درکتاب " سرچشمه تصوف درایران" پنج بار ازغوث اعظم بنام محی الدین ابومحمدعبدالقادری ابوصالح عبدالله جنگی دوست گیلانی نام می برد.

۱ - درزیرعنوان نخستین متصوفه عراق وجزیره اظهارنظرکرده است که دستگاه تصوف عراق وجزیره درآغازقرن پنجم ازرونق افتاده و اندک اندک تصوف خراسان وماوراءالنهرکه دراین زمان بحدکمال خود رسیده بوددربغدادانتشاریافته ودرآنجا با تصوف عراق وجزیره اندک آمیختگی بهم زده وکسانی که بیش ازدیگران دراین کارموءثربوده اند نخست محیی الدین ابومحمدعبدالقادربن ابوصالح‌عبدالله‌جنگی دوست گیلانی عارف مشهورمتولددررمضان ۴۷۰ ومتوفی در۱۱ ربیع الثانی۵۶۱ بودکه در۴۸۸ ببغدادرفته ودرآنجا درگذشته است وطریقه‌قادری باومنتهی میشود.

۲ - مرحوم سعیدنفیسی روش حضرت غوث را درطریقت با توجه به محتوای دوکتاب فتوح الغیب وکتاب الغنیه‌لطالبی طریق الحق عزوجل مباحث آنها را بشرح‌زیرنقل کرده است :

الف ـ عناوین فتوح الغیب :

امتثال از اوامر واجتناب از نواهی ورضا بقضا ـ ترک بدعت .
سالک چون گرفتار بلایی شودچگونه چاره کند ـ مراتب مرگ ازمردم واز **هوی واراده** ـ تشبیه حال دنیا واشتغال مردم بآن ـ فنا ازخلق واز **هوی** ـ بیان خروج سالک ازنفس وهوی واراده خود ـ سودبرگزیدن آنچه **بجزوجوداست** ازحالات وتسلیم بکارخدا ـ بیان کشف ومشاهده دراحوال ـ بیان مخالفت نفس ـ شهوت نکاح درحالت فقر ـ مالی که خدا بدهد ـ جلب نعمت ودفع بلا ـ دعوی نکردن حالت قوم صاحب هوی ـ فزونی کرم خدای ونعمتش ـ رسیدن بخدای ـ گذاشتن شک وپذیرفتن آنچه شک نمی آورد ـ ابتلای بنده موءمن ـ پرهیزازگناه ـ فقروتنگدستی ـ روی نگشودن زنان ـ اندازه کردن نیکی وبدی ـ آسایش وخوشی وآسودگی وشادی ـ دفع دشمنی ازدل ـ دوستی چهارگروه ازمردم ـ ورع ـ آخرت راراس مال گرداندن ـ رشک برهمسایه ـ صدق واخلاص بخدا ـ گرفتن مال ورزق با مداخله هوی وبی آن ـ منشاء سوآل جهل ـ منعم ـ فرایض ـ خواب وبیداری ـ نفرت زاهدازدنیا ـ رضای بقضا ـ ترک دنیا برای آخرت ـ ترک حظهای سه گانه ـ فنا ومراتب آن ـ قبض وبسط ـ صبرو رضا وشکر ـ خروج ازمعهودبمشروع ـ ورع ومراتب آن ـ ثمره مخالفت نفس وهوای درهرلحظه وهرنفس ـ بیان اخلاص وریا ـ بیان مرگی که در آن زندگی نباشدوزندگی که درآن مرگ نباشد ـ آداب دعا ـ صبردربلا ـ عجب وکبر ـ رفتن فقیربنبازارومراتب آن ـ نظرعاقل بصفت نفس خود ـ وصایا بفرزند ـ صحبت با توانگران ودنیاداران ودرویشان ـ شرایط صاحبان معاهده ومحاسبه ومجاهده .

ب ـ عناوین کتاب الغنیه لطالبی طریق الحق عزوجل :
==

صلوه ـ زکوه ـ صیام ـ اعتکاف ـ حج ـ آداب ـ آداب اکل وشرب ـ آداب حمام ـ آداب خلا واستنجا ـ آداب لباس ـ آداب خواب ـ آداب سفروصحبت ـ اصوات ـ آداب نکاح ـ امربمعروف ونهی ازمنکر ـ اهل بدع ـ فرق ضاله ـ فضل بسماللهالرحمن الرحیم ـ توبه ـ تقوی فضایل ماه رجب ـ فضل ماه شعبان ـ فضل ماه رمضان ـ فضایل شب قدر ـ عیدفطر ـ فضایل روزعاشورا ـ فضایل روزآدینه ـ فضایل روزهای هفته ـ روزه ـ نماز ـ اورادشب ـ اورادروز ـ نمازبامداد ـ نمازظهر ـ نوافل ـ نمازهای پنجگانه ـ نمازفجر ـ نمازعصر ـ نمازمغرب ـ نماز آدینه ونمازدوعید ـ نمازاستسقا ـ نمازکسوف ـ نمازخسوف ـ فضایل نمازهای شب ـ ادعیه ـ آداب مریدان ـ ارادت مریدومراد ـ متصوف وصوفی ـ مبتدیان طریقت ـ آداب باشیخ ـ صحبت بابیگانگان ـ صحبت باتوانگران ـ صحبت باتهی دستان ـ آداب دوگانه ـ آداب درمیان خود ـ آداب باخانواده وفرزند ـ آداب سفر ـ آداب مجاهدت ـ مراقبت مجاهدت ومحاسبت ، توکل ، حسن خلق ، شکر ، صبر ، رضا ، صدق

۳ ـ درفصل تحت عنوان " جوانمردی وفتوت " وقتی که نفوذاین آئین رادرایران وکشورهای اسلامی بیان میکنداعلام میکندکه ازآثار عبدالقادرگیلانی نیزبرمی آیدکه اومروج اصول فتوت بوده است .

۴ ـ درباره ملامتیان به نقل ازابن العربی نوشته است :
باآنکه ابن العربی بیشترازاهل ظاهربوده ولی دربیان عقایدملامتیان مبالغه کرده وایشان راکملا اهل طریق شمرده وگفته است دلیل احتجاب ایشان این بوده است که اگرپایه ومایه ایشان برمردم آشکارشودایشان

را موردا حترا م فرا وا ن قرا رخوا هندداد. وسپس ا ضا فه میکندکه عقا ید این گروه را همه مردم درک نمی کنند درضمن با یزیدبسطا می و عبدا لقادر گیلانی وحتی خویشتن را "ا بن العربی" ا زا ین گروه می شما رد.

۵ - مرحوم سعیدنفیسی مشا یخ قرن ششم را بشرح زیرنقل میکنند:

مشا یخ قرن ششم بترتیب تا ریخ درگذشت آن :

ا بوا لمجدمجدودین آدم سنا یی غزنوی پس ا ز ۵۲۵

(۱)
مو دودچشتی ۵۲۷

ا بویعقوب یوسف بن ا یوب همدا نی ۴۹۲ - ۵۳۵

ا بونصرا حمدبن ا بوا لحسن نا مقی ژنده پیل جا می ۴۴۱ - ۵۳۶

عدی بن مسا فرشا می هکا ری ۵۵۷

محی الدین ا بومحمدعبدا لقا درعلوی گیلانی ۴۷۱ - ۵۶۱

ضیاء الدین ا بوا لنجیب عبدا لقا هرسهروردی ۵۶۳

عبدا لخا لق بن عبدا لجمیل غجدوا نی ۵۷۵

ا حمدبن مو دودبن یوسف چشتی ۵۷۷

شها ب الدین یحیی بن حبش سهروردی مقتول در ۵۸۷

شیخ جا گیر ۵۹۰

ا بوا لحسن کردویه شیرا زی محرم ۶۰۶

روزبها ن بقلی شیرا زی ۱۵ محرم ۶۰۶

نجم الدین کبری مقتول در ۶۱۸

---

(۱) - شیخ عبدا لحق محدث دهلوی صا حب کتا ب ا خبا را لاخیا روشرح بر فتوح الغیب تولدخوا جه معین الدین مودودچشتی را بسا ل ۵۳۷ - هجری قمری ذکرکرده ا ست.

مدایح درباره حضرت غوث

پیش از آنکه مدایح شعرای سلسله شریفه قادریه را درباره حضرت پیر گیلانی در اینجا نقل کنم مناسب است مطلبی که شیخ عبدالحق دهلوی شارح کتاب فتوح الغیب تحت عنوان " حلیه شریف وی رضی الله عنه "برشته تحریر درآورده است عینا ذکر نمایم . دهلوی درصدر کتاب فتوح الغیب درباره حضرت غوث نوشته است : نحیف البدن ربع القامه عریض الصدر عریض اللحیه وطویلها اسمر (۱) اللون مقرون الحاجبین ذاصورت جهور و سمت (۲) بهی وقدرعلم وفی له صین و صون وصحت ودرکلام آن حضرت نوعی از سرعت بود که سامع را رغبتی وهیبتی دردل می افزود واز جمله خوارق کلام او آن بودکه درشنیدن آن قریب وبعیدیکسان بوده وبحسب قرب وبعد مکان ومجلس تفاوتی ظاهر نمی شدودروقت تکلم هیچکس را بغیرسکوت وانصات گنجایش نداشت ونزدامرکردن چیزی جزمبادرت بامتثال صورت نمی‌بست وهرکرا نظربرجمال باکمال او افتادی اگرچه درقساوت قلبی متمکن بودی، خشوع وخضوع دست دادی وهرگاه به مسجدجامع برآمدی خلایق همه دست بدعا برآوردندی وحاجات خودرا ازدرگاه قاضی الحاجات خواستندی

---

(۱) ـ اسمربالفتح گندم گون

(۲) ـ سمت بالفتح راه راست votروش نیکو

(۳) ـ بهی بالفتح اول تابان وزیبا .

دارا شکوه مترجم کتاب اوپانیشادها در دیوان اشعارش در بارهٔ پیر گیلانی سروده است :

حضرت میران خداوند جهان　　غوث جن وانس شاه عارفان

محی الدین شیخ عبدالقادر است　　آنکه او را عرش باشد آستان

سید السادات فخر اولیاء　　شیر دین شهباز اوج لامکان

قایل قول قدم معشوق رب　　از تواضع کرده خم سر سروران

رهنمای شاهراه احمدی　　دستگیر جمله درماندگان

هرکجا پا می نهادی بر زمین　　فخر کردی آن زمین بر آسمان

کی توانم گفت من خود را مرید

قادری باشد سگ این آستان

حضرت سید المحققین مولانا مولوی مفتی اعظم هندوستان که تخلص شعریش دیدار است در مدیحه اش فرموده :

یا محی الدین دین مصطفی　　نور چشم مصطفی و مرتضی

مخزن اسرار اسرار خدا　　مطلع الانوار پر نور و صفا

عبدقادر قدرت از قادر است　　آمدی زان دردمندان را دوا

من چه باشم؟ تا کنم وصفت شها　　ای مراد عاشقان با صفا

دردمندم عاجزم درمانده ام　　ای تویی درد دل ما را شفا

المداوا چاره درد دلم　　المداوا ، بیکسان را مدعا

سرور محبوب سبحان آمدی　　وزپی ما بندگان حاجت روا

چون مددکار ز مددکار آمدی　　کن مدد ما را به هر رنج و بلا

آمدستم بر درت از درمران　　از در خود بنده دیدار را

عارف ربانی پیرطالبانی حضرت شیخ عبدالرحمن خالص طالبانی قدس سره دروضع حضرت غوث سروده است :

این مقام ومنزل ماه بروج اولیا است
لامع ازانوارشمس قدرت ذات خدا ست
همچو عیسی گرموئید خوانیش باروح قدس
دورنبود زانکه مخیی دین مصطفی است
درشب تاریک امکان سوی انوار قدم
سالکان را پرتوارشاد ومنهج نماست
ماه حکمش تا ابدا یمن بوداز انکساف
زانکه روشن زآفتاب خاصه خیر الوراست
بازدست قدرت است وقوتش ازقادراست
عالم اندرچنگلش چون صعوه بی پروپاست
تاکداز برج ولایت مهراوآمد برون
ماه کشف هرولی درپرتوش کم چون سهاست
چون کراماتش زسرحدتواتردر گذشت
هرکه انکارش کند چون منکران انبیاست
درره فرمان اوخاقان کمینه بنده ای
بردراحسان اوقیصرحقیر وبینوا ست
خوان جودش منبسط گشته برهرمستمند
بارگاه همت اوملجاء شاه وگدا ست
تاب پرنورتجلی جلالی کس نبرد
جزروان اوکه تابیدش زفیض مصطفی ست

رزنه بودن در وصفی بر علو شأن او

پیش ا رباب خـردبسیا ربرها ن ضیا ست

پا دشا ها ن فیض لطفت در دل خا لص بریز

هرچه هست ا زبندگا ن خا ص درگا ه شما ست

وحضرت شیخ رضا طا لبا نی قا دری چه نیکودربا ره پیرگیلانی سروده ا ست :

گلستا نی که خوا نندآ ستا ن غوث گیلانش

زده فیض مقدس خیمه درصحن خیا با نش

مطا ف شیرمردا ن طریقت کعبـه کـوبش

سرگردن فرا زا ن حقیقت گوی میدا نش

غلام کمترینش بالقب شد خوا جـه ا حـرا ر

بقطب ا لعارفین مشهور شد طفل دبستانش

بها ی نقشبندی خوشه چین خرمـن وجود ش

شها ب سهروردی کا سه لیس خوان ا حسا نش

هزا را ن شمس تبریزی خرا ب با ده عشقش

هزا را ن پیرجا می جرعه نوش بزم عرفا نش

شهنشا ها ن طفیـل وتا جدا ران طوق درگردن

خدا وندا ن ا سیروشهریاران بندفر ما نش

رضا را همتی ا ی با زلاهوت آ شیا ن یعنی

بیفکن ا ستخوا نی وسگ درگاه خودخوانش

ا سدا لدین ا بوا لمعا لی ا زخلفا ی قا دریه که درلاهوز خرقه تهی کرده ومزا رش درآ نجا ست درمدح حضرت محی ا لدین گیلانی گفته ا ست .

آن ترک عجم چون زمی حسن طرب کرد
بر پشت سمند آمده وصید عرب کرد
چون کاکل ترکانه برانداخت زمستی
غارتگری کوفه وبغداد وحلب کرد
خوبان که زخوبی چوگل ولاله نمودند
نازان همه را زیر قدم کرد عجب کرد
داری خبری ای مه جیلی که معالی
بر یاد تو القادر وقادر همه شب کرد

عارف بحق وحقیقت نغمه پرداز گلستان طریقت قادری غنیمت در وصف حضرت غوث سروده است :

غنیمت ای غلام غوث اعظم
فدای نام پاک قطب عالم
همانا مدح شاه دین پناه است
کز و هر قطره دریا دستگاه است
بمدحا و دلم شد فکر تا ندیش
توان گشتن مرید طالع خویش
شده تا مولد آن قبله جان
حریم کعبه دار د عشق گیلان
گرامی گوهر اولاد حیدر
ستون دین وآئین همسر
زایجا دش قضا برخود کند ناز
که زد پهلو کراما تش با عجاز
مغی گر یاد او ردر دیر میکرد
زلای لات نفی غیر میکرد
فضای ایزدی محور ضایش
اجابت دست پرورد دعایش
شوی گرد رخیالش گرم مستی
به بینی خود پرستی حق پرستی
وجودش افتخار آفریدن
نمودش اعتبار برگزیدن
بخاک آستان دوست هر شب
اجابت از دعا گویان مطلب
برفعتهای شانش یک نظر دید
زمین بوسید چرخ وباز گردید

بدا ددل رسا عرش آشیانا — پناها ،کامجان بخشا ،امانا
چوخودرا من سگ کوی توخواندم — به آهوی حرم نسبت رساندم
توهم یکبار فرماکای تواز ما — سرم را بگذران از عرش بالا
خوش آنروزی که آرم رو به بغداد — زسرپا گردم از بند غم آزاد
بگردم مرقدت گردیده باشم — مرا ددیده دل دیده باشم
کنم از شوق بی تا بی درآغوش — زمین آستان از سجده روپوش
کشم زان خاک برچشم ارادت — منورسرمه تا روزقیامت
بیا ساقی بده تا خطه بغداد — شراب روح وعشق وجان ارشاد
حدیث مرشد آمددلپذیرم — بجام باده گرددستگیرم

xxxxxxxxxxx

ونگارنده شبی پس ازانجام فرایض دروجدوحال سرودم:

غوث اعظم بصدق جان بطلب — همدراین نشات وزمان بطلب
حق زفکروخیال بیرون است — سالکان حق زعاشقان بطلب
حضرت غوث را اگرخواهی — این طلب را زکاملان بطلب
فاش میگویم وعیان گویم — توزعاشق،نه زین نه آن،بطلب
گربه بغدادمیروی جانا — ازحریمش جهان جان بطلب
ای مریدان عاشق کویش — همتی ازروان آن بطلب
هست منجی تومشومنکر — شرح حالش زواصلان بطلب
صادقا ، صادقانه گفتی راز — پیرجیلان بصدق جان بطلب

xxxxxxxxxxxxxx

اشعار زیر را از دیوان خطی مریدگمنام حضرت غوث اعظم که درباره سلسله قادریه سروده است انتخاب و نقل مینماید. این دیوان درآینده نزدیکی بوسیله حقیر چاپ و منتشر خواهد شد.

شجره محبوب سبحانی امام انس وجان
شاه محی الدین گیلانی بیا بشنو زجان

قطب الاقطاب زمان جهان شاهی که هست
نورچشم احمد مرسل شفیع عاصیان

مرشد آن هادی خلق است سلطان بوسعید
آنکه بد اقدس جنابش قبله کروبیان

مرشد آن رهنمای انس باشد بوالحسن
زانکه با خلق حسن مشهور و معروف جهان

مرشد آن شیخ بوالفرج است طرطوسی که گشت
خاک نعلینش فروغ چشم شاه اختران

مرشد آن شیخ عبدالواحد آن احمد شمیم
کز شمیم خلق او آفاق شد رشک جنان

مرشد آن شیخ شبلی کو بفرمان زنده کرد
شبل تالین را پی قتل خلیفه در زمان

مرشد آن سید هر طایفه حضرت جنید
پیشوای عابدان و مقتدای عارفان

مرشد آن نیر برج عطای کبریا
آن حسن نوری که از نور رخش انور جهان

مرشدآن سری سقطی که از اسرار حق
سینه اش بر هفت کره چون زانجم آسمان
مرشدآن شیخ دین معروف کرخی کز شرف
شد جبین سا برجنانش هرکه شد عرش آستان
مرشدآن شاه داود است کز فیض نگاه
نرم تر از موم کرده قلب سنگین دلان
مرشدآن بد حبیب عجمی آن والا شیم
کز ولای حق فشانده دست از کون و مکان
مرشدآن آفتاب چرخ دین احمدی
حسن بصری کو بریده ظلمت کفر از جهان
مرشدآن شاه مردان شیر یزدان مرتضی
آنکه همتایش نباشد جز شه پیغمبران
مرشدآن احمد مرسل که از روز ازل
تا ابد مثلش ندیده هیچکس اندر جهان
باد از جان است و ایمانم این پاکان درود
تا که باشد گوهر افشان دردهان او زبان

ایضاء

ای قطب معظم نورهدا وی غوث مکرم بی همتا
دارندز فیضت شاه و گدا سرمایه رفعت در دوسرا
از حب تو تخم ارکشت کسی درمزرعه دل بی خار و خسی
بس خرمن عشرت هر نفسی بر داشت ابری از برق صفا

ای زینت بخش آل نبی — فخرا زتوکندا ولاد ولی
گویندترا اجماع ولی — هم قبله ماهم قبله‌نما
گریافت زعیسی مرده روان — کی ماندبعالم جاویدان
زتویافته‌اندجان مرده دلان — گشتندنهان درملک لقا
فرمانبرحکمت انس وملک — گیلان زتفاخرسربفلک
فردوس زخاکش یافت نمک — حق باتوچودرآئینه صفا
هم شرع زذاتت یافت جلا — برحسن جمالت دین سیدا
اخلاق نبی زجبین پیدا — نازان زقدومت عرش علا
شاهان دوعالم بردرتو — استاده بجان فرمانبرتو
ایثارشده همه برسرتو — ازشیخ‌بقاتاشاب فنا
وصف توزکرسی بالاتر — جبریل زمدحت سردربر
شعرای جهان کم‌کرده هنر — وصف توزشاه رسل زیبا
درظلمت عصیان حیرانم — صدتوبه شکسته پشیمانم
درروزقیامت ترسانم — امیدنجاتم‌به‌فضل شما
ازلطف وکرم‌ها دستم‌گیر — ازفضل وعطا عذرم‌بپذیر
ای فیض‌رسان صغیروکبیر — ازروزازل تاروزجزا
چون فیض‌توای فیاض‌زمان — بخشیده بدین محمدجان
ازفضل وکرم‌جان‌بخش بجان — آن جان که مگردرگاه فنا

ایضا



راوی این حکایت پرمغز — این چنان میکندروایت نغز
که جگرگوشه شه کونین — نورعینین مادرحسنین

شمع بزرم علی امام زمن | شب چراغی زدودمان حسن
اخترتابناک برج حسین | که ازویافت قاب عین دو عین
لوح محفوظ سینه اش زاسرار | از دلش عرش مطلع الانوار
عارف حق فنا بذات نبی | از صفاتش عیان صفات نبی
دین حق را مدام پشتیبان | خصم وی از نهیب او پنهان
قطب اقطاب پیشوای انام | زیرپایش رقاب خاص عوام
غوث اعظم مدار کار جهان | که ومه را همیشه فیض رسان
یوسف مصر ملت وآئین | فخردیهیم شرع محی الدین

ایضاء

رهبرحق طلبی قوت بازوی علی | نورچشم زهرا حضرت غوث الثقلین
سروباغ حسنی نوبربستان حسین | زیب گلزار رضاع حضرت غوث الثقلین
آیت رحمت حق شان نزول نبوی | مصحف سرخدا حضرت غوث الثقلین
سیدپاک نسب اشرف اولادرسول | چون حسن پیش خدا حضرت غوث الثقلین
مهرتابان عرب ماه درخشان عجم | قطب افلاک هدا حضرت غوث الثقلین
من کیم ای شه دین تادم وصفت بزنم | وصفتوکرده خدا حضرت غوث الثقلین
چون سگ کوی توهستم زشرف مینازم | برهمه شاه وگدا حضرت غوث الثقلین
بی کسم، نیست کسم ،جزتوکسم زود بگیر | دستم ازبهرخدا حضرت غوث الثقلین

xxxxxxxxxxxxxx

شعرزیررا یکی ازمحبان طریقت قادری سروده است . ازفقیر درخواست کرده ازذکرنامش خودداری کنم .

آمدیم

پیر گیلان عارفانه آمدیم — بر مزار رت خاضعانه آمدیم

واله وشیدا،شتابان،بیقرار — غوث گویان صادقانه آمدیم

ما زانوار توغرق تا بشیم — شاهدیم و دلبرانه آمدیم

این تویی درذات عشاقت نهان — زین سبب ما شاهدانه آمدیم

یک تجلی کردیا زخورشید غیب — ذره بودیم قادرانه آمدیم

درظهور ودرعروج عاشقان — درهمه احوال هستی عارفانه آمدیم

ای توشور ووجد مجذوبان حق — بال بگشا صوفیانه آمدیم

ای توعشق عشق وحلاجان عشق — عاشقیم وعاشقانه آمدیم

گنج درّهای حقایق قادراست — موء منیم وموء منانه آمدیم

مست جام وحدت شوریده ایم — محییا ، ما جاودانه آمدیم

همچو غواصان دریای شهود — غوث گویان فاتحانه آمدیم

xxxxxxxxxxx

۱۰۱

منزل حافظ کنون بارگه‌کبریاست
دل بردلدار رفت جان برجانانه شد

رحلـــــت غـــــوث

لحظات وداع حضرت غوث با عالم خاکی صفای آسمانی دارد. کلماتش طنین دلپذیروپرصفای حقایق جاودانی را بگوش فرزندانش ودیگرکسانیکه اورا مانندهاله‌ای حلقه‌زده‌اند، میرساند.

دیدگانش نافذ وذرات وجودش همه ازفرط بازگشت بدیار ابدی در نشاط وجست وخیزند. شعاعی ازنورچهره‌اش را درخشانترکرده‌بود. درمیان ولابلای این نورخواسته‌های قلبیش برای وصول بمعشوق جلوه‌گرشد. تو گویی امواج خروشان عرفانی که ازدلش برمی خاست اجازه‌نمیداد این صدا خاموش شود. مرگ بالهای عظیمش را گشوده اما نمیتوانست آئینه حقایق را بشکند. دقایق مقدسی است حضرت غوث میخواهدرازهای مرموزدرونی را بگوید. درخودهیجان بی سابقه احساس میکندآهنگ رحیل را میشنود انالله‌وانااليه راجعون فرزندبزرگ پیرگیلانی شیخ سیف‌الدین عبدالوهاب می بینددم های آخرین عارف بزرگوار است مرگ‌مایه‌زندگی عرفارا میخواهدبچنگال بگیردتامل جایزنیست پدرآماده‌است که‌باشوق فراوان باده‌بقاهرمرگ را لاجرعه‌سربکشدفرزندشیخ درحالیکه‌سعی میکرد اشکهایش روی محاسن نلغزدگفت:

ـ اوصینی یاسیدی ... بماا عمل وبه‌بعدک، مرا وصیت کن تا

درآینده آنرا کاربندم. وپاسخ دادعلیک بتقوی الله ولاتخف احداسوی الله ولاترج احداسوی الله وکل الحوائج الی الله.

نگارنده ترجمه وصیت های حضرت غوث را ازکتاب فتوح الغیب در اینجا نقل میکنم.

فرمود برتوباد که پرهیزکاری کنی وازکسی نترسی وازهیچکس امید مدار جزازخدا، تمام رفع نیازهای خودرا ازاو بخواه ومتکی برلطفش باش وانجام آرزوهایت را ازاو مسالت کن.

التوحید، التوحیدا جماع الکل. اصح القلب مع الله لایخلومنه شیی ومالایخرج منه شیی، انالب بلاقشور.

اتفاق همه جهانیان برتوحیداست توحیدرا واجب دان وذوالنون گفت توحیدآن بودکه بدانی قدرت الله تعالی دراشیا بی شرکت است وصنع اومراشیاء رابی علت وعلاج وعلت هرچیزی صنع اوست وصنعا ورا هیچ علت نه درآسمانها وزمینها مدبری وخالقی غیراونی وبدانی که هرچه دردل تو خطورکندودرادراک تودرآیدخدای تعالی غیراوست وبرخلاف آن.

هرچه اندیشی پذیرای فناست   آنچه درآندیشه نیایدآن خداست

وقتی که دل باخدایت راست گرددتنها نباشدواز آن دل هیچگاه جدا نشودو ازدل علمی که بدان نیازباشدبیرون نرودوحضرت غوث خطاب بفرزندش گفت من مغزبدون پوستم سپس به فرزندانش فرموددورشویدازگردمن که درظاهربا شما هستم وبباطن با غیرشما وقدحصرعندی غیرکم، بتحقیق گروهی دیگرغیرازشما نزدم آمدند فاوسعولهم، پس برایشان جای فراخ کنیدوتادّبومعهم بآنها احترام نمائیدوحدخودرا نگاهداریدهیهنا رحمه عظیمه اینجا بخشش ورحمت فراوانی است دراین موقع ازحضرت غوث سلام و

علیکم سلام ورحمه اله وبرکاته غفرالله لی وتاب الله علی وعلیکم به گوش میرسید...

شیخ اجل اکرم عبدالوهاب متقی قدس الله سره العزیز فرمودکه چون وقت رحلت حضرت شیخ بزرگ دررسیدبما فرمودندکه اگراثری ازشدت سکرات موت مشاهده کردیدناراحت نشویدکه شدت سکرات لازمه مقام قطبیت است انتهای ظاهراوجهش آنست که چون درین مقام منصب عهده داری وسری وسرداریست دررجوع بجناب عزت احتمال سوال وجوابی است وچگونه حکمرانی کردندوعدل گستری نمودندچنانکه درحکام وامرای مجازی که ایشان رابدرگاه برندمشاهده می افتد.

سپس شیخ عبدالعزیز" فرزندحضرت غوث " ازدردوی وحالش سوال کردوپیرگیلانی فرمود: لایسالنی احدمنشیئی اناانقلب فی علم الله آگاه باشیدکه حالم ازوضعی بوضع دیگرتبدیلمیگرددرعلمخدای عزوجل یعنی درمراتب معلومات اوکه غیرمتناهی اندیادرعلم اوست وامیدانند تغییرمراکه درچه مراتب ومقامات واحوال میگردم.

وقال وقدساله ولده عبدالعزیزعن مرضیه وقال ان مرضی لایعلمه واحدالانسی ولاجنی ولاملک ماینقض علم الله بحکم الله. الحکم تیغیرو والعلم ولایتغیروالحکم ینسخ والعلم ولاینسخ یمحوالله مایشاء وتثبیت عنده ام الکتاب لایسال عمایفعل وهم یسالون .

وآخرین سئوال فرزندازپدرش اینبود پرسید:

ـ آیاتمام جسم شمادردردوناراحتی است ؟

ـ تمام اعضای بدنم دردناک است مگردلم ، دلم سالم وثابت است باخدای عزوجل مرگ نزدم بسیارحقیراست. فکان یقول استعنت

بلاالـه الا لـه سبحانه وتعالی والحی الذی لایخشی الفوت .

درآخرین لحاظ سه بار الله ، الله ، الله گفت . ثم‌خفی صوته ولسانه‌یلتصق بسقف حلقه‌ثم خرجت روحه‌الکریم .

این گزارش لحظات مرگ غوث اعظم است که‌فرزندش بتفصیل درآخرکتاب فتوح الغیب‌آورده‌است . برای مردان خدا مرگ نیزشیرین است .مردانی که‌تا مقام‌متعالی بالامیروند. چهره‌حضرت غوث پس‌ازمرگ آرامشی دلپذیر داشت مانندآئینه‌ای‌که‌نورخیره‌کننده‌ای درآن منعکس شده‌باشد .روح عرفان شرق ، نغمه‌پرداز جلال الهی، مظهرعشق ومحبت وبرادری وانسانیت بظاهرخاموش شد ، اما صدای عارفانه‌اش ازقرون واعصارگذشت وازطریق سلسله‌جلیله‌قادریه‌بگوش شرق وغرب وشمال وجنوب جهان رسید .جاذبه عرفان باجلال وعظمت قابل توجهی روبروگردید . آتش اشتیاق طریقت درلحظات شوق وجذبه هرسالکی رابوجدوانبساط میآورد . حضرت غوث وقتی ازگفتن بازایستادکه‌توانست جلال احدیت وعظمت شریعت اسلامی‌را بخوبی وصف‌کند . هنوزنغمه‌مقدس غوث درآخرین دقایق حیات بگوش دل سالکان طریقه‌قادریه‌طنین اندازاست الله ، الله ،الله .

هرسالک قادری آرزویش اینست که‌مانندمرادوقطب خودهنگام خاموشی راه‌درازفراق راکه‌بسوی کوره‌راه‌گورمنتهی میشودنام جلال و جمال راعارفانه‌سردهدتادرجامه‌انواردحقایق پنهان گردد .پیرگیلانی‌در یکی‌ازغزلهای شورانگیزخودسروده‌است :

نه‌چندانی گنه‌کارم که‌شرح آن توان دادن

خداوندابروی من نیاری وقت‌جان دادن

ازآن برکنده ام دل را زهرچه غیرتست ای دوست
که جان را وقت جان دادن بآسانی‌توان دادن
دم آخرمن ایمان را بتوخواهم سپرد از دل
که کارتست مرا ازغارت شیطان امان دادن

نظر موءلف مصباح الهدایه ومفتاح الکفایه دربار ه پیرگیلانی

درکتاب مستطاب مصباح الهدایه ومفتاح الکفایه تالیف عزالدین محمودبن علی کاشانی متوفی ۷۳۵ هجری که بکوشش علاقه فقید جلال همایی منتشرشده است دربار ه حضرت غوث نوشته است :

شیخ ابومحمدعبدالقادربن ابوصالح گیلانی ازسادات رفیع مرتبه حسنی وازاقطاب ومشایخ نامدار صوفیه درقرن ششم هجری بود .نسبش بعبداله محض ابن حسن مثنی ابن امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام می پیوست جمع کثیری ازاقطاب ومشایخ قرن ششم وهفتم هجری ازقبیل شیخ محمداوانی وشیخ شهاب الدین عمرسهروردی صاحب عوارف المعارف وشیخ ابولسعودبغدادی اندلیبی ازتربیت یافتگان اوبودندوسلسله معروف قادریه که ازسلاسل مشهورصوفیه میباشدبدو منسوبست . یافعی درمرآت البلدان ترجمه‌حالی نسبتا مفصل ومشروح‌از اونوشته است :

مولف کتاب مصباح الهدایه دومطلب ازحضرت غوث بشرح‌زیرنقل میکند :

الف ـ ابتدا دربار ه مراد پیرگیلانی شیخ حماددباس نوشته است که شیخ هیچ طعامی نخوردی الاآنکه درواقعه یا درخواب بدیدی که فلان طعام چندین مقدارازفلان کس بستان یا دیگری بخواب دیدی که فلان

طعام چندین مقدار بحماد بر . پس شیخ حماد آن بستدی وقبول کردی.
سپس مولف کتاب میافزاید و آورده اندکه شیخ عبدالقادر جیلی رحمه الله بشخصی از جمله مریدان خود فرستادکه فلان کس را پیش تو ودیعت است باید که از آنجا چندین زر و چندین طعام بفرستی وحال آنکه مودع غایب بود . آن شخص پیش شیخ آمد و گفت چگونه روا بود که من ودیعت تصرف کنم و اگر از تو پرسند فتوی دهی که نشاید شیخ او را بدان الزام نمود و او بموجب حسن الظن اشارت شیخ را منقاد و مستسلم شد و آنچه فرمود از آن تجاوز ننمود. بعد از آن عنقریب مکتوبی از صاحب ودیعت بدان شخص رسید که چندین زر و چندین طعام از آن ودیعت بردار و پیش شیخ عبدالقادر بر و مقدار آن همان که شیخ بعینه تعیین بود ، پس شیخ آن مرید را بر توقف نمودن و انقیاد مرعتاب کرد و گفت پنداشتی که اشارت فقرا از صحت علم خالی بود.

ب ـ نقل است از شیخ عبدالقادر جیلی رحمه الله که گفت مدتی مدید بود تا خاطر تزوج داشتم و خوف تکدیر وقت را در اقدام بر آن جرات نمی نمودم و میدان اقدام مترددبودم ، عاقبت چون صبر تمام نمودم و انتظار کردم تا کتاب باجل خود رسید حق تعالی مرا چهار زن موافق داد که هریک از ایشان برغبت مال خود را برمن ایثار و انفاق کردند .علمای راسخ را در ایثار نکاح بر عزوبت و شروع در آن علمی مخصوص است که آن را علم سعت خوانند و آن علمی است که بدان معلوم شود که نفس را در چه وقت بر ملازمت حدود حقوق اقناع فرمایند و در کدام زمان او را در تناول حظوظ حقوق و مجال اتساع دهند و مراد از حقوق ضرورات نفس است که قوام بدن وحفظ حیات بدان منوط و مربوط بود و بی آن بقای نفس ممتنع و مستحیل و مراد از حظوظ هرچه بر آن زاید بود از مشتهیات نفوس .

قـــادریه مکتب ایمان ،رحم ،عاطفه ،شفقت وانسانیت

پیرگیلانی دراوج هیجان ودرقله شهرت ودرزمانی که مجالس وعظش باا قبال عشاق سینه چاک وادی عرفان روبروبودهیچگاه خودرا فراموش نکرد. خاکساری وتواضع وفروتنی را همیشه نصب العین قرارداده بود. محفلش که درهفته دوبارتشکیل میشدمرکزوجدوحال ونشان دادن راههای حقیقت وشریعت بود. شعله هیجانات ملکوتی غوث اعظم وجوش وخروش دروادی عرفان درآثارمد ونش مانندالفیوضات الربانیه- یواقیت الحکم - جلال الظاهر- بشائرالخیرات منعکس است. غوث هم مانند شیخ عطاردرطول زندگانیش به امراوسلاطین توجهی نداشته وقلماوشفاها کسی را مدح نگفته است. بینش عرفانی پیرگیلانی ازهرحیث قابل توجه است.

ابوسعیدابی الخیردرتفسیرآیه فمن یکفر بالطاغوت یومن بالله میفرمایدتابه نفس خویش کافرنگردی به خدامومن نشوی وطاغوت هرکس نفس اوست ، حضرت غوث درکتاب فتوح الغیب که مشتمل بر ۷۸موعظه است به فرزندش توصیه میکند که امت نفسک حتی تحیی ، نفس خودرا بمیران تا زنده شوی . اساس مواعظ پیرگیلان درمبارزه با نفس است آنکه دراین راه موفق شودمیتواندمانندبازی سپیددرآسمان نیلگون طریقت با آرامش خاطرپروازکند.

پیرگیلان درادامه وصیتهایش فرموده است :

اعلم یاولدی وفقنا الله ایاک والمسلمین - ان التصوف مبنی علـــی

ثمانی خصال اولها السخاء وثانیها الرضا وثالثها الصبرورابعهاالاشاره وخامسها العزبه وسادسها لبس التصوف وسابعها السیاحه وثامنها الفقر . فالسخاء لنبی الله ابراهیم والرضاء لنبی الله اسحق والصبرلنبی الله ایوب والاشاره لنبی الله زکریا ولغربه لنبی الله یوسف ولبس الصوف لنبی الله یحیی والسیاحه لنبی الله عیسی والفقرلسیدنا محمدصلی-الله علیه وسلم .

پسرم آگاه باش خداوندهمه مسلمانان ازجمله تراکامیاب نماید تصوف برهشت صفت استوار است ، اول سخاوت است ، دوم رضایت ، سوم شکیبایی ، چهارم مشورت ، پنجم غربت ،ششم لباس درویشی ، هفتم جهانگردی وهشتم فقر .

سخاوت ازاوصاف حضرت ابراهیم است . رضاصفت پیامبرخدااسحاق شکیبایی به پیامبرخداایوب اختصاص دارد. مشورت صفت زکریا ولباس درویشی ازیحیی پیامبرخدا .جهانگردی ازحضرت عیسی وفقرازسروروآقای مسلمانان محمد(ص). پیروزیهای حضرت غوث درجلب طبقات مختلف مردم بسوی عرفان موجب شدکه بسیاری ازدانشمندان زمان مجذوبش شوندیااز مکتبش بهره ها برند." چون قادریه طریقت رحم - مهمان نوازی، عاطفه وشفقت ، بردباری وانسانیت است " . ازجمله آنان میتوان ابوحفص عمربن عبدالله سهروردی رانام بردمردی که سعدی دست ارادت بسوی داده ودروصفش سروده است :

مراشیخ دانای مرشدشهاب دواندرزفرمودبرروی آب
یکی آنکه درنفس خودبین مباش دگرآنکه برخلق بدبین مباش

خالق کتاب عوارف المعارف موءسس طریقه سهروردیه خوشه چین خرمن

عرفان حضرت غوث بود سهروردی مانند عین القضاه که در زندگینامه اش نوشته است :

بعد از آن که از گفتگوی علوم رسمی ملول شدم به مطالعه مصنفات حجه الاسلام اشتغال نمودم ومدت چهار سال در آن بودم چون مقصود خود از آن حاصل کردم پنداشتم که بمقصود رسیدم وواصل شدم ونزدیک بود که از طلب باز ایستم وبر آنچه حاصل کرده بودم از علوم اقتصار نمایم ومدت یکسال در این بماندم. ناگاه سیدی ومولایی الشیخ الامام سلطان الطریقه احمدی محمد بن الغزالی رحمه الله تعالی به همدان که موطن من بود تشریف آوردند ودر صحبت وی در بیست روز بر من چیزی ظاهر شد که زمن وطلب من غیر خود هیچ باقی نگذاشت .... سهروردی نیز با مطالعه آثار وافکار وآرای حضرت غوث چنان دگرگونی در وی پدید آمد که مردانه در راه تصوف وعرفان گام گذاشت .

حضرت غوث اندیشه های متعال انسان دوستی واخوت را درقالب طریقت قادری تبلیغ میکرد وچون درمیان بلاد عربی حتی ترکیه نیز نفوذ فراوان داشت به مریدانش توصیه میکرد که درشهرها وروستا ها که در ممالکان بزرگ بود مساجد بسازند ودرکنار مساجد آرامگاههای مشهور محلی برای درویشان بعنوان رباط - زاویه - خانقاه وتکیه با کمک مردم آماده نمایند . دستور حضرت غوث درهمه نقاط اسلامی موردقبول اقبال قرار گرفت ودرویشان قادری برای نیل به حال که آن را یک موهبت الهی میدانستند در این نقاط جمع میشدند . همانطورکه قبلا نوشتم درویش قادری پس از انجام فرایض روزانه اذکار تعیین شده را قرائت میکنند . ذکردراویش قادریه یا بصورت تهلیل است یا ذکر هره یا قیام وذکرقیام

طی مراسم وتشریفاتی انجام میشودو معمولاً با دف وطبل همراه است ولی نواختن آلات موسیقی را درذکر قادریها حرام میدانند تشریفات اذکار سلسله قادریه چنان باشوراست که با آنکه ساعتها طول میکشدو با حرکات سروگردن وپا ودست همراه هست مع الوصف سالکان ومشتاقان هیچگونه خستگی درخوداحساس نمی کنند. در موقع ذکر موهای سرپریشان وبیشتر روی دیدگان باین سووآنسو درحرکت است صدای حی ـ حی ـ حی ـ حی الله چنان خواننده وشنونده را بوجد میآورد که نمیتوان آنرا با کلمات روی کاغذ توصیف کرد. گاهی با مشاهده حلقه های ذکری سلسله قادریه مخصوصا زمانی که شور وجذبه بکمال میرسدوصدای الله الله درهمه جا طنین باشکوهش را دارد بیاد کلام پیرخرقانی میافتم که ازاو پرسیدند:

ـ هرکه را هستی خدای بردل غالب آمده باشد نشانی وی چه باشد ؟

پاسخ داد:

ـ ازفرق تا قدم وی همه بهستی خدا اقرار کند.دستش ،پایش ورفتن ودیدن تا آن نفسی که ازبینی وی بیرون آید که گوید الله چنانکه مجنون بهرکه رسیدی گفتی لیلی اگر برزمین رسیدی واگر بدریا بدیوار...

یا نجم الدین کبری دررساله فواتح الجمال نویسد: ذکری که جاریست برنفوس حیوانات انفاس ضروریه ایشانست زیرا که دربرآمدن و فرورفتن نفس چرف ها که اشارتست بغیب هویت حق سبحانه گفته می شود اگرخواهند واگر نخواهند وهمین حرفهاست که دراسم مبارک الله والف ولام ازبرای تعریف است وتشدید لام ازبرای مبالغه درین تعریف پس می‌ باید که طالب هوشمند درنسبت آگاهی بحق سبحانه برین وجه بودکه در وقت تلفظ باین حرف شریف هویت ذات حق سبحانه وتعالی ملحوظ وی

باشدودرخروج ودخول نفس واقف باشدکه درنسبت حضورمع الله فتوری واقع نشـــود.

درحلقه های ذکرهری یا قیام دراویش قادریه دل وزبان خدا رایاد میکندوچشم ناظرنوری است که می بیند وایمان یقینی هرسالک اینستکه وجودش باین نورروشن شوددرلحظات آخرذکرکاربجایی میرسدکه آواز دل یعنی الله الله را سالک بگوش سرمی شنودوقتیکه آوازمنقطع گرددنـور دل خویش بچشم سرخودبیندآنوقت است که تیغ وشمشیروآتش وسیخ وکارد اثری ندارد. ودراین لحظات ملکوتی پرجلال وباشکوه آوای الله را از فرشتگان می شنوی درودیوارصدای حی والله را درفضا می پراکنندهمـه دریادخداینندجل جلاله وچقدراعتلای روحی وعشقی دراویش قادریه شگرف وعجیب است بویژه که با اشعارآبداروسخرآفرین حضرت غوث مخلوط باشد.

تاریخ سلسله قادریه یکی ازدرخشانترین نمونه های فـداکـاری، مردانگی، ایثاروعشق بانسانیت است. بیشترفرقه های قدیمی تصوف غروب کردندولی قادریه اگرچه دورازمخاطرات نبودوبعضی ازاقطاب این فرقه بوسیله استعمارسیاه یا تبعیدویادرزندان ویاکشته شدندمع الوصف اصول این فـرقه وکتابها ومواعظ حضرت غوث توانست بسلامت ازقـرون واعصاربگذرد.

حضرت غوث درروزگاری بسرمی بردکه طریقت وبزرگان آن مـورد پیگرد شدیدامراوحکام وقت قرارمیگرفتند. برای حضرت غوث نیـــز مخاطراتی وجودداشت ولی برخی ازمباحث عرفانی رابااستفاده وبهره گیری ازابهام واستعارات مرموزعارفانه یاعاشقانه دردیوانش واردکرد. حماسه حضرت غوث رامیتوان درغزلهای شورانگیزیامواعظ ایشان مطالعه

نمود .روی این اصل است که طریقت قادریه چون برشریعت وطریقت وتشریفات خاص ذکری قرار گرفت وبا طبایع مختلف انسانها هماهنگی داشت باسرعت شگفت انگیزی گسترش یافت ومبلغان آن به مصروسوریه وهندوستان آسیای میانه رفتندومورداستقبال گرم مردم قرارگرفتند. پیروان تازه قادریه سعی داشتند دراه گسترش بیشتراین مشرب وتعلیمات آن جلسات مرتب ترتیب دهندومطالب را عامه فهم نمایند.

مجالس ذکری که توام با دف ونی ترانه بودبویژه ترانه های مردمی وعارفانه شنوندگان ومشتاقان زیادی را جلب کردوبموازات آن تعلیمات حضرت غوث بوسیله مشایخ وخلفای قادریه بشکل خطابه ووعظ بگوش شرکت کنندگان میرسید. کاربجایی رسیدکه مردم گروه گروه برای زیارت مرقد حضرت غوث به باب الشیخ بغداد میرفتندواخرقرن پنجم واوایل قرن ششم هجری تصوف قادری درشهرهای ایران انتشارفراوان یافت ودر آن زمان ایران موردتاخت وتازسلجوقیان قرارگرفته بودفقروفاقه وفلاکت شوربختی درهمه جا دیده میشد. مردم بویژه پیشه وران پناهگاهی میخواستند خلفای سلسله قادریه پایگاههایی درایران ومصرداشتنددراین دوکشور مردم با علاقه فراوان بسوی پیشوایان وبزرگان صوفیه روی آوردند پطروشفسکی مستشرق روسی درکتاب " اسلام درایران"نوشته است سلسله طریقت قادری تا قرن نهم هجری پیروان فراوانی داشته است .درمصر نیزتکیه ها وخانقاههای درا ویش قادری پرازعلاقمندان ومشتاقان این طریقت بود واین طریقت ازآنجا به افریقا رفت وطرفداران زیادی جلب نمود. آثارحضرت غوث مخصوصا کتابهای الفنیه الطالب طریق الحقایق فتوح الغیب ـ بشائرالخیرات ـ الفیوضات الربانیه ،قلاهرالجواهـ

فی مناقب شیخ عبدالقادر بارها در مصر چاپ و منتشر شد. این کتابها در کشورهای آفریقائی توزیع گردید و مردم آن سامان با عقاید و آراء و صفای باطن و اخلاص حضرت غوث به خدای متعال و دین مبین اسلام آگاه شدند و از کرامات ایشان آگاه گردیدند. در سیاحت نامه برادران امیدوار در فصلی که مربوط به دیدار از کیپ تاون پایتخت آفریقای جنوبی است از خانقاه دراویش قادریه آن سامان بازدید کرده و سخت تحت تاثیر تشریفات و اذکار قادریان قرار گرفته اند. برادران امیدوار نوشتند: هنگامی که به دیدار یکی از خلیفه ها رفتیم ما را با چنان گرمی پذیرفتند که مهلت ندادند از وی خواهش کنیم بلکه پیشنهاد کرد یک سلسله نمایشهای اعجاب انگیز را با شرکت افراد ورزیده ی خود ترتیب دهد. ما از فرط مسرت در پوست نمی‌گنجیدیم و از شدت شادمانی میخواستیم پر در آوریم، زیرا اینها هرگز اجازه عکس - برداری از عملیات خود بکسی نمیدهند معهذا با پیشنهاد ما برای فیلم - برداری از عملیات خود موافقت کردند. اما چون فیلمبرداری از عملیات درون اطاق با دشواریهای بسیار روبرو میگشت از او خواهش کردیم نمایش های خود را در خارج از شهر در فضای باز تشکیل دهد.

روزی را که مصادف با یکی از جشنهای مذهبی بود انتخاب کردیم و با دو کامیون و چند اتومبیل دیگر عازم نقطه ای در شصت کیلومتری شهر کیپ تاون شدیم. باری ما یک راست بمقابل آرامگاه یکی از شیوخ مالایایی رفتیم که دویست سال پیش چشم از جهان فرو بسته است و برای تکریمش مقبره ی باشکوهی بنا کرده بودند که امروز زیارتگاه مسلمانان آفریقای جنوبی است. در برابر این آرامگاه که در نقطه ی نسبتاً بلند و مسلط بر دریاچه ی کوچک ساخته شده بود اطراق کردیم ....

آنها وسایل خودرا مهیا کردند ،جایگاهی که خلیفه درموقع انجام مراسم قرار میگیرد بصورت محرابی درآمد .روی این محراب آیات قرآن مجید حکاکی شده بود روی میزکوتاهی که درقسمت جلو این محراب قرار داشت سیخهای چنگ دار، درفشهای لب دوز، خنجرهای نوک تیز ،شمشیرهای درخشان وچکش های سنگین وتعداد زیادی آلات دیده میشد.

خلیفه که با ریش وپشم بسیار درون محراب نشسته بود کلاه قیافه یک آهنگر را داشت وهیچ شباهتی بیک عالم روحانی درا ودیده نمیشد .اما باطنا قلب او دریای ایمان بود. ایمانی که او وپیروانش را درحالت جذبه وشور از هرگزندی دور میداشت. چهل وپنج تن از مریدان ورزیده ی او بصورت نیم دایره روی زمین نشسته بودند وچندتن از آنها آلتی را که شبیه بدایره های آذربایجانی بوددردست داشتند.

پس ازبرگزاری نماز جماعت ، هرکس درسرجای خودقرار گرفت بوی سوزاندن چوب صندل فضا را پرکرده بود. این بوی عطرآگین حس رخوت مست کننده ای بانسان می بخشیدودراین هنگام تلاوت هماهنگ ودستجمعی آیات قرآن وا وراد دیگرآغازشد، پس ازبیست دقیقه دعاخواندن ،یکی از طبالهای ورزیده دست نیرومندشرا برروی پوسته ضخیم طبل های عظیم کوبید وصداهای پرشوروجذبه انگیز اززیرپنجه های گرم او وبیرون آمد وانعکاس آن چنان بودکه مغزما برای چندثانیه تیرکشید.

ناگهان مشاهده کردیم که مردان درصف مقدم نیز به تبعیت از ... طبال دایره هایی بدست گرفته وطبال را همراهی میکنند. صحنه ی شور انگیزی بود. زمین وزمان بوجدآمده بود ،همه چیزدرحال هیجان بو... صحنه ای بودکه خاطره اش هرگز ازبرابر چشمهای ما محونخواهدشد .چیـ...

نگذشت که دیدیم ضربه های وجدانگیزوجذبه آمیزآمیزطبلها وصدای آهنگی که ازخواندن اوراد الهی واذکارسرچشمه میگرفت وهمچنین استشمام اجتناب ناپذیرعطرنیرومندومردافکن صندل همه را منقلب کرد.

همه مانندیک خزه ی ناچیزکه درمسیرآب متلاطم باین سووآن سو کشیده میشود، دستخوش نیروهایی بودندکه فهم آن ازحدوهم وتصورما بیرون است. نبایدفراموش کردکه مادرعرض یکسال ونیم گردش درقاره عریض وطویل افریقا، گوشهایمان بانواع واقسام ریتمهای مختلف طبل آشنا شده بود، امااین بار دراین ریتم ولوله انگیزچیزدیگری نهفته بود. صدای ارتعاش طبل آنها، برخلاف صدای طبل سیاهان دیگرکه بی هدف وخشونت باربادستهای خودمرتب برپوسته ی طبل میکوبند، حالتی داشت که گویی باعمق روان انسان سخن میگفت وراززونیازمیکرد. پس از یک ساعت که همه جاازشوروسروروپربود، دوپسربچه ی همقدوقامت که جامه سپیدی برتن داشتندقدم بمیدان نهادندهرکدام ازآنها دودشنه ی تیز ووحشت انگیزدردست داشتند. آنها باین طرف وآن طرف میرفتندوهمه حرکات وسکناتشان باآهنگ هوش ربا وپرشورطبل برابری میکرد. طرز حرکات دست طوری بودکه حالت خوابزدگی وهیپنوتیزم بتماشاگردست می داد. دوپسربچه دشنه های تیزرا بشدت وشتاب درسینه ی خودفروکردندامانه خون بیرون میزدونه آه ازنهادشان بیرون میآمد. گویا با این کار میخواستند دیگران را دراجرای کامل نقشهای خطرناک تشجیع کنند.

دراین هنگام خلیفه برخاست وچندسیخ راازگلووصورت دوکودک عبورداد واین وقت صحنه ی نمایش بمرحله مهیج خودواردشد... یکی ازدونفراز بزرگترها باتبعیت ازاین دوکودک بصحنه قدم گذاشتندوبحضورخلیفه

رفتندوزانوزدند خلیفه‌هم شمشیری را بوسیدوبدستشان داد.دراین وقت تلاوت آیات قدری بلندترشدوما را بیاد آوازخواندن دراویش ایران‌انداخت این دونفرشمشیرها را طوری دورسرشان میچرخاندندکه‌چشمهای انسان بخواب میرفت ویک مرتبه‌شمشیررا بشدت وحدت کامل روی بازوی برهنهٔ خودشان میزدند. زنانی که‌این سووآن سوایستاده‌بودنداز ترس ووحشت روی خودرا برگرداندند. آن وقت دیدیم که‌دوشمشیربا زنوک تیزشمشیر را درون حدقهٔ چشم گذاشتندوباکمال قدرت بداخل فشار آوردند.

ما هرلحظه‌انتظار داشتیم که‌تخم‌چشمهایشان ازحدقه‌بیرون آید. لیکن بینا ترشدند. شخص دیگری درفش قطورش را ازپوست وگوشت یک‌طرف صورتش وارد کردوبکمک چکش آن قدربدرفش کوبیدتا نوک درفش ازگونه‌ی دیگربیرون آمدودرداخل تخته‌ای که‌درسمت دیگراونگاهداشته‌بودند فرورفت. عمل دیگراین بودکه‌درفش را درداخل دهان عبورداده‌وسپس ی بزمین میخکوبش کردند. سپس خنجربرانرا روی گردنش قراردادوبافشارها تحمل ناپذیری باین طریق که‌سرگوسفندی را میبرندآورا باین طرف وآن طرف‌کشیدند .اما پس ازلحظاتی چنداززمین برخاست بدون اینکه‌کوچک ترین اثری برگردنش دیده‌شود.

حالت خاصی بمن دست داده‌بود. یک احساس توصیف ناپذیربندبند وجودم را تسخیرکرده‌بود.دردرون خویش چیزی بین گیجی وشجاعت احساس میکردم . لحظه‌ای بتماشاگران اعجاب زده‌نگریستم دیدم‌که‌دهانها همه تا بناگوش بازمانده‌است وچشمهایمان بمیدان دوخته‌شده‌است. سایه‌ی تهوروعظمت هراس‌آمیزی‌برهمه‌جاگسترده‌شده‌بودبا یک تکان پیراهن راازتن درآوردم وبخلیفه‌گفتم اگرمساله‌ایمان مطرح است منهم‌بحدکفایت

آنرا درخودپدیدآورده‌ام ازاودرخواست کردم که عین همان کارهای حیرت انگیزرا روی گوشت بدن من نیزانجام دهد .

من به پیروی ازدیگران بطرف پیشخوان رفتم ودودرفش رابرداشتم خلیفه برطبق معمول وردی خواندودرفش را بوسیدوبمن ردکرد .من سخت برسرغیرت افتاده‌بودم ، همآهنگ با ضربات شورانگیزطبل درفشها را دور سرچرخاندم وبا یک ضرب بشکم‌خودکوفتم بطوریکه اثرشکافتگی باقی‌ماند. دوباره درفش ها را دورسرچرخاندم‌واین بارچنان سخت ومحکم‌زدم‌که چند سانتیمتردرپوست وگوشت بدنم فرورفت ونتوانستم آنرا بیرون بکشم‌اما وحشت نکردم‌زیراآنرا بدترازنا راحتیهای یک عمل جراحی نمیدانستم سرانجام برای بیرون کشیدن آن ازخلیفه‌کمک خواستم ، وقتی خلیفه‌را درکنارخودیافتم ازاوخواهش کردم‌سیخها را درلبانم‌فروبرد .خلیفه‌که سیخها راهرکدام آنها سی وپنج سانتیمترطول وباندازهٔ یک جوالدوز قطرداشتند درسروروی من فروکرد .دوتا ازاین سیخ ها ازپوست وگوشت چهره‌ام‌عبورداد . هیچگونه‌احساس دردی نکردم سراسرشوروشجاعت بودم ازخلیفه‌درخواست کردم که‌هرچه‌زودترآنها راازآویزه‌ی گوشم‌بیرون‌کشد خون بسرعت‌جستن‌کردوچون فواره‌ای روی دوشهایم سرازیرگردیدبطوریکه لباسم غرق درخون شددراین لحظه‌خلیفه‌مرا مخاطب قراردادوگفت :

دیدی گفتم ایمان تونسبت بخداوندبحدکافی نیست ... امامن قدری نگران خونریزی شده‌بودم‌گفتم حالادیگرصحبت دربارهٔ این چیزها جایزنیست بهتراست هرچه‌زودترازاین خونریزی جلوگیری کنی. خلیفه پاسخ دادنگران نباش فرزندم. این کاربسیارآسان است آنوقت انگشت سبابهٔ خویش راباآب دهان آلودوبامتانت وتانی خاصی بمحل خون ریزی

نزدیک ساخت وآیه ای ازکلام الله مجیدرا خواند . بیدرنگ خون ریزی قطع شد . تبحرخلیفه برای جلوگیری ازخونریزی باندازه ای است که چه بسا اتفاق افتاده مثلاسفیدپوستانیکه دربیمارستان درحال احتضارهستندسر انجام دست بدامان خلیفه ها میزنندوباوجودی که سپیدپوستان ازدریچهٔ قوانین تبعیض نژادی ،خلفا را مردم پست وفرومایه ای فرض میکنند . معهذا خلیفه ها با یکبار لمس ، جلوخونریزی آنها را میگیرندوازخطر مرگ میرهانند . . . تاریکی شب فرا رسیده بودچندنفرگرزهای مخصوصی که از آنها شعله های آتش بآسمان میرفت دردست گرفتند وباحرارت مسحور- کننده ای دورسربگردش درآوردند ، آنها گاهی مدت دودقیقه تمام گرزهای مشتعل را درزیربازوان خودنگاه میداشتندوهیچگونه عکس العملی نشان نمی دادند . درحالیکه اگرهمین شعله آتش را درزیریک ماهی تابه میگرفتند روغن آنرا داغ ونیمروی خوش مزه ای بدست میآید .

پس ازچندلحظه خلیفه صورتش را داخل شعله های آتش گرفته ودرحالیکه دهان را بازکرده بودشعله ها را فرومیبرد .

هواداران خلیفه ها درجرگه پانصدهزارمالایایی مقیم آفریقای جنوبی هستندکه سیصدسال پیش آنان را بعنوان برده برای انجام کارهای سنگین ازمالایا بافریقای جنوبی آوردند .اما آنها آیین اسلام را همراه خویش بافریقای جنوبی بردندووجودتبعیض های نژادی ازابتدا آنان را بهم نزدیک ساخت وسرسختی آنان را درایمان باسلام که مخالف جدی تبعیض نژادی است دوچندان کردوزندگی ایشان را متشکل تروپیوسته ترساخت .

سالها قبل چندگروه چهل تا پنجاه نفری ازآنها دورهم گردآمدندو هرگروه خلیفه ای برای خودبرگزیدندوبرای اثبات ایمان خویش بدرگاه

خدا دست بکارهایی زدندکه امروزدرسراسرآفریقا بنمایشهای خلیفه‌مشهور است کارهای آنها تاجدودی با عمال عجیب درا ویش سابق کردستان شباهت دارند. با این تفاوت که نمایشهای اینها ممکن است مایه‌شگفتی‌درا ویش ایران رانیزفراهم کند. مبتکراصلی نمایشهای خلیفه مردی بـودبنام عبدالقادرکه‌زمانی درعربستان سعودی زندگی میکرده‌است.

تا اینجاگزارش نویسنده‌کتاب "سفرنامه‌برادران امیدوار" از — دراویش قادریه‌بپایان میرسدما مثل اینکه‌نویسنده‌نتوانسته‌است از خانقاههای سلسله‌قادریه‌درایران دیدن نمایند مثل اینکـــه‌اپشان نمیدانستندکه‌کردستان گاهواره‌طریقت قادریه‌است واصولا بعلت قـرب جواربا عراق ازاواخرقرن ششم وقرنهای هفتم وهشتم ابتدا مرکزطریقهٔ نوربخش وسپس طریقه‌قادریه‌بود. دراویش قادری هم‌اکنون دربیشترنقاط ایران بویژه‌درغرب هرهفته‌دوبارشبهای جمعه‌وسه‌شنبه پس از برگزاری فرایض دینی باجرای تشریفات سلوکی می پردازند.

صوفی قادری نام‌خدارا یعنی الله وهوراکه‌مبتنی برقرآن است برزبان میآورند.

درقرآن قل الله‌بگوالله‌ویا ایها لذین آمنوا ذکروا لله‌ذکراکثیرا وسجــدو بکره‌واصیلا" پس ای مؤمنان خداوند را بسیاریاد کنیدبامداد وپگاه‌وشبانگاه‌تسبیحش کنید... دراویش قادری مخصوصا پس از ستایش خداواستمداد ازاووپیامبراکرم بذکرهای مقدس‌خودمی پردازند. ووقتی که شوروجذبه‌ذکری بمرحله‌ی کمال میرسدآنوقت برنامه‌های خاص را زیر نظرخلیفه‌یا مرشدآغازمینمایندواین برنامه‌ها بمراتب ازآن‌ها که‌برادران امیدواردرآفریقا دیده‌اندشگفت آورتراست. ایمان بخداواعتقادا ستوار

به مشایخ وسیرت پاک وصدق وصفا جلسات ذکری درا ویش قادری را رنگ خاصی میدهدودراین محافل است که صفای نیت وپاکی عقیدت طوری سالکان را تحت تاثیرقرارمیدهدکه هنرنمائیهای شگرفی بمنصه ظهورمیآورند. زیباترین ودل انگیزترین لحظات موقعی است که سالکان ومجذوبان نعره لاالله الاالله را سرمیدهندوگروهی ذکرحی وغوث را با لحن اندوهگین برزبان میآورند درآن دقایق وآنات مقدس که سالکان ازفرط سکروجذبه ژرف بینان حقیقتنپوشی میشوندکه به نهانخانه اسرارعرفانی واردگردند وشاهدانوار جمال ازلی که درتجلی است . این محرمان حریم رازچه می بینندیا چه احساس میکنند. این را با یدبه کتابهای پرارج فتوح الغیب ومنازل السائرین وعوارف المعارف مراجعه کردوکیفیت این فضیلت وعروج را درک نمود. دنیای عشق ،دنیای زیبا ومسحورکننده است جهانی است که به سالک وسعت روح وعظمت فکرمیدهدوموجبی برای رسیدن بکمال ذاتی حقیقت است ولی با این حال آیا نهایتا پای بمنزلگه معشوق میگذارد؟ سوالی است که سعدی پاسخ آنرا دراین غزل داده است .

هرکه مجموع نشسته است پریشان نرود | هرکه را باغچه ای هست به بستان نرود
هرگزش گوشه خاطربه گلستان نرود | آنکه دردامنش آویخته باشدخاری
روی درقبله معنی به بیابان نرود | سفرقبله دراز است ومجاوربا دوست
چشم عارف به تماشاگه رضوان نرود | گربیا رندکلیدهمه درهای بهشت
اندرونت به گل ولاله وریحان نرود | گرسرت مست کندبوی حقیقت روزی
مدعی باشداگربرسرپیکان نرود | هرکه دانست که منزلگه معشوق کجاست
که گرش سربرودازسرپیمان نرود | صفت عاشق صادق بدرستی آن است
هیچ عیارنباشدکه بزندان نرود | عشق راعقل نمیخواست کمبیندلیکن

سعدیا گر همه شب شرح غمش خواهی گفت   شب بپایان رود و شرح بپایان نرود

ولی درا ویش قادری معتقدند مراحل سیروسلوک دل انسان را صیقلی کرده و آنرا برابر حقیقت فرا رمیدهد وانوار حق دلش را روشن میکند و این موقعی است که سالک دست بدامن پیر بزند و بهمت او گام بهکام جهان دل انگیز عشق را طی نماید. اسرار عاشق و رموز عشق ورزی و بیان نکات جهان عشق را سالک ماذون نیست برزبان آورد اما میتواند بگوید که قادریه روش خود را مفتاح رمز عشق حقیقی میدانند و میگویند مشکلاتی را که دانش بشری نمیتواند و قادر نیست حل کند تصوف و عرفان حل کرده است و در قرآن خوانده ایم ومن جاهد فینا لنهدینهم سبیلا و ما دراویش قادری از طریق مکاشفه و مشاهده و وجدان و ذوق و علم حضوری سالک مجذوب میشویم و به فیض میرسیم .بزرگترین حجاب سالک طالب حجاب نفسانی است وقتیکه بمدد پیر این حجاب برداشته شد سیر معنوی آغاز میگردد و بذکر قیام که در شبهای جمعه وسه شنبه انجام میگیرد که وصف آن قابل شرح نیست وطیران انسانها را باید در این جلسات دید و بگفته سعدی اعتراف کرد که رسد آدمی بجایی که بجز خدا نه بیند ولی :

ره عقل جز پیچ درپیچ نیست   بر عارفان جز خدا ،هیچ نیست

دراویش قادری معتقدند باید خدای متعال را بدون چشم داشت پاداش ـ بدون طمع به بهشت یا ترس از دوزخ عبادت کرد عشق بخدا و محبت به باری تعالی را باید با شادمانی وسرور دل انجام داد و عبودیت لازمه اش عجز و تضرع ونیاز است . دراویش قادری هنگام ذکر همه چیز را فراموش میکنند وخود را وقف الله می نمایند .

می صرف وحدت کسی نوش کرد　　　که دنیا و عقبی فراموش کرد

خلاف طبیعت بود کاولیا　　　تمنا کنند از خدا جز خدا

دراویش قادری درهمه وقت با دشمنان اسلام و ایران مبارزه بی امان کردند مبارزه با استعمار در طول تاریخ از وظایف اولیه دراویش قادریه بوده است . مبارزات شیخ محمود نه مر رهبر قادریه با انگلیسها فراموش نشدنی است . شیخ محمود بر اثر این مبارزه ها توقیف و تبعید و خانواده اش آواره شدند و بالاخره این مرد شجاع که با استعمار خارجیان مخالفت بود در تبعید درگذشت ، رهبر فعلی دراویش قادریه شیخ عبدالکریم کربچنه است که با رشاد مردم می پردازد و طریقتش بشرح زیر است :

(۱)
السید عبدالکریم که از حسین اجازه گرفته و او از سید عبدالقادر و او از سید عبدالکریم " شاه کس نزآن) و او از دائیش سید عبدالقادر قازا نقایه و او از سید حسین قازانقایه و او از سید عبدالصمد گله زرده و او از سید محی الدین کرکوکی و او از شیخ محمد صادق و او از شیخ محمد قاسم و او از شیخ عبدالفتاح سیاح و او از شیخ محمد غریب الله و او از شیخ داود الثانی و او از شیخ عبدالرزاق و او از قطب ربانی پدرش "عبدالقادر گیلانی" و او از شیخ ابوسعید المخزومی و او از شیخ علی هکاری و او از شیخ ابوالفرج طرطوسی و او از شیخ عبدالواحد یمانی و او از ابوبکر شبلی و او از جنید بغدادی و او از سری مسقطی و او از معروف کرخی و او از داوود الکانی و او از حبیب عجمی و او از حسن بصری و او از اسدالله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه رضوان الله تعالی علیم اجمعین و او از محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم مجاز گشته است .

(۱) ـ از کتاب تاریخ تصوف در کردستان نوشته محمد رئوف توکلی .

۱۲
۱

زشاهدبر دل موسی شررشد — شرابش آتش وشمع وشجرشد
شراب وشمع وشاهدجمله حاضر — مشوغافل زشاهدبازی آخر
شراب بیخودی درکش زمانی — مگرازدست خودیابی امانی
بخورمی تازخویشت وارهاند — وجودقطره با دریا رساند

وغوث اعظم الهامات آسمانی را برحسب ذوق وحال وبا اصطلاحات استعاری دنیای محسوس درقالب غزلها وقطعه ها وقصیده آورده تا دلها را روشن وبسوی اصل خودطیران دهد.

می صافی طلب جانا — که دردی کش گرانخواراست
تواز ساقی نشانی گو — که اینجا مست بسیاراست
ازاین سودای عشق آخر — سرت بربادخواهی داد
سرت چون میرودخواجه — چه جای فکرودستاراست؟

برای شوردرک غزلها وتجسم بازوزنده ای ازحال حضرت غوث هنگام سرودن اشعار وبهره گیری ازاستعارات وابهام مرموزعاشقانه و پیامهایی که درلابلای مصرعهای آن وجوددارد مناسب است درحلقه های ذکری عرفانی این سلسله جلیله که از زمان حضرت غوث تاکنون درتمام بلاداسلامی بویژه غرب ایران شبهای سه شنبه وجمعه بعدازفرایض دینی ومذهبی زیر نظرمشایخ وخلفای قادریه تشکیل میشود شرکت کردتادرهنگام غلبه جلال وحضوردل معجزه های کلام را علاینه وآشکارا حساس نمود. ذکرقادریه مراحلی داردکه مرحله اول آن گفتن لااله الاالله با خضوع وخشوع وحضوردل درحال نشستن وسپس ذکرقیام باکلمه الله حی واله دائم خاتمه می یابدآنگاه نوبت به قوال میرسد. غزلهای صوفیانه ناب که سالک رابوجدمیآوردو ـ حالت درونی آن شکوفا میشود. قرائت میگردد. لذت عالی وملکوتی روح

. وقتی با وج میرسدکه شنونده خودرا با سراینده درکنار هم به بیند و وقتی جلسه ذکر بپایان میرسد مانند دریایی است که آرام شده باشد. پایان کار رضایت کامل روح و آرامش دل سالک است . تمام منظور و هدف غایی این جلسه های سلوکی دوست داشتن و پرستیدن خداوند است و اندیشیدن درباره عظمت کائنات و موجودات . فکر و مراقبه عرفانی از مظاهر برجسته و عمده مکتب اخلاقی قادری است بقول مولانا :

این قدرگفتیم باقی فکرکن　　　فکراگرجامدبود روذکرکن

ذکرآرد فکررا دراهتزاز　　　ذکررا خورشیداین افسرده ساز

اصل خودجذبه است لیک ای خواجه تاش　　　کارکن موقوف آن جذبه مباش

زانکه ترک کارچون نازی بود　　　نازکی درخوردجانبازی بود

اصولاهمانطورکه قبلانوشته شداساس سلسله قادریه برطریق صحواست و کثرت فتوح وعدم تفرس . وصحو عبارتست از حصول مراد وصحبت حال .

عبداله یافعی از بزرگان عرفان بجهت عظمت این طریقت نوشته است که اکثر مشایخ یمن به حضرت غوث نسبت درست کنندو صاحب معجم البلدان اعلام کرده است که پیرگیلانی برعامه بغداد خاصه ایشان بذل عظمی کرد طریق عبادت و پرهیزکاری را و وعظ گفت جمیع مردم را وآنچه تحقیق کرده ام این است که هریک ازمشایخ نقشبندیه وچشتیه وسهروردیه وکبرویه راازحضرت پیرگیلانی بهره ای وافررسیده است . ویکی از بزرگان سلسله های یادشده درصحبت وارشاد غوث اعظم بوده اندچنانچه ازسلسله چشتیه خواجه معین الدین چشتی ببغدادرفته وبخدمت پیرگیلانی رسیده وچندین درحجره اش بوده واین سفررا درکتابهای چشتیه نویسندگان نوشته اندو ازسلسله نقشبندیه " سلسله خواجگان" خواجه یوسف همدانی نزدحضرت غوث رفته است و از

مواعظش استفاده فراوان کسب کرده است . از سلسله سهروردیه شیخ ابو النجیب سهروردی وشیخ شهاب الدین سهروردی همیشه از حاضران جلسه های عرفانی پیرگیلان بوده اند . درجلسات فیض بخش پیرگیلانی مطالبی عنوان می شدکه به دل حاضران می نشست صفا وپاکی را میتوان درجهان شکوهمند عرفان مشاهده کرد. این جلسه ها خستگی بهمراه نداشت از ویژگیهای ارزنده این جلسه ها تازگی وطراوت مطالب بودعشق وعرفان درخششی فوق العاده داشت ، حضرت غوث درجلسات عرفانی نشان دادکه دردانش دینی ، حکمت الهی فلسفه وکلام چیره دست است ولی برای کشف حقیقت بدین اسلام وعرفان پناه برده است همه عمررا درراه دین خاضعانه سپری کرد او عاشق خداوند ومدیحه سرای سرمدی بود . پیرگیلان عارف وارسته ای بودکه هرچه از مال دنیا داشت درراه دوستان وساختن مساجدوخانقاهها اختصاص داد . داراشکوه درکتاب سکینه الاولیاء وقتی میخواهد ازپیر گیلان یادکندوی را چنین توصیف مینماید . استادعارفان ،شیخ واصلان، پیشوای اولیاء مقتدای اتقیا ، سلطان طریقت برهان شریعت ، بحر حقیقت ، گنج معرفت ، هادی اهل الله ، پادشاه مشایخ ،خلف سیدانام شیخ الاسلام ، قطب ربانی ، مقبول صمدانی ، غوث الثقلین،ابومحمد حضرت محیی الدین سیدعبدالقادرجیلانی الحسنی الحسینی رضی الله عنه وچه بهترکه کتاب را با سوگندنامه شاعرگمنام قادری که دیوانش بزودی به وسیله نگارنده چاپ خواهدشدبپایان برم .

شاعرگمنام پس ازآنکه یک داستان طریقتی را بنظم درمیآورد داستان را باسوگندنامه زیر تمام میکند .

باعزا زیکسر ولایت پناه | که داری بهرکس زشفقت نگاه
خصوصا باعزاز آن اولیا | که درقرب هم‌پنجه با انبیا
فلک را شرف از غلامی او | زمین را زاقدام او آبرو
زهفتم زمین تا بعرش برین | نهان هرچه درهردو پیشش مبین
مه وسال وهفته شب وروزهم | دگرخاک وهم با دوهم نا رویم
همان هفت کوکب ده ودوبروج | همه کوه ودشت ونشیب وعروج
بفرمان اوجمله بسته میان | پرستار اویندچون بندگان
ولی که وصفش چنین سرسر بست | برش جزووکل را سرچاکریست
که باشد بجزغوث اعظم دگر | که جوید رضایش قضا وقدر
باعزاز اولاوامجاداو | باعزاز پرفیض ارشاداو
باکرام یکسر مریدان او | که بستان دین داد شان رنگ وبو
بحق دگراولیای کبار | که هستندسرمایه اقتدار
باعزازقطب وباعزازغوث | که خلقی ازیشان مبرازلوث
باعزازابدال واوتادوهم | که ازفیض ایشان جهان محترم
بسیمای زهادطاعت گزین | بطاعات عبادخلوت نشین
که این قصه داستان شدتمام | بفضل محمد علیه السلام

****

ملحقـــــــــــات

شیخ عبدالقادر از نظر نویسنده کتاب کارنامه بزرگان ایـــران

درکتاب کارنامه بزرگان ایران درباره شیخ عبدالقادر گیلانـی نوشته شده است :

شیخ محی الدین ابومحمد عبدالقادر بن ابی صالح موسی جنگی دوست گیلانی از مشاهیر مشایخ صوفیه و شیخ طریقه قادریه است. در روز و ماه تولد او، با اینکه در احوالات شیخ کتب فراوان در دست است اختلاف کرده اند. ظاهرا ولادت او در قریه "بشتیر" از توابع گیلان در شب اول رمضان سال ۴۷۱ هجری اتفاق افتاده است .

خود او از سادات حسنی و مادرش ام الخیر امه الجبار فاطمه دختر ابی عبداله صومعی را نیز گفته اند از سادات حسینی بوده است .در بدایت حال علوم ادبی را از ابوزکریای تبریزی اخذ کرد و از هیجده سالگی به سال " ۴۸۸" ببغداد رفت و در آن شهر از ابوبکر محمد بن احمد و ابوطالب بن یوسف علم حدیث فرا گرفت و سپس نزد علی بن ابی سعد مخزومی و در مدرسه او فقه آموخت و دریا دداشتن علم و دانش کوشش فراوان کرد و ملازم سیاحت و مجاهده و ریاضت و تفکر در تنهایی شد .

علی بن ابی سعد مخزومی مدرسه خود را بوی تفویض نمود و او را در آن مدرسه بوعظ وارشاد پرداخت و آوازه زهد و تقوای او بهمه جا کشید .خرقه مشایخ را از دست ابوسعید مخزومی پوشید و مخزومی از دست ابوالحسن علی بن محمد قرشی خرقه ارشاد گرفته است .

لقبهای متعدد مثل غوث الثقلین و شیخ کل و شیخ مشرق و محیی - الدین داشته است . در میان مردم بغداد قبول فراوان یافته و مثل اینست که در حالات و مآثورات و حکایات هیچ یک از مشایخ این تعداد

کتاب ورساله که درباره اونوشته اندنوشته نشده وازین قبیل است .

بهجة الاسرار ومعدن الانوار ، تالیف نورالدین علی شطانونی ، ودرالدارین تالیف سیدغلامعلی قادری موسوم " به ملفوظ قادریه ، تالیف شیخ عفیف الدین عبدالمبارک وکتب دیگر .

درروزوماه درگذشت اونیزاختلاف کرده اندولی همه مورخین وسیاحان وصاحبان کتب ورجال درگذشت اورا درسال ۵۶۱هجری دانسته اند نودسال عمرکرده است وظاهرا درگذشت او درشب شنبه هشتم ربیع الاول ـ سال ۵۶۱ هجری ودرهمان مدرسه که وعظ وارشاد میکرده بخاک سپرده شده است .

ازتالیفات اوست :

کتاب بشائرالخیرات ـ کتاب الغنیه الطالبی طریق الحق عزو جل . کتب الفتح ربانی والفیض الرحمانی ـ کتاب فتوح الغیب و کتاب الفیوضات الربانی فی الاورادالقادریه .

دیوان اشعاری نیزازوباقیمانده که بدیوان غوث اعظم معروف است .

نذرکردن درهندوستان برای حضرت غوث

پروفسورعباس مهرین " شوشتری" درکتاب خاتم النبیین (ص)زیر عنوان " نذرکردن درهندوستان" نوشته است :

بعضی درهندخوردنیهای مخصوصی نذرعلی بن ابیطالب علیه السلام یاامام جعفرصادق علیه السلام یاشیخ محیی الدین گیلانی مینمایندو سفره رادرجای پاک میگسترندوخوردنی میگذارندسپس برای چنددقیقه همه ازآنجا بیرون میروندوعقیده دارندکه روح که خوردنی نذرکرده اند

میآید وعلامتی برخوردنیها میگذارد که علامت قبول است . البته قوه‌ی واهمه وخیال درنظرآنها یک نشانی پدیدمیکندمولانا ازاین قوه‌انسانی دردیوانش چنین تعریف کرده‌است :

گفت وهمم کانخیال تست ،هان — ذات خودراازخیال خودبدان
چشم‌اوخانه خیالست وعدم — نیستها راهست بیندلاجرم
ماه‌روزه گشت درعهدعمر — برسرکوهی دویدندآن نفر
تاهلال روزه‌راگیرندفال — آن یکی گفت ای‌عمراینک هلال!
چون عمربرآسمان مه‌راندید — گفت این مه‌ازخیال تودمید
گفت ترکن دست وبرابروبمال — آنگهان تو،برنگرسوی هلال
چونکه‌اوترکردابرو،مه‌ندید — گفت ای شه‌نیست مه ،شدناپدید
گفت آری موی‌ابروشدکمان — سوی توافکندتیری ازکمان

دست من گیر

****

ای عیان ازنورخداازروی تو — قبلۀایمان ماابروی تو
ای نگاه‌پاکبازان سوی تو — ناتوان افتاده‌ام‌درکوی‌تو

غوث الاعظم قطب عالم دستگیر

دست من گیرای شه‌روشن ضمیر

ای فروغ شمع بزم انبیا — وی بهاربوستان اولیا
ای چراغ دودمان مرتضی — رحم کن برمن برای مصطفی

غوث الاعظم قطب عالم دستگیر

دست من گیرای شه‌روشن ضمیر

آیت رحمت قدنیکوی تست — رایت وحدت قددلجوی تست
سجده‌گاه ما غریبان کوی‌تست — بیکسان را تکیه‌بربازوی‌تست

غوث الاعظم قطب عالم‌دستگیر
دست من گیرای شه روشن ضمیر

گرروم بعدازفنادرزیرخاک — ازعذاب قبرنبود هیچ باک
اندرآن وحشت‌سرای هولناک — برزبان رانم‌بدینسان‌نام پاک

غوث الاعظم قطب عالم دستگیر
دست من گیرای شه‌روشن ضمیر

رحمی ای مسندنشین مصطفی — رحمی ای محبوب محبوب‌خدا
رحمی‌ای ملجای هرشاه‌وگدا — رحمی ای مولای اهل اقتدا

غوث الاعظم قطب عالم دستگیر
دست من گیرای شه روشن ضمیر

الغیاث‌ای‌غوث‌دوران‌الغیاث — الغیاث ای‌پیرپیران‌الغیاث
الغیاث‌ای‌شاه‌جیلان‌الغیاث — الغیاث‌ای‌نوح‌طوفان‌الغیاث

غوث الاعظم قطب عالم‌دستگیر
دست من گیرای شه‌روشن ضمیر

الغیاث ای سیدعالیجناب — الغیاث ای‌رهنمای‌شیخ‌وشاب
الغیاث ای‌مرشدراه‌صواب — الغیاث ای خواجه‌وحدت ماب

غوث الاعظم قطب عالم دستگیر
دست من گیرای شه روشن ضمیر

مخمسی برغزل غوث اعظم پیرروشن ضمیرحضرت عبدالقادرجیلانی

ای والی باغ وجنب وحور ازعکس رخت جهان پرازنور
درهردوسرا بپاست این شور این قصررسالت ازتومعمور
منشورلطافت ازتومشهور

برروی توای حبیب یزدان ازروزال جهانست قربان
شیدای تواند جن وانسان همحلقه بگوش تست غلمان
هم بنده کمترین توحور

ازنورتوای نبی اکرم پیدا شده اند هردوعالم
گویندملک بعرش اعظم بنوشته خدائی پیش از آدم
ازبهررسالت تومنشور

کونین بنام تونثاراست هرکس بدرت امیدواراست
هرفردبشرخطاشعاراست هرکس بجهان گناه کاراست
گشته زشفاعت تومغفور

ای شافع خلق وعقل اول وی مرجع اتقیای اکمل
کویت زبهشت هست افضل ای سید انبیای مرسل
وی سرور اولیای مستور

ای خسروملک بذل والطاف وی مصدراهل عدل وانصاف
این قطب رقم کندچه اوصاف محی به غلامی توزدلاف
ازراه کرم بدارمعذور

قطب

حضرت غوث وداستان شیخ صنعان



داستان شیخ صنعان که بوسیله استاد بزرگ مکتب عرفان شیخ عطار برشته نظم درآمده است یکی از جالب ترین وموثرترین داستان های عرفانی است که نظیرآن کمتردرادبیات عرفانی شرق مشاهده شده است. دراین داستان خواننده ضمن آنکه مسحورومجذوب حوادث غیرمنتظره وعبرت آموزمیشود نکته های آموزنده اخلاقی - فلسفی وعرفانی را درلابلای مصرعهای آن می‌بیندودرک میکند.

بعضیها معتقدندریشه این داستان افسانه ای بوده که درقرن ششم بوسیله معرکه گیران وسخنوران خانقاهها بگوش مشتاقان میرسید. میدانیم که درقرن پنجم‌وششم هجری عرفان وتصوف شکوفایی چشمگیری داشت وبزرگان وسروران عرفان دراین دوقرن باباقی گذاشتن آثارو اداب تصوف به این مکتب یک جنبه علمی دادند.

مولف کتاب خزینه الاصفیا ازقول شیخ محمدصادق شیبانی صاحب کتاب مناقب غوثیه نوشته است که شیخ‌فریدالدین عطارمریدشیخ‌صنعان بودچون شیخ صنعان بسبب ظهورکلمات بی ادبی که نسبت به‌حضرت غوث الاعظم‌برزبان آورده بودگرفتارپنجه بلاگردیدشیخ فریدالدین عطار چون مصاحب ومونس مرادش بوداز وقایعی که برای پیرش اتفاق افتاد آگاه گردیدوآنها رابنظم درآوردتاجنبه عرفانی به‌وقایع بدهد. البته خوانندگان متوجه شدندکه مرادازحضرت غوث الاعظم درکتب عرفا محی الدین ابومحمدعبدالقادربن ابوصالح‌زنگی‌دوست گیلی یا گیلانی یاجیلی عارف مشهوراست که موءسس طریقت قادریست ودر۴۷۰ هجری

ولادت یافته وبسال ۵۶۱ درگذشته است . با توجه به تاریخ ولادت وشهادت شیخ عطار معلوم میگرددکه حضرت غوث الاعظم پیرگیلانی شصت یا هفتاد سال قبل ازعطار میزیسته وبارشاد خلق دربغداد وسایرنقاط جهان مشغول بوده است . ازطرف دیگردرآثار شیخ عطارکه ازده ها کتاب وداستان و دیوان متجاوز است دراین مورد اشاره ای بصراحت یا بتلویح دیده نشده است .

استاد فقید سعید نفیسی در " جستجودراحوال وآثار فریدالدین عطار " دراین باره نوشته اند :

بعضیها گویند پیرارشاد عطار شیخی بنام شیخ صنعان بوده . شیخ صنعان که درادبیات فارسی بسیارمعروفست وداستان شورانگیزعاشقانه بسیارلطیفی دارددرست معلوم نیست که بوده ودرادبیات فارسی این مردزاهد وعابدگوشه نشین وازجهان گذشته بوده است ودلداده دختر ترسایی شده ودست ازمسلمانی شسته وبکلیسا رفته وبخاطرآن دلدار خود زنار بسته وچلیپا را پرستیده است یگانه راهی که برای حدس دراین باب بازاست اینستکه درقرن ششم فقیهی بوده است معروف به ابن سقا یا ابن السقا یاکه دربغداد میزیسته ودرسال ۵۰۶ که یوسف بن ایوب بن یوسف بن حسین بن یعقوب برزجردی همدانی فقیه وعابد معروف متوفی در۵۳۵ ببغداد درفته ابن سفا بمحلسش رفت وپرسشی ازاوکردویوسف بن ایوب بروپرخاش کرده وبرآشفته وگفته است خاموش شو که ازتوبوی کفر میشنوم وتودردین اسلام نمی میری وابن سقا پس ازمدتی بروم رفته و آنجا نصرانی شده است " تاریخ کامل ابن اثیردروقایع سال ۵۰۶، ۵۳۵) .

شارح سودی درشرح غزل " دوش ازمسجدبسوی میخانه آمدپیرما . .

توجه کافی بموضوع تا شرخواجه شیراز از داستان شیخ صنعان کرده وشیخ صنعان را عبدالرزاق یمینی دانسته است که بترکی کتابی دربارهٔ او نوشته شده است .

درهرصورت اعم از اینکه شیخ صنعان پیرعطار باشدیا بقول سودی عبدالرزاق یمینی ویا زائیدهٔ افکاروخیالات شیخ عطار باشدکه ذوق عارفانه اش را برای تنظیم آن بکاربرده است ارتباطی با حضرت غوث الاعظم ندارد .

نگارنده نا چیزبا مطالعهٔ آثاورسائل حضرت پیرگیلانی ومذاکره با پیران روشن ضمیرودانایان آگاه ومطلع طریقت قادریه باین نتیجه رسیدکه درزمان حضرت غوث شیخی بنام شیخ صنعان نبوده که درمجلس بحث وفحص پیرگیلانی شرکت کرده باشدوعطارزمان حضرت غوث را درک نکرده است . بعقیدهٔ اکثرنویسندگان ومحققان داستان شیخ صنعان بیشترصورت یک تمثیل عرفانی داردکه براساس هدفهای مشخص تهیه شده است . ازجمله شعرایی که از داستان شیخ عطارمتاثرشده ودرآثارخودبه کرات از آن نام برده اندلسان الغیب حافظ است که دریک موردبتصریح نام می برددرغزل بشرح زیر :

بلبلی برگ گلی خوش رنگ درمنقارداشت

وندرآن برگ ونوا خوش ناله‌های زارداشت

گفتمش درعین وصل این ناله وفریادچیست

گفت ما را جلوه معشوق دراین کارداشت

یار اگرننشست با ما نیست جای اعتراض

پادشاهی کامران بودازگدایان عارداشت

درنمیگیردنیا زونا زما با حسن دوست

خرم آن کزنا زنینان بخت برخوردا ردا شت

گرمریدرا ه عشقی فکربدنا می مکن

شیخ صنعا ن خرقه رهن خا نه خما ردا شت

وقت آن شیرین قلندرخوش که درا طوا رسیر

ذکرتسبیح ملک درحلقه زنا ردا شت

چشم حا فظ زیربا م قصرآن حوری سرشت

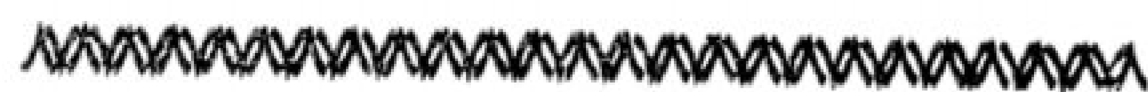
شیوه جنا ت تجری تحتها الانها ردا شت

وعطا رنیزدردیوا نش شیخ صنعا ن را بزرگترین سا لک را ه طریق میدا نند که بمقا م رندی وقلندری رسیده است ا زا وبنا م پیرما درغزلهای نا ب شورا نگیزش یا دمیکند .

پیرما وقت سحربیدا رشد　　ا زدرمسجد برخما رشد

پیردرمعرا چخودچون جان بدا د　　درحقیقت محرم ا سرا رشد

دردرون سینه وصحرای دل　　قصه ا ورهبرعطا رشد



دوست داشتن ومحبت ازنظر حضرت غوث

(پرسش امام حسین از مولی متقیان)

موقعی که کتاب را بپایان رساندم ومشغول بررسی فتوح الغیب شدم که آنرا بتدریج جهت انتشار بچاپخانه بفرستم ناگهان چشمم بمبحث شیرین بجیهم ویحبونه افتاد گفتم مناسب است این بحث را در اینجا بیاورم چون درمحتوای این بحث پرسش امام شهید حضرت حسین بن علی(ع) ازپدرش درباره دوستی فرزند مطرح است بنابراین عین مطلب را در ملحقات نقل میکنم:

آیا نشنیدی توقول خدا را عزوجل درشان قومی که جهاد میکنند در راه خدا ونمی ترسند ملامت کنندگان را یحبهم ویحبونه دوست میدارد خدا ایشان را ودوست میدارند ایشان خدا را وقوله ونشنیدی قول اورا وما خلقت الجن والانس الالیعبدون وپیدا نکردم پری وآدمی را مگر بر اساس آنکه پرستش کنند مرا وبشناسند مرا ومشغول باشند بمن ما سمعت قول الرسول آیا نشیندی قول پیامبر اکرم را که نیز ناظر است در آنکه هرکه راحق دوست میدارد بغیر خود نمیگذارد وفرمود احب الله عبدا ابتلاه چون دوست دارد خدا بنده را مبتلا میگرداند ورا وآزمایش میکند ورا فان صبر اقتناه پس اگر صبر کردمی آروونگاه میدارد وذخیره میگرداند اورا برای خود ونمیگذارد ورا بغیر خود درقبل گفته شد یعنی گفتند صحابه یارسول الله اقتناه چیست؟ معنی قول تو اقتناه و حتمال دارد که بلفظ مصدر باشد یعنی چیست اقتنای خدای تعالی بنده را وبچه طریق میباشد. گفت آنحضرت اقتنای حق بر بنده را آنچنان میباشد که نمیگذارد بنده را مالا ولا ولدا نه مال ونه ولا وهمه را ازوی باز

می ستاندوفقیرومجردمیگرداند وذالک لائه زاا ذاکان لەمال وولد وافتنای حق مربندەرا بناگذاشتن مراورامال وولدا زجهت آنست که چون باشدبندەرا مال وولد. احبهما دوست میدارد مال وولدرا پس مشقت تقسیم ومتفرق میگردددوستی بین خدای تعالی فلتنقص وتتجزی پس کممیشودوپارەپارەمیشود محبت فتصبرمشترکه بین اللەوبین غیره پس میگرددومحبت بندەانبازی کردەشدەمیان خدا وفردی وشریک گردانیدەشدەغیروی رادروی واللەلایقبل الشریک وخدا شریک را نمی پذیردوهو غیورقادرکل شیئی لکل شی مهلک شریکه وبعدمه تاسادەوبی شریک گرداندل بندەخودرا برای خودبی انبازوبی آمیزش چیزی دیگربا وی اینجا شایدکەکسی رابخاطررسدکەدرشرح حرص وترغیب برمهرومحبت اولادواقع شدبلکەبرترک وعدم آن چنانکەدرحدیث آمده استکه شخص حضرت رسالت گفت کەمن چندین فرزنددارم وهرگزایشان رابوس نکردەودرکنارنگرفتەام. آن حضرت فرمودمن لایرحم لایرحم اوکماجاء جواب آنستکه شفقت ومهربانی واداى حقوق بفرمودەشارع دیگراست ومحبت وتعلق باطن وانهماک واشتغال قلب برآن دیگراست چنانکەمانع ازدیادحق وغالب برآن آیدباعث ترک حق خدا ودوستی وی گرددممنوع ومکروەاین قسم است وموءیدآنست وحکایتی کەازامام شهیدابوعبداللەحسین بن علی رضی‌اللەعنهما آمدەاستکەایشان از حضرت امیرکرم اللەوجهه پرسیدندکەشما مارا دوست میداریدفرمودبلی چرا دوست نداریم کەشما پسرما وفرزندحضرت رسول میباشید پرسیدند کەخدا سبحانەرا دوست میدارید فرمودندچەجای پرسیدنست ودوستی خدا برهمەمقدم ومختاراست گفتندچگونەدودوستی دریک دل گنجد؟ حضرت

سکوت کرد پرسیدند اگر شما را مخیر سازند در وجود ما و بقای ایمان کدام یکی را اختیار می نمائید فرمودا یمان را اختیار مینمایم گفتند پس محبت شما منحصر است در حق سبحانه آنچه بما درآید محبت نیست ،شفقت و مهربانیست که شما دارید .پس حضرت امیر تحسین نمودند و فرمودند که مثل این سخن جز از اهل بیت نبوت نیاید .

مروری برکتابهایی که درباره حضرت غوث نوشته شده است

پرفسور عباس شوشتری درکتاب تصوف خودنوشته است که مکتب قادریه ازمسلک جنیدیه پدیدآمدومشتاقان حضرت غوث درسراسرجهان هستند. شوشتری اضافه کرده است که پیرگیلانی عده زیادی ازمسیحیان و یهودیان را مسلمان کرده است. شوشتری معتقداست که گیلانی فیلسوفی کم نظیروعاری از تعصب وخطیبی بی مانند بوده است.

صاحب فتوحات نوشته است که مفردون جماعتی هستند که ازدایره قطب خارجند وفیض ازحق می گیرندبیواسطه قطب وخضراز ایشان است وعبدالقادراز این زمره است.

سیدحاج اسماعیل بین السیدمحمدسعیدالقادری درکتاب "الفیوضات الربانیه فی المآثروالاورادالقادریه نوشته استکه القاب حضرت غوث بشرح زیراست:

شمس بلاافل - دربلامثل - بدربلاکلف - بحربلاطرف - بازاشهب - محیی الرمیم - جمال الله - سیف الله المشلول - شیخ الکل - کافی المهمات - قطب الاقطاب - ملک الزمان - وارث کتاب الله - فرد.

درکتاب "اذکارقادریه" نوشته است که مریدان حضرت غوث موقع ذکرچشمها برهم نهند ودستها گشوده برروی زانوان گذارند ومربع نشینند ودرافتتاح ذکر، سوره فاتحه واخلاص را با دارابودن وضوقرائت کنند. اول الله بارثانی لااله الا الله وسومین مرتبه هو بعدحق پس ازآن حی وسپس قیوم وبرای مرحله آخرقهار را متذکرگردند.

درتاریخ بدخشان چاپ مسکونوشته شده است که سیدعبدالله صومعی

دودخترداشت یکی بنام بی بی نصیبه منکوحه سیدحیدراصفهانی که سیدحسن شاه‌خاموش ازاومتولدشدودیگری بی بی فاطمه منکوحه سید ابوصالح جیلانی که عبدالقادرازوی متولدشده‌است .

بطورکلی مورخان درباره حضرت غوث متفق القولندکه پیرگیلان چهل سال وعظ کردوسی وسه‌سال بتدریس وفتوی مشغول بود. یکی از نویسندگان مدعی است که‌شیخ عبدالقادرسالها درخرابه‌های ایوان مداین بریاضت مشغول بودوهنگامی که‌برمنبردربغدادبوعظ مشغول می شدصدهاتن ازمشتاقان مطالبش را می نوشتند رویهمرفته‌مستمعین جلسه‌های وعظی پیرگیلان را بین ده‌هزارتا بیست هزارنوشته‌اند .صدای حضرت‌پیرنافذ بودبطوریکه‌همگان یکسان می شنیدند .

امیداست درچاپ دوم کتاب نگارنده ناچیزموفق شودکه‌مطالبی ازکتابهای معدن الاسرار- محی الدین بن سیدصالح - معدن‌الجواهر- تاریخ بدخشان - زبده‌الاخیار- کاشف‌الاسرار- میزان العقاید ودیگر تذکره‌ها مطالب تازه‌ای درباره زندگانی پیرگیلان عارف بزرگ جهان تقدیم‌خوانندگان بنمایم .

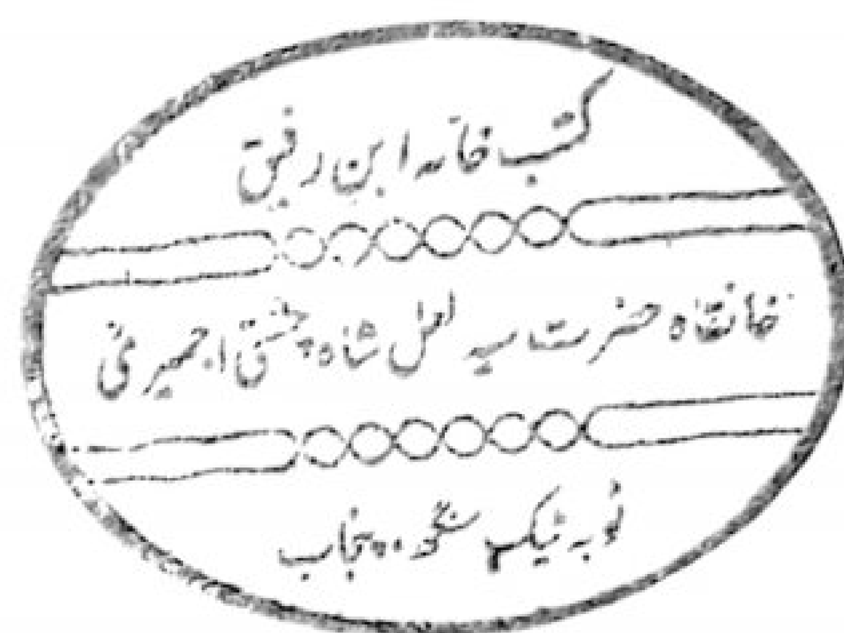
شیخ ابوبکرشبلی وبایزیدبسطامی تولدشیخ‌راخبرداده‌بودند پیرگیلانی درجوانی‌بارها بدیدارشیخ حمادد باس می رفت وشیخ‌درباره عبدالقادرگفت که‌این جوان ایرانی روزی برگردن تمام اولیاء قدم خواهدنهاد ، عده‌ای ازصوفیان به‌شیخ (عقیل سخی) می گویندیک جوان ایرانی بنام عبدالقادر(پیرگیلان) دربغدادمعروف شده‌شیخ جواب می دهدآن جوان درآسمان معروفتراست تا بغداد .

گویندشیخ ابوالنجیب سهروردی با مریدان بدیدارشیخ می‌رفت

بمریدان دستور میداد که غسلی کنندو سپس وضو گیرند که نزد کسی می رویم که از او نزدیکتر به باریتعالی کسی نیست .

گویند شیخ روزی برادرزاده خود شیخ اشراق را نزد گیلانی برد و گفت این برادرزاده ام علاقه عجیبی بعلم کلام وفلسفه دارد پیر گیلانی از شیخ اشراق سئوال می کند چند کتاب در علم کلام خوانده ای شیخ نام چند کتاب را می برد می گویند پیر گیلان دست بسینه شهاب الدین می کشد ، شیخ اشراق می گوید تمام آنچه را که از حفظ داشتم فراموش کردم اما سراسر وجودم مملو از تصوف و عرفان شد ، پیر گیلان طرفدار سماع و آوای خوش و نوای نی ودف بوده است .





Dr. Sarwar Alam Zaidi Ph.D.

منابع

۱ ـ فتوح الغیب ، پیر گیلانی
۲ ـ منازل السائرین ، خواجه عبدالله انصاری
۳ ـ کشف المحجوب ، هجویری
۴ ـ تذکرة الاولیاء ، شیخ عطار
۵ ـ نفحات الانس ، جامی
۶ ـ مرصاد العباد ، نجم الدین دایه
۷ ـ فیه ما فیه ، مولانا جلال الدین بلخی
۸ ـ مثنوی ، مولانا جلال الدین بلخی
۹ ـ تفسیر مثنوی ، فروزانفر
۱۰ ـ روزبهان نامه ، روزبهان شیرازی
۱۱ ـ کنز الحقایق و دیوان شبستری
۱۲ـ نامه‌های عین القضاه همدانی
۱۳ـ سفینة الاولیاء ، دارا شکوه
۱۴ـ بحث در آثار و افکار حافظ ، دکتر غنی
۱۵ـ شرح حال باباطاهر عریان ، دکتر مقصودی
۱۶ـ طرایق الحقایق ، صدر شیرازی
۱۷ـ ریحانة الادب ، مدرس تبریزی
۱۸ـ کتاب پیر گیلانی ، حاج محمود طالبانی قادری
۱۹ـ نگاهی به سیر تصوف در افغانستان ، دکتر عبدالحکیم طبیبی
۲۰ ـ نی نامه ، استاد خلیل الله خلیلی
۲۱ ـ تصوف و ادبیات تصوف ، برتلس
۲۲ ـ تاریخ سرجان ملکم
۲۳ ـ بوستان سعدی
۲۴ ـ مقدمه رومی و تفسیر مثنوی ، نیکلسن
۲۵ ـ اصطلاحات تصوف ، دکتر بی دل
۲۶ ـ تاریخ اسلام گوستا ولوبون
۲۷ ـ تاریخ تصوف در کردستان ، توکلی
۲۸ ـ تفسیر مثنوی ، شیخ محمدتقی جعفری
۲۹ ـ رویدادهای مهم تاریخ جهان ، تدین
۳۰ ـ تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری
۳۱ ـ اسلام در ایران پطروشفسکی ، ترجمه کریم کشاورز ،منوچهر محسنی
۳۲ ـ سفرنامه برادران امیدوار
۳۳ ـ سرچشمه تصوف در ایران ، سعید نفیسی
۳۴ ـ کفایة الهدایه کاشانی
۳۵ ـ دیباچه‌ای بر عرفان مولانا ، دکتر مقدم
۳۶ ـ خاتم النبیین ، پروفسور مهرین
۳۷ ـ جستجو در احوال و آثار عطار ، سعید نفیسی
تاریخ ادبیات ایران ، هرمان اته
۳۹ ـ دیوان حافظ ،دکتر خانلری